

## سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

شبکه‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در ایران  
(۱۳۳۲-۱۳۲۰)

عبدالله شهبازی

این مقاله در فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شماره ۲۳، پائیز ۱۳۸۱، صص ۱۰۳-۲۰۴ به همراه تصویر اسناد مربوطه به چاپ رسیده است.

[Ketabton.com](http://Ketabton.com)

سر شاپور ریپورتر اکنون ۸۱ ساله است.<sup>۱</sup> از زمان تدوین زندگینامه او و پدرش، سر اردشیر ریپورتر،<sup>۲</sup> تا به امروز قریب به ۱۲ سال است که برای شناخت جامع‌تر و دقیق‌تر این دو شخصیت مرموز و مؤثر تاریخ معاصر ایران تلاش می‌کنم. حاصل کار بیش از یک‌هزار برگ سند است که در مجموع از ارزش تاریخی یگانه برخوردار می‌باشد. این مجموعه در ایران به‌دست آمد. در سال‌های ۱۳۷۱-۱۳۷۲ دو سفر به هند و انگلستان کردم و به این یقین رسیدم که در مراکز اسناد دو کشور فوق، از طرق معمول، نمی‌توان به اسنادی قابل‌اعتنا درباره‌ی شاپور ریپورتر و پدرش دست یافت.<sup>۳</sup>

با توجه به این تلاش طولانی، بدیهی است که امروزه اطلاعات من درباره این پدر و پسر دقیق‌تر و مستندتر از سال ۱۳۶۹، زمان تدوین ظهور و سقوط سلطنت پهلوی،

۱. در بیش‌تر اسناد رسمی موجود، از جمله گذرنامه انگلیسی شاپور ریپورتر، زمان تولد وی ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ م. ذکر شده که برابر است با ۸ اسفند ۱۲۹۹ ش. اگر این تاریخ را به‌عنوان زمان تولد شاپور بپذیریم، او پنج روز پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و در روز انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی به‌دنیا آمده است. معهذاً، در برخی اسناد انگلیسی، مانند سند بیوگرافیک ام. آی. ۶، زمان تولد شاپور سال ۱۹۲۰ ذکر شده است. در تصدیق‌نامه شش ابتدایی (صادره از تهران، مهر ۱۳۱۳) زمان تولد شاپور ۱۳۰۰ ش. و محل تولد وی تهران ذکر شده ولی در گواهینامه دوره اول تحصیلات متوسطه (صادره از تهران، مرداد ۱۳۱۶) زمان و محل تولد شاپور ۱۲۹۹ ش. و در انگلیس بیان گردیده. شاپور ریپورتر در زندگینامه رسمی خود مندرج در *Who's Who* زمان تولد خود را ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ ذکر کرده ولی درباره محل تولد خویش سکوت کرده است. در شناسنامه ایرانی شاپور (شماره ۹۵۱۲، مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۶ ش.، صادره از تهران) زمان تولد شاپور ۲۰ مرداد ۱۲۹۹ ش. و محل تولد وی تهران ذکر شده است.

۲. [عبدالله شهبازی،] "ریپورترها، اینتلیجنس سرویس و ایران"، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۹، صص ۱۳۳-۲۰۰.

۳. برای مثال، زمانی که در آرشیو وزارت امور هندوستان (India Office) در لندن به تفحص پرداختم با حیرت بسیار متوجه شدم که نام اردشیر ریپورتر حتی در کارت‌های الفبایی اسامی کارکنان حکومت هند بریتانیا نیز وجود ندارد؛ یعنی او بکلی از صحنه تاریخ ناپدید شده است. این در حالی است که کارت مشخصات ماوکجی [مانکجی] ایدلجی ریپورتر، متولد ۱۸۵۰ در بمبئی، وجود دارد. مانکجی ریپورتر برادر اردشیر است. او در مشاغل غیراطلاعاتی شاغل بود و به این دلیل نام وی را می‌توان یافت.

باشد.<sup>4</sup> بر این اساس، می‌کوشم تا گزارشی مستندتر از گذشته و مبتنی بر یافته‌های جدید خود به‌دست دهم.

## من و شاپور ریپورتر

در بررسی حاضر به معرفی تعدادی از مهم‌ترین اسناد شخصی شاپور ریپورتر خواهم پرداخت. منظورم از «اسناد شخصی» مجموعه‌ای است که در زمان انقلاب در خانه شاپور موجود بود و اکنون بخش مهمی از آن در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می‌شود.

اسناد شاپور ریپورتر قطعاً همه اسناد شخصی او نیست. بررسی من در مجموعه فوق روشن می‌کند که شاپور بخشی از مهم‌ترین اسناد خود را به جای دیگر، و شاید به لندن، انتقال می‌داده است. معهذاً، در مجموعه موجود نیز اسنادی را می‌توان یافت که بسیار بااهمیت است ولی به‌رغم حوادث واپسین ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب شاپور آن را در خانه خود حفظ کرد و به فکر از میان بردن یا انتقال آن به جای دیگر نیفتاد. علت این بی‌توجهی روشن نیست. شاید شاپور، مانند بسیاری کسان دیگر، پیروزی سریع انقلاب را پیش‌بینی نمی‌کرد و همین امر سبب شد که مانند دیگران غافلگیر شود. به‌طور مستند می‌دانیم که او تا حدود سه ماه قبل از پیروزی انقلاب به ثبات حکومت پهلوی اطمینان داشت. این اطمینان را از نامه او به دیوید اون، وزیر خارجه وقت بریتانیا، می‌توان دریافت که در آن از «اکثریت خاموش» حامی شاه سخن گفته است. این نامه به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۸ است یعنی به ۱۰۷ روز قبل از پیروزی انقلاب تعلق

4. به بخشی از اسناد شاپور، با تأخیری پنج ساله، در سال ۱۳۷۵ دست یافتم. به این دلیل، در کتاب فوق برخی اشتباهات وارد شده است. برای مثال، شاپور را تنها پسر اردشیر ریپورتر خواندم (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۷۳) حال آن‌که اردشیر چهار فرزند داشت: یک دختر و سه پسر. لعل خانم (گوهر) فرزند ارشد اردشیرجی در سال ۱۲۷۳ ش. به دنیا آمد و بعدها با رستم جمشیدیان، پسر ارباب جمشید، ازدواج کرد. سه پسر اردشیر و همسرش، شیرین بانو، عبارتند از: جمشید (متولد ۱۲۸۸ ش.)، ایدلجی (متولد ۱۹۱۷ م.) و شاپور. اردشیر ریپورتر و فرزندانش در ایران با نام خانوادگی «ایدلجی» (نام پدر اردشیر) شناخته می‌شوند. جمشید اردشیر ایدلجی، پسر ارشد اردشیرجی، در اواخر اردیبهشت ۱۳۷۶ در تهران فوت کرد و خانواده‌های ایدلجی، جمشیدیان، جواهری، دولتشاهی، جهان‌بینی، امانت، بهزادیان، شهروین، گشتاسب، پورکاج، فروتن و سعیدی آگهی ترحیم او را امضا کردند. (اطلاعات، پنجشنبه اول خرداد ۱۳۷۶، ص ۱۵)

دارد.<sup>5</sup> احتمال دیگری را نیز می‌توان مطرح ساخت: شاید شاپور چنان درگیر جابجایی و انتقال اسناد بسیار مهم و سری سرویس اطلاعاتی بریتانیا در تهران بود که به کلی اسناد شخصی خود را فراموش کرد.

از شاپور ریپورتر تاکنون اثری قابل‌اعتنا که مشتمل بر خاطرات یا اسناد او و پدرش باشد منتشر نشده بجز کتابی کم حجم و با نام مستعار که درباره آن سخن خواهم گفت. زمانی شاپور به یکی از پژوهشگران ایرانی مقیم لندن گفته بود: «به دلیل مقررات حاکم بر مأموران اطلاعاتی بریتانیا قادر به انتشار خاطرات خود نیستم. حتی مجله لایف حاضر شده خاطراتم را به مبلغ پانصد هزار پوند خریداری کند ولی اجازه فروش آن را نداده‌اند.» شاپور ریپورتر سرتیپ یا سرلشکر بازنشسته ایتلیجنس سرویس بریتانیا (MI6) است. او در سال ۱۹۶۹ م. / ۱۳۴۸ ش. درجه سرتیپی گرفت و تا زمان پیروزی انقلاب همچنان مأمور شاغل ام. آی. ۶ در ایران و افسر رابط این سازمان با شاه بود. بنابراین، احتمالاً وی به درجه سرلشگری نیز ارتقاء یافته است. این توضیح اجمالی روشن می‌کند که شاپور ریپورتر شخصیت بسیار مهم و مؤثری در تحولات ایران بوده و خاطرات و اسناد او از اهمیت فراوان و منحصر به فرد تاریخی برخوردار است. نگرانم که با مرگ شاپور بخش مهمی از اسرار تاریخ معاصر ایران برای همیشه یا برای مدتی طولانی دفن شود. انگیزه من برای انتشار گزارش حاضر همین دل‌نگرانی است. امید دارم که شاید شاپور در واپسین سال‌های حیاتش سکوت طولانی خود را بشکند و واکنشی مکتوب به این گزارش نشان دهد؛ واکنشی که از ارزش تاریخی برخوردار باشد. اگر هم چنین نشد وظیفه‌ام را انجام داده‌ام.

در اواخر سال ۱۳۷۴ شاپور ریپورتر با مراجعه به سفارت ایران در لندن خواستار ملاقات با من شد. او گفت که در کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* مطالب درست در کنار مطالب مخدوش وارد شده و وی جایگاهی چنان رفیع در حوادث سال‌های سلطنت پهلوی دوّم نداشته است. شاپور اعلام کرد که حاضر است با من دیدار کند و در پیرامون مطالب مندرج در کتاب فوق به بحث بپردازد. این رویه‌ای است که شاپور در قبال مطالب مندرج در *ظهور و سقوط* در پیش گرفته است. او منکر عضویت در سازمان اطلاعاتی بریتانیا نیست ولی می‌کوشد خود را افسری بازنشسته و پیر جلوه دهد

5. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲۵-۶۲۱-۱۲۹ الف.

که در مهم‌ترین تحولات دوران پهلوی دوّم، به‌ویژه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نقش نداشته و به تبع آن در حوادث پس از انقلاب نیز مؤثر نبوده است. این ادعای شاپور برای من، به‌عنوان محققی که سال‌ها با اسناد شاپور زیسته‌ام، پذیرفتنی نبوده و نیست. شاپور شخصیتی معمولی نیست و لذا نمی‌توان نقش و جایگاه او را در حوادث ایران، چه پیش و چه پس از انقلاب، کم‌اهمیت شمرد. در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۷۵ نامه‌ای به سفارت ایران در لندن فرستادم، دیدار با شاپور را پذیرفتم و آن را منوط به دو شرط کردم: اول، موضوع مباحثه در زمینه نقش اردشیر ریپورتر (پدر شاپور) در تحولات دوران قاجاریه، انقلاب مشروطه، حوادث دوران احمد شاه و صعود و تحکیم سلطنت پهلوی و نیز نقش شاپور در حوادث مهم دوران محمدرضا پهلوی باشد. دوّم، مباحث مطروحه در این دیدارها در صورت نیاز به شکل مقبول مورد توافق طرفین مورد استفاده قرار گیرد. منظورم استفاده تحقیقی و در صورت موافقت شاپور انتشار متن آن بود. تاکنون هیچ پاسخی از آقای ریپورتر دریافت نکرده‌ام.

### سایه‌روشن‌هایی از زندگی شاپور ریپورتر

در سال ۱۳۷۷ کتابی مرموز و قابل تأمل در تهران منتشر شد با عنوان *به دام افتاده*: بزرگ‌ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران.<sup>6</sup> این کتاب حاوی بخشی از خاطرات یک مأمور اطلاعاتی بریتانیا در ایران است و ماجرای ستیز او با مأموران مخفی شوروی در سال ۱۳۵۴. هر چند نویسنده نام مستعار "آرین رنجی شری" را بر خود نهاده، ولی مطالعه کتاب خواننده مطلع را «با قاطعیت» به این نتیجه می‌رساند که «مؤلف کسی جز شاپورجی ریپورتر فرزند اردشیرجی نیست».<sup>7</sup> شاپور به نگارش علاقمند است و در این زمینه توانا. گواه آن فرهنگ اصطلاحاتی است که در سه کتاب منتشر کرده<sup>8</sup> و نیز برخی جزوه‌های پرمحتوای محرمانه و

6. مشخصات کامل کتاب چنین است: آرین رنجی شری، *به دام افتاده (بزرگ‌ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران)*، ترجمه محسن اشرفی، تهران: نشرنی، ۱۳۷۷. درباره هویت واقعی نویسنده و انطباق آن با شاپور ریپورتر بنگرید به: موسی فقیه حقانی، «به دام افتاده، پنهانکاری جاسوسانه»، *تاریخ معاصر ایران*، سال دوم، شماره پنجم (بهار ۱۳۷۷)، صص ۲۶۱-۲۶۸.

7. حقانی، همان مأخذ، ص ۲۶۵.

8. اولین کتاب شاپور ریپورتر فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی است که انتشارات دانشگاه تهران، به‌ریاست دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ آن را متقبل شد و در سال ۱۳۵۰ منتشر نمود. در سال ۱۳۵۶

منتشر نشده که از او در دست است. در سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، شاپور در عرصه تدوین و انتشار کتب و جزوات ضد کمونیستی فعال بود. در آن زمان تبلیغات و انتشارات ضد کمونیستی و از جمله "جعلیات" بخش مهمی از فعالیت سرویس‌های اطلاعاتی غرب را در ایران تشکیل می‌داد. از معروف‌ترین این متون جعلی باید به *نگهبانان سحر و افسون، خاطرات کینیاژ دالگورکی و خاطرات ابوالقاسم لاهوتی* اشاره کرد. چنانکه معروف است، *خاطرات لاهوتی* تقریر شاپور و تحریر علی جواهرکلام است.<sup>۹</sup> اخیراً اعلام شد که انتشار ترجمه فارسی دکتر ژیاگو، *خاطرات لاهوتی* و کتاب *کمونیسم جهانی* کار ام. آی. ۶ بوده و رایزن فرهنگی سفارت بریتانیا و گروه نویسندگانی که زیر نظر او کار می‌کردند رابط و عامل این اقدام بودند.<sup>۱۰</sup>

احتمالاً شاپور علاقمند است که خاطرات خود را منتشر کند ولی، همانگونه که خود گفته، قوانین مربوط به رازداری مأموران اطلاعاتی بریتانیا او را محدود می‌کند. در اسنادی که منتشر خواهیم کرد با میزان و ابعاد این سریت و رازداری آشنا خواهیم شد. لذا، به نظر می‌رسد که او با نام مستعار "آرین رنجی شری" قلم به دست گرفته و بخش اندکی از خاطرات خود را به گونه‌ای نگاشته که آمیزه‌ای از واقعیت و خیال باشد؛ بدینسان هم میل خود را اندکی برآورده سازد و هم مقرراتی را که یک عمر بدان پایبند بوده پاس دارد.

"آرین رنجی شری" در سال ۱۹۱۷ در تهران به دنیا آمد. تولد شاپور در سال ۱۹۲۱ است. این از معدود تفاوت‌هایی است که میان زندگینامه نویسنده "مجهول‌الهویه" فوق و شاپور ریپورتر وجود دارد. سایر مختصات خانوادگی "آرین رنجی شری" بسیار به شاپور شبیه است:

خانواده "رنجی شری" نیز چون خانواده ریپورتر به طایفه پارسی هند تعلق دارد:

←

دومین کتاب شاپور، با عنوان *فرهنگ اصطلاحات انگلیسی به فارسی*، به وسیله همان ناشر انتشار یافت. سومین کتاب شاپور *فرهنگ اصطلاحات فارسی به آلمانی* است که در سال ۱۳۷۴ در مونیخ منتشر شد.

۹. بنگرید به: *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۱۸۶-۱۸۷؛ *ابوالقاسم لاهوتی، کلیات*، به کوشش بهروز مشیری، تهران: ۱۳۵۷، صص ۱۲۸، ۳۵۳؛ *عبدالهادی حائری، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران*، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۱۰. بخش فارسی رادیو BBC، برنامه شامگاهی ۵ مرداد ۱۳۸۰.

اجداد پدرش قرن‌ها پیش از ایران مهاجرت کرده و به هندوستان رفته‌اند.<sup>11</sup> نام مستعار "آرین" ارجاعی است به همین پیوند پارسی؛ یعنی تعلق به گروهی که خود را ایرانیان اصیل و از تبار آریایی خالص می‌دانند.<sup>12</sup> پدر "آرین" نیز، چون پدر شاپور، مأمور اطلاعاتی بریتانیا است که پیش از تولد وی از هندوستان به ایران مهاجرت کرده.<sup>13</sup> پدر "آرین" نیز، چون پدر شاپور، از اعضای لژهای ماسونی اوایل سده بیستم میلادی در ایران است که در شکل‌گیری وقایع انقلاب مشروطیت و نیز در صعود رضا خان به قدرت نقش مهمی ایفا کرد.<sup>14</sup> "آرین رنجی شری" می‌نویسد: <در حاشیه یک فعالیت اطلاعاتی زاده شدم. اگر نه علت زاده شدن، حداقل ترتیب پرورده شدنم را الزامات اطلاعاتی شکل داده بود.><sup>15</sup> و نیز: <پدرم به تمام نقاط ایران سفر می‌کرد. او عامل اطلاعاتی ارشدی بود که حتی زندگی همسر و فرزند خود را نیز به اطلاعات آلوده بود. کسی جز افراد معتمد او نباید از این که من پسر اویم اطلاع می‌یافتند.><sup>16</sup> به گفته "رنجی شری"، تربیت او را الزامات اطلاعاتی پدرش تعیین می‌کرد که توسط افرادی که مأمور تربیت او بودند دنبال می‌شد.<sup>17</sup> اردشیر ریپورتر نیز چنین توجهی به تربیت پسر کوچکش (شاپور) داشت؛ او را به‌عنوان جانشین خود تربیت می‌کرد و به این دلیل است که در وصیت‌نامه‌اش (نوامبر ۱۹۳۱) خواست که خاطراتش حداقل ۳۵ سال پس

11. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۳.

12. پارسیان هند بر اساس یک افسانه منظوم به‌نام قصه سنجان، که در سده‌های اخیر ساخته شده، خود را از تبار اشراف و موبدان ساسانی می‌دانند که در پی حمله اعراب به غرب هند گریختند و از اینطریق فرهنگ و دین خود را حفظ کردند. این افسانه بکلی جعلی است. درباره آن در کتاب زیر سخن گفته‌ام: عبدالله شهبازی، نظریه توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخنگاری جدید در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۱۲۲-۱۳۸. در جلد ششم زرسالاران بار دیگر به‌طور مشروح به قصه سنجان خواهم پرداخت. طبق پژوهش اینجانب، پارسیان هند از بقایای هندیان زرتشتی دوره ساسانی هستند که در طول سده‌های شانزدهم تا نوزدهم میلادی به‌وسیله اروپاییان، به‌ویژه یهودیان و مارانوهای پرتغالی و هلندی و انگلیسی، از نظر دینی و فرهنگی بازسازی شدند. در کتاب فوق دلایل و مستندات خود را به تفصیل عرضه خواهم کرد.

13. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۲.

14. همان مأخذ، صص ۱۲، ۱۷.

15. همان مأخذ، ص ۱۲.

16. همان مأخذ، صص ۱۴-۱۵.

17. همان مأخذ، ص ۱۵.

از مرگش در اختیار فرزندش، شاپورجی، قرار گیرد.<sup>18</sup> اردشیر به این ترتیب شاپور را به‌عنوان وارث اطلاعاتی خود تعیین می‌کند نه دو پسر بزرگ‌تر: جمشید و ایدلجی را. پدر «رنجی شری» در سال ۱۹۳۱ از دنیا می‌رود. در اینجا نیز کمی تفاوت میان سال مرگ پدر «رنجی شری» و پدر شاپور ریپورتر وجود دارد: اردشیر ریپورتر در ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ در تهران درگذشت. «رنجی شری» ماندگارترین خاطره خود از پدر را سفر به میان ایل قشقایی به‌همراه او عنوان می‌کند.<sup>19</sup>

پس از مرگ پدر، خانواده «رنجی شری»، بی آن‌که خود مطلع باشند، تحت حمایت حسینقلی خان نواب و سایر دوستان پدر قرار می‌گیرند و ترتیبات لازم برای آسایش و پرورش آنها فراهم می‌شود. می‌دانیم که حسینقلی خان نواب از نزدیک‌ترین دوستان اردشیر ریپورتر بود و اردشیر در خاطراتش از او با عنوان «دوست مشفق» یاد کرده است.<sup>20</sup> به اشاره حسینقلی خان نواب، دایی «رنجی شری» به عنوان کارمند یک شرکت تجاری انگلیسی در تهران مشغول می‌شود. «آرین رنجی شری» می‌نویسد: «از نظر مالی مشکلی نداشتیم و بنظرم می‌رسید از جنبه امنیت نیز دستی ناپیدا زندگی ما را تضمین می‌کند. افرادی ناشناس مواظب ما بودند.»<sup>21</sup> «در زندگی ما همواره سایه‌هایی حس می‌شد که صاحبان آن به چشم نمی‌آمدند. آدم‌هایی که تأثیر زیاد روی زندگی ما داشتند و به اصطلاح ایرانی‌ها سایه‌شان روی سرمان بود، اما هرگز آنها را نمی‌دیدیم.»<sup>22</sup> او سرانجام پی می‌برد که حامی مالی او شوهر خواهر ناتنی‌اش (پسر یک بانکدار ثروتمند) است و این نتیجه انجام مأموریتی است که به وی محول شده نه ادای تکلیف نسبت به خانواده.<sup>23</sup> این «بانکدار ثروتمند» باید ارباب جمشید جمشیدیان باشد و پسر او همان رستم جمشیدیان، داماد اردشیر ریپورتر، است که بعدها (۶ آذر ۱۳۳۱) از شهود ازدواج شاپور ریپورتر بود. «آرین» همچنین پی می‌برد که حامیان دیگری نیز داشته که بر اساس یک وظیفه برادرانه ماسونی از او و خانواده‌اش حمایت می‌کردند.<sup>24</sup> «آرین»

18. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۴۶.

19. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۴.

20. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۵۶.

21. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۶.

22. همان مأخذ، ص ۱۷.

23. همان مأخذ، ص ۱۷.

24. همان مأخذ، ص ۱۷.



بعدها، در سال‌های جنگ دوّم جهانی، با حسینقلی خان نواب آشنا می‌شود<sup>25</sup> و از او می‌شنود که «در این مدت ما، طبق وظیفه خود در برابر پدر شما، از دور مواظب بودیم که با مشکلی روبرو نشوید.»<sup>26</sup> در این زمان، دوستان پدر در تهران به سراغ «رنجی شری» می‌آیند و از او می‌خواهند که برای ادامه راه پدر با آنان همکاری کند و به‌منظور مبارزه با آلمانی‌ها و کمک به متفقین به میان ایل بختیاری برود. آنان مأموریت داشتند با یک سازمان مخفی، که قرار بود به فرماندهی ژنرال سر مک کالین گابینز تشکیل شود، همکاری کنند.<sup>27</sup>

«آرین رنجی شری» در ماه‌های پایانی جنگ دوّم جهانی، در سال ۱۹۴۴، از ایران خارج می‌شود، برای طی یک دوره عالی اطلاعاتی به هند و اروپا می‌رود و پس از ۱۳ سال، در ۱۹۵۷ به ایران بازمی‌گردد. مأموریت او ایجاد یک شبکه فوق‌العاده سری در تهران برای مبارزه با مأموران مخفی شوروی است. به‌نوشته «رنجی شری»، در این زمان تهران دومین مرکز مهم فعالیت‌های اطلاعاتی و جاسوسی، پس از بیروت، بود.<sup>28</sup> در اینجا نیز زندگینامه «رنجی شری» با شاپور تفاوت‌هایی دارد:

شاپور ریپورتر تا سال ۱۳۱۶/۱۹۳۷ در ایران حضور داشت و در خرداد ۱۳۱۶ تحصیلات خود را در دبیرستان فیروز بهرام به پایان برد.<sup>29</sup> عکسی از جشن فارغ‌التحصیلی دبیرستان فیروز بهرام در دست است که در آن شاپور در کنار برادرش، ایدلجی ریپورتر، و سایر همشاگردی‌هایش دیده می‌شود: نعمت‌الله مین‌باشیان، عزت‌الله مین‌باشیان، محسن پناهی، محمود صانعی، فرهنگ مهر، جعفر ننجوان، حسنعلی منصور، جواد منصور، احمد مدن‌پور، محمود قدیمی، شاه بهرام وهرامی، ناصر اسکدار، یوسف فولادی، محمد بهروج، هوشنگ وصال، حامد روحانی، صدری میرعمادی، سیروس کروبیان، شجاع جهانگیری، رضا یمینی و همایون میکده.<sup>30</sup> بعدها،

25. حسینقلی خان نواب چهار سال از اردشیر ریپورتر کوچکتر بود. او در بهمن ۱۳۲۴ ش. درگذشت.

26. همان مأخذ، ص ۱۸.

27. همان مأخذ، ص ۱۹.

28. همان مأخذ، صص ۲۰-۲۱.

29. گواهینامه پایان دور اول تحصیلات متوسطه شاپور ریپورتر از دبیرستان فیروز بهرام موجود است که در مردادماه ۱۳۱۶ صادر شده. (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ۲-۱۱-۳-۱۲۹ الف)

30. همانجا، تصویر شماره ۲۲۸۵-۱.

برخی از این افراد به چهره‌های سرشناس سیاسی ایران بدل شدند: عزت‌الله مین‌باشیان همان مهرداد پهلبد است که بعدها با شمس پهلوی ازدواج کرد و وزیر فرهنگ و هنر شد. جواد منصور نیز چون پهلبد به وزارت رسید و حسنعلی منصور در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران نخست‌وزیر شد. بعدها، شاپور با برخی از این دوستان دوره دبیرستان، از جمله با مهرداد پهلبد و برادران منصور، رابطه نزدیک داشت. تصویری از حسنعلی منصور در دست است که در سال ۱۳۴۰ آن را با عبارات زیر به شاپور تقدیم کرده است: <تقدیم به دوست عزیز و استاد و راهنمای خودم شاپور ریپورتر- حسنعلی منصور.><sup>31</sup> این در زمانی است که حسنعلی منصور، به‌همراه امیرعباس هویدا و سه تن دیگر «کانون مترقی» را تشکیل داده و در کسوت جدید «تخبگان آمریکایی» برنامه‌ای پیچیده را برای فریب دادن جان‌کندی و دولت دمکرات آمریکا و از میان برداشتن علی‌امینی، به‌عنوان رقیب قدرتمند محمدرضا پهلوی، پیش می‌برد. توصیفی که حسنعلی منصور از شاپور ریپورتر، به‌عنوان <استاد و راهنمای خود>، به‌دست داده رابطه‌ای فراتر از دو دوست صمیمی را نشان می‌دهد و تأییدی است بر تحلیلی که در سال ۱۳۶۹ از ماجرای سقوط دولت امینی و جایگاه تاریخی «کانون مترقی» و دولت‌های حسنعلی منصور و اسدالله علم به‌دست داده‌ام.<sup>32</sup> فرهنگ مهر، رئیس پیشین دانشگاه پهلوی، نیز از آن زمان تا به امروز در زمره نزدیک‌ترین دوستان شاپور جای دارد و شنیده‌ام که گویا قصد دارد کتابی درباره زندگی اردشیر و شاپور ریپورتر بنویسد. این اطلاع را، اگر صحت داشته باشد، باید به فال نیک گرفت. اینگونه نوشته‌های فرهنگ مهر، به‌دلیل اطلاعاتی که وی از مسائل پس‌پرده دارد، واجد اهمیت تاریخی فراوان است. فرهنگ مهر در سال ۱۳۴۸ جزوه‌ای در ۳۳ صفحه منتشر کرد با عنوان *سهم زرتشتیان در انقلاب مشروطیت ایران*. این جزوه حاوی اطلاعات دست‌اول و بدیعی است درباره نقش شبکه اردشیر ریپورتر در حوادث انقلاب مشروطه.

شاپور ریپورتر در سال ۱۳۱۶/۱۹۳۷ به بمبئی و سپس به انگلستان عزیمت کرد و در سال ۱۹۳۹ تحصیلات خود را در کالج‌های وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج به پایان برد. او پس از طی یک دوره ده‌ساله در سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ به‌طور کامل در ایران

31. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تصویر شماره ۱۹۷۷-۱-پ.

32. بنگرید به: [عبدالله شهبازی]، «منصور و صعود تخبگان آمریکایی»، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۳۵۵-۳۶۵.

مستقر شد. مأموریت شاپور ایجاد همان «شبکه فوق‌العاده سری» است که «آرین رنجی سری» از آن سخن گفته است. شاپور ریپورتر در کتاب فوق‌سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۵۷، نه زمان واقعی آن یعنی سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۴۷، را به‌عنوان دوران عدم حضور خود در ایران ذکر می‌کند تا به این ترتیب نقش مرموز و مؤثر خویش را در حوادث سال‌های جنگ دوّم جهانی و پس از آن، به‌ویژه نقش خویش را در حوادث جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پوشیده دارد. با این هدف است که شاپور زمان تأسیس این «شبکه فوق‌العاده سری» را ده سال به جلو می‌برد.

## سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر در ام. آی. ۶

اولین سندی که معرفی می‌شود، سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر در سرویس اطلاعاتی بریتانیا (MI6) است که سیر زندگی شاپور و مسئولیت‌های او را بیان می‌دارد.<sup>33</sup> در رابطه با این سند دو توضیح ضرور است:

اول: سند فوق دو برگ تاییبی است فاقد سر برگ و مهر و امضا که در آن زندگینامه مختصر شاپور بیان شده است. این رویه‌ای است که در سرویس‌های اطلاعاتی مرسوم است و، به دلایل امنیتی، معمولاً، بجز در موارد خاص و ضرور و از جمله در مکاتبات رسمی اداری، اسناد مهم بدون سربرگ و امضا و هر نوع علامت دیگر تنظیم می‌شود. برای این‌که مقایسه‌ای به‌دست دهم، به یک سند داخلی سیا در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ استناد می‌کنم. این سند، صفحه اول تاریخچه عملیات کودتای ۲۸ مرداد است که به‌وسیله دکتر دونالد ویلبر برای آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) تهیه شده است. سند فوق از مشخصات ظاهری مشابه با سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر برخوردار است.

دوّم: سند بیوگرافیک شاپور فاقد تاریخ است ولی با بررسی دقیق می‌توان زمان تنظیم آن را مشخص کرد:

۱- در آغاز سند، درجه شاپور ریپورتر «سرتیپ» ذکر شده است. تصویری از شاپور در لباس نظامی ارتش بریتانیا در دست است که در پشت آن شاپور با دستخط خود زمان برداشتن این عکس را سال ۱۹۶۹ میلادی ذکر کرده است. این تصویر را در پیوست‌های جلد دوّم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (در کنار عکس لرد ویکتور

33. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ۱-۳۲-۱۲۹ الف، صص ۴۷۱۱۳-۴۷۱۱۴.

روچیلد) منتشر کرده‌ام. در اصل عکس درجه سرهنگ تمامی شاپور به وضوح نمایان است. بنابراین، سند بیوگرافیک شاپور به بعد از برداشتن این عکس تعلق دارد یعنی مربوط به زمانی است که شاپور به درجه سرتیپی ارتقاء یافت.

۲ - در سطر اول سند بیوگرافیک، شاپور به‌عنوان دارنده «نشان خدمات برجسته» (DSO) معرفی شده است. این رویه رسمی در بریتانیاست که نشان‌های اشخاص را بعد از نام ذکر می‌کنند. پس، سند فوق به زمانی تعلق دارد که شاپور هنوز «نشان امپراتوری بریتانیا» (OBE) را دریافت نکرده و به رده بالاتر، یعنی شهبسواری امپراتوری بریتانیا (KBE)، نیز ارتقاء نیافته بود. شاپور در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۹ / ۱۹ آبان ۱۳۴۸ در کاخ باکینگهام نشان امپراتوری بریتانیا را از ملکه الیزابت دوم دریافت کرد.

۳ - مقایسه فوق روشن می‌کند که شاپور ریپورتر در اوایل سال ۱۹۶۹ درجه سرهنگی داشت، اندکی بعد به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و در نوامبر ۱۹۶۹ / آبان ۱۳۴۸ نشان امپراتوری بریتانیا (OBE) را دریافت کرد. بنابراین، زمان تنظیم سند بیوگرافیک شاپور را باید در بهار یا تابستان ۱۳۴۸ / ۱۹۶۹ دانست. طبق رویه متعارف، این بیوگرافی برای ارائه به دربار بریتانیا و طی مراحل مقدماتی اعطای نشان امپراتوری بریتانیا تنظیم شده و به این دلیل نسخه‌ای از آن در اختیار شاپور قرار گرفته است.

#### [ترجمه سند]

تاریخچه مختصر زندگی سرتیپ شاپور ا. ریپورتر، دارنده نشان خدمات برجسته<sup>34</sup>

متولد ایران (تهران) در سال ۱۹۲۰، پسر مرحوم سر اردشیرجی ریپورتر دارای نشان KCBE<sup>35</sup> (بارونت)<sup>36</sup> و لیدی شیرین بانو.

#### 34. Distinguished Service Order (D.S.O.)

نشان نظامی ارتش بریتانیا که به خاطر خدمات عملیاتی برجسته اعطا می‌شود.

35. تنظیم‌کننده سند اشتباه کرده و منظور او شهبسوار فرمانده امپراتوری بریتانیا (Knight Commander of the British Empire) است که نام اختصاری آن KBE است نه KCBE. شاپور ریپورتر نیز بعدها، در سال ۱۹۷۳، به این مقام دست یافت و شهبسوار فرمانده امپراتوری بریتانیا شد.

#### 36. Baronet

بارونت رده‌ای در میان لرد (بارون) و شهبسوار (شوالیه) محسوب می‌شود و به این دلیل دارندگان این عنوان در مجلس لردها جایگاهی ندارند. بارونت بر تمامی رده‌های شهبسواری، بجز شهبسوار بند جوراب (شوالیه گارتر)، برتری دارد. بارونت‌ها، مانند شوالیه‌ها، با عنوان «سر» شناخته می‌شوند و زنان ایشان «لیدی» خوانده می‌شوند. این عنوان در ۲۲ مه ۱۶۱۱ در زمان جیمز اول استوارت پدید شد. علت

←

در کالج‌های وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و در سال ۱۹۳۹ با درجه عالی در دروس علوم سیاسی، تاریخ، زبان و ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شد. در زمان فارغ‌التحصیلی از سوی ریاست دانشگاه برای کار در اداره خدمات ویژه<sup>۳۷</sup> وابسته به وزارت امور خارجه پیشنهاد شد. او در فرانسه، خاورمیانه و در مرزهای هند و برمه با پشتکار خدمت کرد و به این دلیل مورد تقدیر کتبی قرار گرفت و به دریافت نشان خدمات برجسته مفتخر شد.

در اکتبر ۱۹۴۳ در اداره خدمات ویژه دهلی نو منصوب شد و در آنجا رادیو فارسی را برای ایران و افغانستان سازماندهی و اداره کرد.

در سال ۱۹۴۵ در اداره خدمات ویژه خلیج فارس (بحرین) منصوب شد و یک سال بعد به چین اعزام گردید که در آنجا به خاطر [فعالیت چشمگیرش در] انعکاس حوادث به دریافت تقدیرنامه خدمات ویژه نائل آمد.

در سال ۱۹۴۷ به وزارت امور خارجه هند مأمور شد و در تهران در مقام دبیر اول ارشد نخستین سفیر هند در ایران خدمت کرد.

در دوران بحران نفت و برای یک دوره سه ساله به وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا مأمور شد و در مقام مشاور سیاسی هندرسون، سفیر کبیر، خدمت کرد. او در تمامی دورانی که به سرنگونی مصدق انجامید مسئولیت عملیات در صحنه<sup>۳۸</sup> را به عهده داشت. در این دوران، او همچنین در دانشکده سلطنتی ستاد [دانشگاه جنگ] در تهران تدریس می‌کرد و گزارشگر تایمز (لندن)، یو.اس. ریپورتر اند ورلڈ نیوز<sup>۳۹</sup> و سایر روزنامه‌ها بود.

در پایان مأموریت او در سفارت ایالات متحده آمریکا، وزارت امور خارجه ایالات متحده به پاس "خدمات درخشان" آقای ریپورتر "به اهداف مشترک" [آمریکا و بریتانیا] مقام عضویت دائمی وزارت امور خارجه و شهروندی ایالات متحده را به او اعطا کرد.

←

پیدایش آن نیاز مالی دربار بریتانیا بود که آن را به فروش القاب و مناصب درباری از یکسو و تحرکات شدید ماوراء بحار از سوی دیگر وامی‌داشت.

37. Special Duty

38. Field Operations

39. US Report and World News

او به درجه سرهنگ تمامی ارتقاء یافت و در مقام افسر رابط<sup>40</sup> [سرویس اطلاعاتی بریتانیا] با اعلیحضرت شاه منصوب گردید. در این سمت توانمندی وی سهم بزرگی در پیوندهای مستقیم و بسیار مهم و حیاتی<sup>41</sup> سرویس [اطلاعاتی بریتانیا] با شاه داشت.

هر چند سر تیپ ریپورتر، دارای نشان خدمات برجسته، غالباً از لندن و واشنگتن دیدن می‌کند، ولی همچنان مورد اعتماد پایدار شخص شاه در تهران است؛ در شهری که وی با تشخص فراوان در آنجا خدمت می‌کند. او مشاور اصلی رئیس [اینتلجنس سرویس بریتانیا] در امور مربوط به ایران و شاه است. او به دلیل پیوندهای قومی و دینی‌اش با ایران برای تصدی این مسئولیت بسیار خطیر واجد شایستگی فراوان است. او متأهل و دارای دو فرزند است. سرگرمی: او چند کتاب درباره اصطلاحات انگلیسی-فارسی تألیف کرده است.

سند بیوگرافیک شاپور از اهمیت تاریخی فراوان برخوردار است به‌ویژه در آنجا که جایگاه شاپور را در مقام رئیس عملیات داخلی (عملیات صحنه) در طرح مشترک سیا و ام. آی. ۶ برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیان می‌دارد. با اتکاء بر این سند امروزه ما می‌توانیم ابعاد ناشناخته و جدیدی از کودتای ۲۸ مرداد را ترسیم کنیم. در طرح کودتا، که آمریکایی‌ها نام رمز "عملیات تی. پی. آجاکس"<sup>42</sup> و انگلیسی‌ها نام "عملیات چکمه"<sup>43</sup> را بر آن نهاده بودند، کرمیت روزولت از سوی سیا و کریستوفر وودهاوس از سوی ام. آی. ۶ مسئولیت عالی داشتند. این دو مسئولین منطقه و ایران در سرویس‌های اطلاعاتی متبوع خود بودند و به دلیل اهمیت عملیات کودتای یک دوره کوتاه در ایران مستقر شدند. معهذاً، مسئولیت مستقیم این عملیات مشترک را در ایران سرهنگ دوّم شاپور ریپورتر به‌عهده داشت و این نکته‌ای است که در اسناد و کتب و مقالاتی که تاکنون درباره کودتا منتشر شده ناگفته مانده است. تنها استثنا خاطرات وودهاوس است که در آن اشاره‌ای کوتاه به نقش شاپور ریپورتر شده است. وودهاوس می‌نویسد:

---

40. Liaison Officer

41. vitally important links

42. Operation TP- Ajax

43. Operation Boot

[رابین] زینر همچنین یک پارسی اهل بمبئی را که همشاگردی شاه بود<sup>44</sup> به من معرفی کرد. اگر چه در آن موقع او آدم مهمی نبود ولی بعدها به واسطه خدماتی که برای ما انجام داد به لقب سر شاپور ریپورتر مفتخر شد.<sup>45</sup>

در زمان تدوین ظهور و سقوط سلطنت پهلوی درباره این گفته وودهاوس داوری زیر را به دست دادم:

این جمله وودهاوس تصادفی درز نکرده... و در چارچوب مجموعه اطلاعات انحرافی قابل ارزیابی است که به منظور منحرف ساختن توجه... از نقش و اهمیت شاپورجی انتشار یافت. این اطلاع انحرافی چنین القاء می کند که گویا شاپورجی عامل بومی کم‌اهمیتی در ام. آی. ۶ بود که ارتباطات وی از طریق رابین زینر تأمین می شد.<sup>46</sup>

سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر صحت ارزیابی نگارنده را به اثبات رسانیده و نقش برجسته او را در عملیات کودتا مسجل می سازد. در مجموعه اسناد شاپور ریپورتر اسناد دیگری وجود دارد که مطالب مندرج در سند بیوگرافیک فوق را تأیید و دقیق تر می کند. بر اساس این اسناد و منابع دیگر می‌کوشیم تا سال‌های اولیه زندگی اطلاعاتی شاپور ریپورتر را مورد بازنگری قرار دهیم.

### نخستین سال‌های کار در اینتلجنس سرویس

در سند بیوگرافیک شاپور می‌خوانیم که او پس از اتمام تحصیل در دانشگاه کمبریج (۱۹۳۹) کار در اداره خدمات ویژه وزارت خارجه را آغاز کرد و در فرانسه و خاورمیانه و مرزهای هند و برمه خدمت نمود و به این دلیل نشان خدمات برجسته (DSO) به وی اعطا شد.

درباره این مقطع از زندگی شاپور سند دیگری در دست نداریم و زندگینامه رسمی شاپور مندرج در هو/یز هو، که به وسیله خود او تنظیم شده، نه تنها مطلبی را روشن نمی‌کند بلکه ابهام‌هایی می‌آفریند. شاپور در هو/یز هو دارا بودن نشان خدمات برجسته

44. چنانکه در ظهور و سقوط نیز متذکر شده‌ام، ادعای همشاگرد بودن شاپور ریپورتر و شاه صحت ندارد.

45. کریستوفر م. وودهاوس، عملیات چکمه، ترجمه فرحناز شکوری، تهران: انتشارات نور، ۱۳۶۷، صص ۲۰-۲۱.

46. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۷۸-۱۷۹ (زیرنویس).

و زمان دریافت آن را ذکر نکرده است. به گمان من علت این است که نشان فوق به نظامیان اختصاص دارد و شاپور نمی‌خواهد خود را به‌عنوان یک فرد نظامی معرفی کند. شاپور در هو/یز هو تنها قبولی خود برای ادامه تحصیلات عالی در بمبئی را، پس از اتمام تحصیلات در مدرسه زرتشتیان تهران، ذکر می‌کند و ادامه تحصیل در کالج‌های وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج را مسکوت می‌گذارد. به یقین شاپور در حوالی سال‌های ۱۹۳۹-۱۹۴۰ در انگلستان حضور داشت زیرا اولین گذرنامه انگلیسی او، به شماره ۳۶۳۰۶۰، صادره از لندن و متعلق به همین سال‌هاست.<sup>47</sup> به‌علاوه، دو گواهی‌نامه تحصیلی موجود است که نشان می‌دهد شاپور آموزش خود را پس از دوره کمبریج ادامه داده و از سال ۱۹۴۰ تا ژانویه ۱۹۴۱ در کالج پیتمن لندن<sup>48</sup> تحصیل می‌کرده است.<sup>49</sup>

شاپور در هو/یز هو مشاغل خود در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۳ را چنین ذکر کرده است: <کارمند روابط عمومی سفارت بریتانیا در تهران>.<sup>50</sup> به‌عبارت دیگر، او هیچ اشاره‌ای به آموزش‌ها و مأموریت‌های خود در طی سال‌های فوق نمی‌کند.

### سرپرستی بخش فارسی رادیو دهلی

شاپور ریپورتر در هو/یز هو مشاغل خود در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۵ را <سرپرستی بخش فارسی رادیو سراسری هندوستان> و در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۸ تدریس زبان انگلیسی در «کالج سلطنتی ستاد» تهران (دانشگاه جنگ) ذکر کرده است. طبق مندرجات سند بیوگرافیک، شاپور در اکتبر ۱۹۴۳ در اداره خدمات ویژه دهلی نو منصوب شد و بخش فارسی رادیو دهلی را سازماندهی و اداره کرد، در سال ۱۹۴۵ به بحرین اعزام شد و در سال ۱۹۴۶ به چین. سایر اسنادی که در دست ماست سیر زندگی شاپور ریپورتر را در سال‌های فوق چنین ترسیم می‌کند:

در مه ۱۹۴۳/اردیبهشت ۱۳۲۲ شاپور در هتل آپولوی دهلی نو، واقع در خیابان نیکلسون، اقامت دارد. در ۳۱ مه آجودان ژنرال ستاد کل ارتش بریتانیا در هند طی

47. همان مأخذ، صص ۱۷۴-۱۷۵ (زیرنویس).

48. Pitman's College, Southampton Row, London, WC1

49. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد ۱-۰۹-۱۲۹ الف و ۱-۱-۲-۱۲۹ الف.

50. *Who's Who: An Annual Biographical Dictionary*, London: A & C Black, 1993, p. 1579.



نامه‌ای، که به آدرس فوق ارسال شده، از شاپور می‌خواهد که عطف به درخواست مورخ ۱۹ مه ۱۹۴۳ او خطاب به دبیر هیئت مرکزی مصاحبه، هر چه زودتر برای انجام مصاحبه به ستاد مرکزی، بلوک E اتاق شماره ۴۲، مراجعه کند.<sup>51</sup>

در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۳ یکی از دوستان شاپور به نام جک دورو<sup>52</sup> از یک پادگان نظامی در بمبئی به شاپور ریپورتر در هتل آپولو (دهلی نو) نامه‌ای می‌نویسد. در این نامه چنین آمده است: <فکر می‌کنم تا به حال به تو مأموریت داده‌اند و اگر هنوز به ایران نرفته‌ای راهی آن هستی.><sup>53</sup> جک دورو همدره نظامی و دوست صمیمی شاپور بود که در اواخر سال ۱۹۴۵ در مصر به قتل رسید.

در ۲۴-۳۰ اوت ۱۹۴۳ چارلز بارنس،<sup>54</sup> مدیر اخبار رادیو سراسری هند، نامه‌ای به ریاست ستاد ارتش هند می‌نویسد و رونوشت آن را برای شاپور ارسال می‌دارد. بارنس با ارجاع به نامه مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۳ اعلام می‌کند که اگر قرار است آقای ریپورتر به دلایل اضطراری به لشکر اطلاعاتی هندوستان<sup>55</sup> مأمور شود و برای تصدی مسئولیت به ایران اعزام گردد، ما آمادگی داریم که او را در یک فاصله سه ماهه (که بتوانیم فرد دیگری را جایگزین وی کنیم) از خدمت در رادیو مرخص کنیم.<sup>56</sup>

در ۶ اکتبر ۱۹۴۳ مدیر اخبار رادیو سراسری هند طی نامه‌ای به ریاست ستاد ارتش هند، درباره انتقال شاپور به لشکر اطلاعاتی هند، خواستار دریافت پاسخ نامه مورخ ۲۴-۳۰ اوت ۱۹۴۳ (نامه قبلی) است.<sup>57</sup>

در ۲۵ مارس ۱۹۴۴ جلسه‌ای با شرکت شخصیت‌های فرهنگی هندی و ایرانی (علی اصغر حکمت، ابراهیم پورداوود و غلامرضا رشیدیاسمی) در کاخ بلا ویزتا<sup>58</sup> تشکیل می‌شود. کارتی در دست ماست که در آن محل جلوس شرکت‌کنندگان در جلسه برای اطلاع مدعوین مشخص شده است. شاپور ریپورتر یکی از اعضای این جلسه است. در یک ضلع میز آقای محمودعلی بیگ جلوس می‌کند و در ضلع دیگر سروان بشیرالدین

51. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱-۳۲۲-۱۲۹ الف.

52. Jack Devereux

53. همانجا، سند شماره ۴۱-۱۲-۳-۱۲۹ الف.

54. Charles Barns

55. Intelligence Corps (India)

56. همانجا، سند شماره ۲-۳۲۲-۱۲۹ الف.

57. همانجا، سند شماره ۳-۳۲۲-۱۲۹ الف.

58. Bella Vista Palace

احمد. در رأس میز (رو به در ورودی) به ترتیب افراد زیر می‌نشینند: آقای عزیز احمد، آقای وحیدالدین احمد، دوشیزه زینب حسن نواز جنگ، پروفیسور ابراهیم پورداوود، خانم ال ادروس، عالیجناب شاهزاده برار، آقای میرعلی اصغر حکمت، خانم میرخان، نواب زین یار جنگ بهادر، نواب عنایت جنگ بهادر، سرهنگ علی رضا. در ضلع دیگر میز (پشت به در ورودی) به ترتیب افراد زیر جلوس می‌کنند: آقای طاهر علی خان، آقای م. احمد، دوشیزه لیلا حسن نواز جنگ، پروفیسور غلام رشید یاسمی، بیگم حسن نواز جنگ، نواب قدرت نواز جنگ بهادر، بیگم زین یار جنگ، نواب حسن نواز جنگ بهادر، خانم بشیرالدین احمد، آقای محمد میرخان، آقای شاپور [ریپورتر].<sup>59</sup>

در ۴ اوت ۱۹۴۴ چارلز بارنس، مدیر اخبار رادیو سراسری هند، معرفی‌نامه عمومی صادر می‌کند. در این نامه چنین آمده است: آقای شاپور ریپورتر مسئول واحد ایران در رادیو سراسری هند برای انجام امور شخصی فوری خود به تهران سفر می‌کند. از آنجا که سرعت آقای شاپور در این سفر و انجام هر چه سریع‌تر کار ایشان واجد اهمیت است، سپاسگزار خواهیم بود که در این زمینه هر نوع همکاری از نظر تسهیلات حمل‌ونقل غیرنظامی و نظامی انجام شود.<sup>60</sup>

اسناد فوق نشان می‌دهد که شاپور ریپورتر در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۴ سرپرستی بخش فارسی رادیو دهلی را به‌دست داشت و در اوت ۱۹۴۴ در تدارک عزیمت به محل جدید مأموریت خود بود. تصویری از شاپور ریپورتر در زمان اداره بخش فارسی رادیو دهلی در دست داریم که او را در حال گویندگی در پشت میکروفون رادیو نشان می‌دهد. این تصویر در پیوست‌های *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* به چاپ رسیده است.

شاپور ریپورتر تنها کسی نیست که در سال‌های جنگ دوم جهانی در زمینه سخن‌پراکنی و تبلیغات (جنگ روانی) به زبان فارسی فعالیت داشت و به سرویس اطلاعاتی بریتانیا یا شبکه‌های پنهان مرتبط با آن وابسته بود. اولین مدیر و گوینده بخش فارسی رادیو لندن (بی. بی. سی.)، که در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۰ / ۸ دیماه ۱۳۱۹ آغاز به کار

59. همانجا، سند شماره ۴۷۵۹۸.

60. همانجا، سند شماره ۴-۳۲۲-۱۲۹ الف. 60.

کرد، حسن موقر بالیوزی بوشهری<sup>61</sup> است.<sup>62</sup> در همین زمان، بهرام شاهرخ<sup>63</sup> بخش فارسی رادیو برلین را اداره می‌کرد. بخش فارسی رادیو اسرائیل، که در آن زمان رادیو بیت‌المقدس خوانده می‌شد، نیز به‌وسیله همین کانون بنیانگذاری شد و اداره آن را یکی دیگر از سران فرقه بهائی و از خویشان حسن بالیوزی، به‌نام نیر افنان، به‌دست داشت.<sup>64</sup>

61. حسن بالیوزی بوشهری پسر علی‌محمد خان موقرالذوله، از اعضای خاندان افنان (خویشان علی‌محمد باب)، است که به‌عنوان یکی از سران فرقه بهائی و از کارگزاران مؤثر بریتانیا در ایران شناخته می‌شود. موقرالذوله سال‌ها حاکم بوشهر بود و پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ در کابینه سید ضیاء‌الدین طباطبایی وزیر فواید عامه و تجارت و فلاح شد و در همین زمان درگذشت. حسن بالیوزی لقب موقرالذوله را از پدر به ارث برد و در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۶۰ میلادی ریاست محفل ملی روحانی بهائیان بریتانیا را به‌دست گرفت. در سال ۱۹۵۷ شوقی افندی (رهبر بهائیان) بالیوزی را به‌عنوان یکی از ایدی امرالله منصوب کرد. او سازمان‌دهنده کنفرانس معروف بهائیان است که در سال ۱۳۴۲ در لندن برگزار شد و اعتراض شدید امام خمینی را برانگیخت.

62. "تاریخ پنجاه ساله بخش فارسی رادیو بی. بی. سی."، برنامه فارسی رادیو بی. بی. سی، شنبه ۱۰/۸/۱۳۶۹.

63. بهرام شاهرخ پسر ارباب کیخسرو شاهرخ است که با اردشیر ریپورتر، پدر شاپور، پیوند نزدیک داشت و در واقع برکشیده اردشیرجی بود. در سال‌های جنگ دوم جهانی بهرام شاهرخ به‌عنوان مأمور نفوذی بریتانیا در آلمان خدمت می‌کرد. این رویه در دوران جنگ اول جهانی نیز وجود داشت و گروهی از ایرانیان و هندیان در کسوت آلمانوفیلی در برلین به‌سود سرویس اطلاعاتی بریتانیا فعالیت می‌کردند. در پیوست‌های ظهور و سقوط سلطنت پهلوی تصویری از شاپور ریپورتر و بهرام شاهرخ و غلامعلی وحید مازندرانی مندرج است.

64. در تاریخ ۵ آبان ۱۳۱۹ عبدالحسین اسفندیاری سرکنسول ایران در فلسطین و شرق اردن به وزارت امور خارجه در تهران چنین می‌نویسد: >...چند روز پیش بنا به احضار اداره کل اطلاعات فلسطین آقای تیر افنان از حیفا به بیت‌المقدس آمده و در این سرکنسولگری حاضر و اظهار داشت که اداره نامبرده با او مذاکره نموده که برنامه رادیو را به زبان فارسی تهیه و خودش هم در رادیو بگوید. نامبرده پاسخ داده شخصاً ممکن است این کار را سرپرستی و اداره نماید ولی نمی‌تواند در رادیو اخبار را بگوید. از او خواسته بودند که چند نفر ایرانی پیدا کند که بتوانند از عهده ترجمه و گفتن اخبار به زبان فارسی برآیند. نامبرده با این که خودش بهائی است گفته بوده ایرانی مسلمانی که بتواند از عهده انجام این کار برآید در فلسطین نیست و من هم صلاح نمی‌دانم که تمام کارکنان برنامه رادیو زبان فارسی از بهائی‌ها باشند. بهتر این است دو نفر شخص لایق از ایران استخدام نمایند. امروز هم از اداره رادیو آگاهی دادند تاکنون کسی را پیدا نکرده‌اند و در این صورت انجام برنامه رادیو به زبان فارسی برای ایران و فارسی‌زبان‌های خاور نزدیک و خاور وسطی به عهده تأخیر افتاده است. به‌طوری‌که در پیش به عرض رسانده، حقیقتاً در فلسطین ایرانی مسلمانی که بتواند از عهده ترجمه و گفتن اخبار در

←

## مأموریت در بحرین

طبق سند بیوگرافیک، شاپور ریپورتر در سال ۱۹۴۵ در اداره خدمات ویژه خلیج فارس (بحرین) منصوب شد.

از دوران اقامت شاپور در بحرین تنها دو تصویر در دست داریم که در پیوست‌های جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی به چاپ رسیده است. در یکی از این عکس‌ها تنها شاپور در کسوت اعراب حضور دارد و دیگری او را با یک افسر انگلیسی و یک فرد ملبس به لباس عربی نشان می‌دهد.

## تهران - لندن - تهران

در سال ۱۹۴۶ شاپور مدت کوتاهی در تهران است و سپس در لندن و باز در تهران: در ۳۱ مارس ۱۹۴۶ کارت عضویت افتخاری شاپور در انستیتوی انگلیسی-ایرانی<sup>65</sup> (تهران) صادر شده است. در پشت این کارت شاپور نام و آدرس دو نفر را نوشته است: <آقای حسین نمازی، شرکت شرق و خارجه، سرای کاظمیه، خیابان ناصرخسرو> و <آقای کریم آل شریف، بحرین>.<sup>66</sup> این حسین نمازی احتمالاً همان حاج حسین نمازی برادر زن سید ضیاءالدین طباطبایی است. شاپور بعدها با حسین نمازی رابطه نزدیک داشت. در مجموعه اسناد شاپور ریپورتر، چهار رسید بانکی وجود دارد که نشان می‌دهد شاپور طی سال‌های ۱۹۵۹-۱۹۶۰ حدود ۱۰۴ هزار دلار به حساب حسین نمازی واریز کرده است.<sup>67</sup>

در ژوئیه ۱۹۴۶ شاپور در لندن است و در ساختمان شماره ۱۱ خیابان بیوفورت گاردن واقع در نایتزبریج<sup>68</sup> سکونت دارد. در ۸ ژوئیه آقای دورو،<sup>69</sup> پدر جک دوروی

←

رادیو برآید نیست و اداره اطلاعات فلسطین برای انجام این مقصود پنج کارمند لازم دارد که در این مدت هر قدر تفحص شده کسی به جز بهائی و یهودی پیدا نشده است. <مرضیه یزدانی [به کوشش،] اسناد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین ۱۳۰۰-۱۳۳۰ ش.، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، ص ۷۲)

65. Anglo-Persian Institute

66. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۷۷-۲-۱۲۹ الف.

67. همانجا، اسناد ۱-۶۲۴۱-۱۲۹ الف، ۱-۶۲۴۲-۱۲۹ الف، و سند ۴۸۸۳۳.

68. 11, Beaufort Gardens, Knightsbridge, S. W. 3

69. W. C. Devereux

فوق‌الذکر، طی نامه‌ای به آدرس فوق به شاپور اطلاع می‌دهد که پسرش، جک، در پایان سال ۱۹۴۵ در مصر کشته شده است.<sup>70</sup>

در ۲۳ اوت ۱۹۴۶ باب دورو، برادر جک دورو، از باکینگهام انگلستان به شاپور ریپورتر در تهران نامه‌ای می‌نویسد. این نامه به آدرس انستیتوی انگلیسی-ایرانی واقع در خیابان تخت‌جمشید ارسال شده است. سند فوق نشان می‌دهد که باب دورو و شاپور یک ماه قبل (ژوئیه ۱۹۴۶) در انگلستان با هم بوده‌اند و سپس شاپور از طریق یک کشور عربی (بحرین؟) راهی ایران شده است. باب دورو می‌نویسد: «به‌جای یک ماه به‌نظر می‌رسد یک قرن است تو از اینجا رفته‌ای. از بازگشت به کشور قدیمی خود راضی هستی یا اینکه هنوز به آنجا نرسیده‌ای؟ امیدوارم که در صحراهای داغ‌گرفتار و مشغول موعظه عرب‌ها نباشی. در ضمن، زن‌های عرب چطور هستند؟»<sup>71</sup> اشاره اخیر باب دورو بی‌دلیل نیست. طبق مندرجات یکی از نامه‌های شاپور به نامزدش، آسیه آزمانوکیانس، متعلق به سال ۱۹۵۲، شاپور سال‌ها قبل با زنی به‌نام لطیفه رابطه عاشقانه داشته است. قاعدتاً این ماجرا متعلق به دوران اقامت شاپور در بحرین است.<sup>72</sup>

در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۶ آقای دورو، پدر جک و باب دورو، نامه‌ای از لندن برای شاپور به آدرس تهران، خیابان ارباب جمشید، شماره ۳۴، می‌فرستد و از شاپور به‌خاطر دو قوطی خاوریار اهدایی او تشکر می‌کند.<sup>73</sup>

### مأموریت در هنگ‌کنگ و کلمبو

طبق سند بیوگرافیک ام. آی. ۶، شاپور ریپورتر در سال ۱۹۴۶ به چین اعزام گردید و به‌خاطر فعالیت چشمگیرش در انعکاس حوادث چین تقدیرنامه خدمات ویژه به وی اعطا شد.

درباره این مقطع از مأموریت‌های اطلاعاتی شاپور نیز اسنادی در دست است که نشان می‌دهد شاپور تا ژوئن ۱۹۴۷ به بنادر هنگ‌کنگ (چین) و کلمبو (سیلان) تردد داشته است:

شاپور ریپورتر در اوّل مارس ۱۹۴۷ گذرنامه انگلیسی خود را در سفارت بریتانیا در

70. همانجا، سند شماره ۴۷۵۹۹.

71. همانجا، سند شماره ۷-۲۹-۱۲۹ الف.

72. همانجا، سند شماره ۲۰-۱-۳-۱۲۹ الف.

73. همانجا، سند شماره ۴۷۶۰۰.

تهران تمدید می‌کند. گذرنامه جدید به شماره ۳۰۳۹۷ است و در آن شغل شاپور <معلم زبان انگلیسی> ذکر شده است. او با این گذرنامه در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۴۷ / ۱۱ فروردین ۱۳۲۶ از مرز خرمشهر وارد عراق می‌شود و در ۲۹ مه وارد هنگ‌کنگ.<sup>74</sup> در ۳۱ مه ۱۹۴۷ دپارتمان بهداری دولت هنگ‌کنگ گواهی مایع‌کوبی واکسن آبله به‌وسیله سروان شاپور ا. ریپورتر را صادر می‌کند.<sup>75</sup>

در ۹ ژوئن ۱۹۴۷ آقای دورو نامه‌ای برای شاپور به آدرس هنگ‌کنگ، ساختمان پرنسس، کمپانی ح. نمازی<sup>76</sup> می‌فرستد. او دریافت نامه‌ای را که شاپور از کلمبو (سیلان) ارسال داشته اطلاع می‌دهد.<sup>77</sup> در گذرنامه انگلیسی شاپور سفر او به سیلان مندرج نیست. به عبارت دیگر، شاپور از گذرنامه دیگری نیز استفاده می‌کرده است. طبق گذرنامه انگلیسی شاپور، او در ۱۸ ژوئن ۱۹۴۷ از هنگ‌کنگ خارج، در ۲۲ ژوئن وارد کلکته و در ۲۴ ژوئن / ۲ تیر ۱۳۲۶ از طریق بصره و خرمشهر وارد خاک ایران می‌شود.

در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۷ کمپانی م. نمازی هنگ‌کنگ گواهی‌نامه‌ای صادر می‌کند. در این سند، که به امضای چارلز نیکلسون،<sup>78</sup> مدیرعامل کمپانی م. نمازی است،<sup>79</sup> گواهی شده

74. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۷۴ (زیرنویس). مواردی که در بررسی حاضر مورد استفاده قرار گرفته و در مآخذ فوق ذکر نشده بر اساس تصویر سند فوق است که در اختیار نگارنده می‌باشد.

75. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱-۱۱-۳-۱۲۹ الف.

76. H. Nemazee, Princes Building, Hong Kong

77. همانجا، سند شماره ۴۷۶۰۱.

78. Charles D. Nickolson

79. کمپانی‌های م. نمازی و ح. نمازی هنگ‌کنگ به دو برادر به‌نام‌های حاج محمد حسن (متوفی حوالی ۱۳۱۰ ش.) و حاج محمد حسین نمازی (متوفی ۱۳۲۶ ش.) تعلق داشت. برادران نمازی با کمپانی‌های انگلیسی و آمریکایی و یهودی و پارسی فعال در تجارت جهانی تریاک پیوند نزدیک داشتند و از این طریق ثروت هنگفتی اندوختند. بانک هنگ‌کنگ شانگهای (HSBC) و شاخه ایرانی آن (بانک شاهنشاهی انگلیس و ایران) و کمپانی کشتیرانی شبه جزیره و شرق (P&O) از مراکز عمده سرمایه‌گذاری این شبکه بوده و هست. رکن‌زاده آدمیت می‌نویسد: <حاج محمد حسن نمازی از شیراز به هنگ‌کنگ... رفت و در آنجا به تجارت مشغول شد و بتدریج کارش رونق یافت و چند کشتی بازرگانی خرید که نام دو فروند آن به خاطر دارم و آن زیانی و احمدی بود. و این کشتی‌ها بین هنگ‌کنگ و بنادر جنوب ایران و بصره آمودش می‌کردند و مال‌التجاره از آن بندر به ایران و از ایران و بصره به بمبئی و هنگ‌کنگ می‌بردند. و نمازی بیشتر صادرات ایران را ترویج می‌کرد و تریاک

که آقای شاپور ریپورتر در چهارماه گذشته به‌عنوان مسئول مکاتبات و ترجمه در دفتر این تجارتخانه کار کرده و اکنون قصد بازگشت به ایران را دارد.<sup>80</sup> این گواهی در زمانی صادر شده که یک روز از ورود شاپور به ایران می‌گذرد.

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۷ آقای دورو نامه‌ای به شاپور در تهران به آدرس خیابان ارباب جمشید، شماره ۳۴ می‌فرستد، دریافت نامه ۴ ژوئیه او را اطلاع می‌دهد، از چای خوش طعم ارسالی شاپور از سیلان تشکر می‌کند و ابراز شگفتی می‌کند که شاپور به این سرعت به ایران بازگشته است.<sup>81</sup>

### دبیرکل سفارت هند در تهران

طبق مندرجات سند بیوگرافیک ام. آی. ۶، شاپور در سال ۱۹۴۷ به وزارت امور خارجه هند مأمور شد و در تهران در مقام دبیر اوّل ارشد نخستین سفیر هند در ایران خدمت کرد. در این رابطه نیز اسنادی در دست است. علاوه بر تصویری که از شاپور به‌همراه سفیر هند در ایران در جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی به چاپ رسیده،<sup>82</sup> حکم

←

محصول ایران را به چین می‌برد. و شنیدم که امتیاز استخراج طلا از معدنی در نزدیکی هنکانگ از دولت انگلیس گرفته بود و گاهگاه می‌دیدم که شمش طلا به شیراز می‌فرستاد. (محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخنسرایان فارس، تهران: اسلامیه-خیام، ۱۳۳۷، ج ۲، صص ۴۰۶-۴۰۷) حاج محمد نمازی پسر حاج محمد حسن و سناتور مهدی نمازی پسر حاج محمد حسین است. در سال‌های جنگ اوّل جهانی محمد نمازی، در شراکت با آقا جان کلیمی (نیای خاندان کهن صدق)، "رشن‌دار" (سررشته‌دار) قشون انگلیس در جنوب ایران بود. در سال‌های جنگ دوم جهانی مهدی نمازی، در شراکت با مه‌یر عبدالله کلیمی بغدادی، پیمانکار ارتش ایالات متحده آمریکا در ایران بود. محمد و مهدی نمازی از فراماسون‌های متنفذ ایران نیز بودند. تصاویری از محمد نمازی در کسوت ماسونی به‌همراه سایر اعضای لژ روشنائی در ایران در کتاب اسماعیل رائین (فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، صص ۱۳۱، ۱۳۳) مندرج است. به‌دلیل همین پیوندهای دیرین و ریشه‌دار با شبکه مقتدر و جهانشمول فوق است که بیل کلینتون، رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحده آمریکا، در پایان سال ۱۹۹۸ میلادی یکی از اعضای این خاندان به‌نام حسن نمازی را به‌عنوان سفیر آمریکا در آرژانتین منصوب کرد.

80. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱-۶۲۵-۱۲۹ الف.

81. همانجا، سند شماره ۲۳-۶-۳-۱۲۹ الف.

82. در زمان تدوین جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی در شرح تصویر فوق به اشتباه نوشتم: «شاپور ریپورتر و رئیس‌جمهور هندوستان در مراسم بازدید او از ایران.» این نوشته غلط است. در این تصویر

←

انتصاب شاپور در مقام دبیرکل سفارت هندوستان در تهران نیز موجود است. این سند به تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۴۹ و به مهر و امضای سید علی ظاهر، سفیر هند، است.<sup>83</sup> سند فوق به سال‌های پایانی مأموریت شاپور در سفارت هند تعلق دارد. اشتغال شاپور در سفارت هند در همین سال یا در سال بعد (۱۹۵۰) به پایان می‌رسد.

### تدریس در دانشگاه جنگ

دقیقاً نمی‌دانیم که شاپور ریپورتر از چه سالی تدریس در دانشگاه جنگ را آغاز کرد. شاپور در هو/یز هو مدعی است که در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۸ به تدریس فوق اشتغال داشت. این ادعا غیردقیق و نادرست است زیرا شاپور تا ژوئن ۱۹۴۷ در خاور دور بود. او در حوالی تیر ۱۳۲۶/ژوئیه ۱۹۴۷ به ایران بازگشت و احتمالاً از مهرماه همین سال، یعنی از دوره اول ستاد، به تدریس در دانشگاه جنگ مشغول شد. نامه‌ای از سرلشگر عبدالله هدایت، فرمانده دانشگاه جنگ، به شاپور ریپورتر، مورخ ۱۱ تیر ۱۳۳۰/۳ ژوئیه ۱۹۵۱، در دست است. متن سند چنین است:

آقای شاهپور اردشیرجی

دانشگاه جنگ نسبت به کوششی که در اجرای برنامه آموزش دوره چهارم ستاد مبذول فرموده‌اید سپاسگذار [کذا] است. نظر به این که برنامه دوره پنجم ستاد از اول مهرماه سال جاری شروع خواهد شد، خواهشمند است آمادگی و ساعات فراغت خودتان را در بعدازظهرها برای تنظیم برنامه سال تحصیلی آینده اعلام فرمایید. ط.

فرمانده دانشگاه جنگ

سرلشگر هدایت<sup>84</sup>

←

در صف اول سید علی ظاهر، سفیر هندوستان، به‌همراه مصطفی سمیعی، رئیس تشریفات وزارت امور خارجه ایران، دیده می‌شوند و شاپور و دو مقام هندی سفارت هند در صف دوم حضور دارند.

83. همانجا، سند شماره ۱-۳۲۳-۱۲۹ الف.

84. همانجا، سند شماره ۱-۳۲۴-۱۲۹ الف.



### معلم خصوصی ملکه ثریا

می‌دانیم که شاپور ریپورتر معلم زبان انگلیسی ثریا، همسر جدید شاه، نیز بود. او در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ به تدریس زبان انگلیسی به ثریا اشتغال داشت. در سند بی تاریخ متعلق به اداره کل انتشارات و رادیو، که به سال‌های اولیه پس از کودتا تعلق دارد، درباره شاپور ریپورتر چنین آمده است:

آقای شاهپورجی خبرنگار تایمز لندن از زرتشتی‌های ایرانی است ولی در هندوستان بزرگ شده. تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج انگلستان تمام کرده است. زبان انگلیسی را بهتر از خود انگلیسی‌ها صحبت می‌کند. مدتی رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا بود و تبعه انگلیس است و با یک دوشیزه ارمنی ازدواج کرده. خیلی مورد اعتماد و توجه سفارت انگلیس است و در حقیقت می‌توان او را مشاور سفیر انگلیس دانست. اعلیحضرت همایونی به ایشان توجه خاص دارد و هر چند یک‌بار افتخار بازی تنیس با شاهنشاه را دارد و معلم زبان انگلیسی والا حضرت ثریا بود...<sup>85</sup>

فعل ماضی فوق نشان می‌دهد که شاپور در گذشته معلم انگلیسی ثریا بود. این باید مربوط به زمانی باشد که ثریا به تازگی به همسری شاه درآمده و ضرور است که به‌عنوان ملکه ایران هر چه سریع‌تر به‌طور جامع با زبان انگلیسی آشنا شود. (محمدرضا پهلوی در ۲۷ بهمن ۱۳۲۹ با ثریا اسفندیاری ازدواج کرد.) رابطه فوق از اهمیت تاریخی جدی برخوردار است زیرا نشان می‌دهد که شاپور ریپورتر در تمامی دوران دو ساله اوجگیری نهضت نفت در ایران به‌طور منظم و بدون ایجاد سوءظن به دربار تردد داشته و با شاه به‌طور مستقیم مرتبط بوده است.

### صعود چرچیل و آیزنهاور

در اواخر سال ۱۹۵۱ میلادی تحولی در آرایش نیروهای سیاسی بریتانیا رخ داد که از منظر تأثیر آن بر سرنوشت تاریخی ایران حائز اهمیت فراوان است. در ۲۵ اکتبر ۱۹۵۱/۳ آبان ۱۳۳۰ دولت حزب کارگر، به‌رهبری کلمنت اتلی، در انتخابات شکست خورد و حزب محافظه‌کار، با اکثریتی ناچیز، به پیروزی رسید و در ماه دسامبر وینستون چرچیل قدرت را به‌دست گرفت. دولت اتلی در قبال جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران

85. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۸۸.

رویه‌ای مسالمت‌جویانه و معتدل داشت و راهکارهای خشونت‌آمیز را نمی‌پذیرفت. ویلیام راجر لوئیس درباره موضع دولت اتلی در قبال جنبش ملی ایران می‌نویسد: «از ابتدای بحران در ۱۹۵۱ آنان آماده پذیرفتن اصلی ملی شدن بودند. حکومت کارگری که برنامه خود را وقف ملی کردن کرده بود، کار دیگری نمی‌توانست بکند. اما اصرار داشت که شرکت نفت انگلیس و ایران مستحق دریافت غرامتی منصفانه است. شخص مصدق نیز با پرداخت غرامت به شرکت موافق بود.»<sup>86</sup>

به تبع همین نگرش است که اتلی با طرح «عملیات باکانیر»<sup>87</sup> موافقت نکرد. این طرح را شعبه خاورمیانه ام. آی. ۶ به ریاست جرج کندی یانگ<sup>88</sup> برای ساقط کردن دولت مصدق و سرکوب جنبش ملی در ایران تهیه کرده بود. یانگ اندکی بعد قائم‌مقام ام. آی. ۶ شد و نقش بزرگی در هدایت کودتای ۲۸ مرداد به‌دست گرفت. او در سال‌های پسین با شاه و دوست و همکار دیرین و صمیمی‌اش، سر شاپور ریپورتر، رابطه نزدیک داشت.<sup>89</sup>

با صعود چرچیل رویه دولت بریتانیا در قبال جنبش ملی ایران دستخوش تحولی اساسی شد. چرچیل، که یک بار در جوانی و در مقام وزیر جنگ بریتانیا کودتای موفقی را در ایران تجربه کرده و سپس در مقام وزیر مستعمرات جغرافیای سیاسی جدید

86. جیمز بیل و ویلیام راجر لوئیس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۳۸۲.

87. Operation Buccaneer

«باکانیر» به معنی «دزد دریایی» است و این نامی است که مقامات سرویس اطلاعاتی بریتانیا به مصدق داده بودند.

88. George Kennedy Young (1911-1990)

89. جرج کندی یانگ از چهره‌های سرشناس سیاسی و اطلاعاتی بریتانیاست. به دلیل اهمیت یانگ در مقاله جداگانه‌ای به معرفی او، جایگاهش در کودتای ۲۸ مرداد و پیوندش با محمدرضا پهلوی و سر شاپور ریپورتر خواهم پرداخت. اجمالاً این که یانگ در سال ۱۹۶۱/۱۳۴۰ از قائم‌مقامی ام. آی. ۶ کناره گرفت و از آن پس به‌عنوان مسئول یا یکی از مسئولین اصلی سازمان اطلاعاتی پیمان ناتو شبکه‌های مخفی ارتش سرب را در اروپا و سایر کشورها، از جمله ایران، ایجاد و هدایت می‌کرد. این شبکه‌ها در چارچوب عملیات Stay Behind ایجاد می‌شد و هدف مقابله با اشغال احتمالی این کشورها به‌وسیله اتحاد شوروی بود. یانگ از گردانندگان توطئه علیه دولت هارولد ویلسون بود و در بریتانیا به‌عنوان حامی سازمان‌های فاشیستی در این کشور شهرت فراوان دارد.

خاورمیانه را ترسیم کرده بود،<sup>90</sup> نمی‌توانست به‌سان اتلی با حوادث ایران سلوک کند. دیوید بروس، سفیر آمریکا در فرانسه، این تحول را چنین می‌دید: «حکومت جدید انگلستان به‌کلی با حکومت قبلی فرق داشت. این حکومت نظریات جدیدی داشت که از چرچیل با غرش یک شیر زخمی شروع و با سخنان ایدن که حکومت کارگری را به‌خاطر ضعف در حین مبارزه سرزنش می‌کرد مفهوم‌تر می‌شد...»<sup>91</sup> از همین زمان است که طرح ام. آی. ۶ برای کودتا در ایران مورد تصویب چرچیل قرار گرفت و تدارک برای اجرای آن آغاز شد.

اندکی بعد، در انتخابات سال ۱۹۵۲، حزب جمهوریخواه به پیروزی دست یافت و در ژانویه ۱۹۵۳/دی ۱۳۳۱ ژنرال دوایت آیزنهاور به‌عنوان سی و چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا قدرت را به‌دست گرفت. آیزنهاور، که مورخین آمریکایی او را معمار اصلی تهاجم پیروزمند متفقین و شکست آلمان نازی می‌دانند، در سال‌های پس از جنگ رئیس دانشگاه کلمبیا و از سال ۱۹۵۰ فرمانده کل نیروهای ناتو بود. زمامداران جدید آمریکا، برخلاف دولت دمکرات ترومن که، حداقل تا سال ۱۹۵۱، به ناسیونالیسم مصدق به‌عنوان سدّی در برابر کمونیسم می‌نگریست، از نظریات کسانی چون والتر لاکوئر متأثر بودند که ناسیونالیسم موجود در خاورمیانه را به‌طور قطع راهگشای کمونیسم می‌دانستند.<sup>92</sup> دکتر مصدق و مشاوران اصلی او این تحول اساسی در نگرش زمامداران دنیای غرب را درنیافتند و همچنان کوشیدند تا با بزرگنمایی تهدید کمونیسم برای ایران حمایت ایالات متحده را جلب کنند.<sup>93</sup> آنتونی ایدن، وزیر خارجه دولت چرچیل، در خاطراتش می‌نویسد: «آیزنهاور چهار سواست خطر کمونیسم در

90. برای آشنایی با نقش چرچیل در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ بنگرید به: عبدالله شهبازی، «نقش کانون‌های استعماری در کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضا خان به سلطنت»، *تاریخ معاصر ایران*، سال چهارم، شماره ۱۵-۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۹-۴۲.

91. مصدق، نفت، *ناسیونالیسم ایرانی*، صص ۴۵۱-۴۵۲.

92. والتر لاکوئر، اندیشه‌پرداز متنفذ یهودی، در سال ۱۹۵۶ نوشت: «ناسیونالیسم در خاورمیانه نیرویی مخالف کمونیسم نیست. به‌عکس، در وضع کنونی هموارکننده راه کمونیسم و همکار آن است. کمونیسم... در پیوند با ناسیونالیسم رشد می‌کند و برای سالیان مدید امکان بروز تعارض میان این دو محتمل نیست.» (Walter Z. Laqueur, *Communism and Nationalism in the Middle East*, (London: Routledge & Kegan Paul, 1956, p. 275

93. بنگرید به: مصدق، نفت، *ناسیونالیسم ایرانی*، صص ۳۰۸، ۳۱۶.

ایران و بی‌اندازه دل‌واپس مصدق است.<sup>94</sup>

در برخی تحقیقات جدید، عامل اصلی چرخش سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات ایران نه صعود دولت آیزنهاور (ژانویه ۱۹۵۳) بلکه برتری قطعی ایالات متحده بر اتحاد شوروی در زمینه صنایع نظامی عنوان شده که در سال ۱۹۵۲ و در واپسین ماه‌های زمامداری ترومن رخ داد.

فرانسیس گاوین، استاد دانشگاه ویرجینیا، می‌نویسد: در کتب و مقالات یکی پس از دیگری بر تفاوت فاحش میان سیاست‌های دو دولت ترومن و آیزنهاور در قبال ایران تأکید می‌شود در حالی که بررسی شواهد به‌سادگی روشن می‌سازد که چنین شکاف فاحشی وجود نداشته است. در واقع، چرخش سیاست‌های آمریکا در قبال ایران در دوران دولت ترومن صورت گرفت و مهم‌ترین دلیل این مدعا سند شماره ۱۳۶/۱ شورای امنیت ملی مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۵۲/۲۹ آبان ۱۳۳۱ است.<sup>95</sup> این سند به‌شکلی آشکار مهاجم‌تر و یکسویه‌تر از اسناد مشابه پیشین است و بیانگر تمایل فزاینده دولت ترومن است به مداخله مستقیم در امور داخلی ایران، در صورت لزوم، و نیز به پذیرش مخاطرات جنگ. سند فوق نشان می‌دهد که در سیاست آمریکا در قبال ایران تغییری رخ داده و این تغییر در دوران متأخر دولت ترومن است. این نکته‌ای است که در نوشتار تاریخی کاملاً نادیده انگاشته می‌شود.

گاوین می‌افزاید: در بهار و تابستان ۱۹۵۲ بسیاری از اعضای دولت ترومن مواضع خود را در قبال مصدق تغییر دادند. در ۱۹۵۱ آمریکایی‌ها می‌ترسیدند اقدام نظامی در ایران سبب مداخله شوروی یا کودتای حزب توده شود، ولی در ۱۹۵۲ این نگرانی علیه مصدق سوق یافت. دولت ترومن نگران بود که اقدامات رهبر ایران سبب تسریع در

94. Anthony Eden, *Full Circle: The Memoirs of Anthony Eden*, Boston, Mass.: Houghton Mifflin, 1960, pp. 232-235.

95. NSC 136/1, "United States Policy Regarding the Present Situation in Iran," dated November 20, 1952.

برای مطالعه ترجمه فارسی این سند بنگرید به: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و اصغر اندرودی [مترجم]، *اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران*، تهران: علمی، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۷۸۴-۷۹۰؛ صادق خرازی، *آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزادشده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، صص ۸۵-۹۴. در دو مأخذ فوق می‌توان سیر تحول نگرش دولت آمریکا به حوادث ایران را بر اساس اسناد سیاست‌گذاری شورای امنیت ملی ایالات متحده دنبال کرد.

بحرانی شود که به سقوط ایران در مدار شوروی بیانجامد. در سند ۱۳۶/۱ گفته می‌شود: <گرایش‌های کنونی در ایران حفظ کنترل توسط یک حکومت غیرکمونستی را برای مدت طولانی دشوار ساخته است.> و <توانایی جبهه ملی برای حفظ کنترل بر اوضاع نامشخص است.> مقایسه سند ۱۳۶/۱ با اسناد قبلی شورای امنیت ملّی آمریکا روشن می‌کند که سیاست دولت ترومن در قبال ایران با گذشت زمان دگرگون شده و بدانجا رسیده که در اواخر سال ۱۹۵۲ مایل است از طریق اقدامات تهاجمی ایران را از افتادن به مدار شوروی باز دارد.

فرانسیس گاوین علت اصلی این چرخش در سیاست ایالات متحده در قبال ایران را نه صعود دولت آیزنهاور بلکه افزایش قدرت نظامی آمریکا و فرادستی قطعی آن بر اتحاد شوروی می‌داند. او می‌نویسد: تغییر در توازن نظامی جهان نقش اساسی در این امر داشت. در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۱ ایالات متحده به قدر کافی مطمئن نبود که بتواند در سیاست خود در قبال ایران ریسک کند و از مداخله نظامی شوروی یا کودتای حزب توده هراس داشت. ایالات متحده حاضر نبود برای دفاع از ایران به اقدام نظامی دست زند و به بریتانیا نیز اجازه مداخله نظامی نمی‌داد. در پیامد احداث تأسیسات نظامی عظیمی که از اواخر ۱۹۵۰ آغاز شد و در نیمه ۱۹۵۲ به ثمر نشست، ایالات متحده از اقدام به سیاست‌های یکسویه و تهاجمی، هم در خاورمیانه و هم در سایر مناطق (کره، جنوب شرقی آسیا، آلمان)، کمتر هراسان بود. بدینسان، همانگونه که مارک تراختنبرگ<sup>۹۶</sup> و ملوین لفلر<sup>۹۷</sup> توانمندانه نشان داده‌اند، از اوایل ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ ایالات متحده در قبال اتحاد شوروی از موضع ضعف نسبی به موضع اقتدار کافی رسید. آن نومی‌دی که طراحان نظامی آمریکا در سال ۱۹۵۱ در قبال مسائل ایران احساس می‌کردند در اواخر ۱۹۵۲ به خوش‌بینی فزاینده مبدل شد.<sup>۹۸</sup>

96. Marc Trachtenberg

97. Melvyn Leffler

98. Francis J. Gavin, "Politics, Power, and US Policy in Iran, 1950-1953", *Journal of Cold War Studies*, 1.1, Winter 1999.

## نامه محمدرضا پهلوی به چرچیل

کانون‌های حامی محمدرضا پهلوی، برخلاف دکتر محمد مصدق و مشاوران او،<sup>99</sup> این چرخش بنیادین در مواضع زمامداران بریتانیا و ایالات متحده آمریکا را به سرعت دریافتند و تلاش برای بهره‌برداری از آن را آغاز کردند. گواه ما نامه‌ای است از محمدرضا پهلوی که در مجموعه اسناد سر شاپور ریپورتر به دست آمده است. این نامه خطاب به سر وینستون چرچیل است و طی آن شاه می‌کوشد تا به‌عنوان خواننده کتاب *خاطرات جنگ دوّم جهانی چرچیل* علاقه زمامدار جدید دولت بریتانیا را جلب کند. درباره سند فوق توضیحات زیر ضرور است:

۱- نامه به خط اسدالله علم است و در اسناد شاپور به دست آمده. حدس نگارنده این است که نامه فوق به توصیه جرج کندی یانگ برای جلب علاقه چرچیل به شاه جوان ایران نوشته شد تا از این طریق راه برای تصویب طرح ام. آی. ۶ برای کودتا در ایران هموار شود. یانگ در دولت اتلی مدیر منطقه خاورمیانه در ام. آی. ۶ بود و در دولت چرچیل قائم‌مقام این سازمان شد.

۲- در نامه نام مخاطب ذکر نشده ولی متن به‌روشنی نشان می‌دهد که خطاب به وینستون چرچیل است.

۳- نامه فاقد تاریخ است ولی با دقت در متن می‌توان زمان نگارش را حدس زد. *خاطرات جنگ دوّم جهانی چرچیل* طی سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۳ در شش مجلد به تدریج به چاپ رسید و در همان سال‌ها به‌عنوان کتابی پرفروش و جنجالی شناخته می‌شد. نامعقول است اگر تصور کنیم که شاه این کتاب را سال‌ها بعد از انتشار آن، یعنی در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خوانده و به چرچیل نامه نوشته است. این

99. ضعف شناخت سیاسی مشاوران دکتر محمد مصدق از تحولات جهانی را می‌توان در نمونه زیر مشاهده کرد: زمانی که حزب جمهوریخواه در انتخابات ۱۹۵۲ پیروز شد، دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه جدید دولت مصدق، در *باختر/امروز* سرمقاله‌ای نوشت؛ از صعود جمهوریخواهان به‌شدت استقبال کرد و آن را نوید چرخش سیاست‌های آمریکا به‌سود ایران برشمرد. این مقاله سبب رنجش مقامات دولت ترومن شد و مدیرکل وزارت خارجه آمریکا اللهیاری صالح، سفیر ایران در واشنگتن، را احضار کرد و با اشاره به مقاله فاطمی گفت: «ما که بدی در حق شما نکرده بودیم، این چه مطلبی است که نوشته‌اید. به‌علاوه، ما هنوز سه ماه دیگر در قدرت هستیم.» صالح اظهارات مقام آمریکایی را به دکتر مصدق منعکس کرد و مصدق فاطمی را توییح نمود. (مطلب فوق را از آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی شنیدم و با کسب اجازه از ایشان نقل می‌کنم.)

تأخیر نوعی بی‌توجهی و بی‌نزاکتی محسوب می‌شد.

۴- محمدرضا پهلوی شخصیتی فرهیخته و علاقمند به کتاب نبود که پس از مطالعه هر کتاب مهم خطاب به نویسنده مطلبی بنویسد. تصور می‌رود که این نامه تنها نمونه‌ای است از این دست که می‌توان یافت. بنابراین، یک الزام مهم او را به نگارش نامه فوق واداشته است. این الزام همان پیروزی چرچیل در انتخابات و صعود او به قدرت است؛ کسی که سرنوشت شاه با طرز تلقی و تصمیم او رقم می‌خورد.

۵- متن نامه به‌وضوح محمدرضا پهلوی را یک حکمران جوان نشان می‌دهد که از این طریق می‌خواهد به دل دولتمرد مقتدر دنیای غرب راهی باز کند و خود را جوانی شایسته زمامداری نشان دهد.

۶- در نامه به سفر لرد جوئت<sup>100</sup> به ایران و دیدار با او اشاره شده است. این سفر باید پس از کناره‌گیری لرد جوئت از مقام ریاست دیوانعالی بریتانیا و احتمالاً در اواخر سال ۱۹۵۱ یا در سال ۱۹۵۲ صورت گرفته باشد.

#### [متن نامه محمدرضا پهلوی به سر وینستون چرچیل]

آقای [نام مخاطب ذکر نشده است].

شاید من یکی از هزارها خواننده کتاب نفیس و پرقیمت خاطرات جنگ جهانی دوم شما باشم و شاید این نامه یکی از هزارها نامه [ای] باشد که شما از خوانندگان این کتاب دریافت می‌دارید و نظریات مختلف آن‌ها را درباره آن مطالعه می‌کنید. من هم اجازه می‌خواهم چند دقیقه وقت شما را بگیرم و اثری [را] که این کتاب در روح من گذاشته بیان کنم.

علاوه بر آن که موضوع کتاب بی‌نهایت مشغول‌کننده است، من گمان می‌کنم طوری در آن نوشته شده و به‌طوری حقایق را عریان ذکر کرده که هر خواننده [ای] را بی‌اختیار به تحسین وادار می‌نماید. به‌علاوه، خاطرات شما انعکاسی از یک روح بزرگ و دمکرات و پابند به پرنسیب است. نمی‌دانید وقتی من خواندم که در بحبوحه جنگ و حتی در آستانه شکست در نتیجه عدم تمایل مجلس عوام استرالیا به ادامه جنگ سربازان استرالیایی در آفریقا تصمیم گرفتید طرق را از سربازان استرالیایی تخلیه کنید و سرباز انگلیسی به جای آن‌ها بفرستید

100. Sir William Allen Jowitt, Viscount of Stevenage, Earl Jowitt (1885-1957)

سر ویلیام جوئت از قضات سرشناس بریتانیا بود که در سال ۱۹۴۰ دادستان کل و در سال ۱۹۴۵ رئیس دیوانعالی بریتانیا شد و تا سال ۱۹۵۱ در این مقام بود. او در سال ۱۹۴۵ به بارون جوئت، در سال ۱۹۴۷ به ویسکونت استیونج ملقب شد و در سال ۱۹۵۱ به مقام ارلی دست یافت.

تا چه حد تحت تأثیر قرار گرفتیم و تا چه حد به شما تحسین فرستادم. یا موقعی که می‌خواندم در جنگ صحرا چقدر از صفات عالی‌ه فرماندهی دشمن تمجید می‌کنید و فرماندهی قوای خودتان را مورد ایراد قرار می‌دهید تا چه حد به روح بزرگ شما آفرین فرستادم.

اما آن‌چه مرا به تعجب وادار می‌کند انرژی و قدرت عمل شما در هنگام این بلا‌ی عظیم است که باید دنیایی را زیر نظر می‌داشته و هیچ نکته از معضلات جنگ را از نظر دور نمی‌کردید. خود من با مقیاس خیلی خیلی کوچکی، که شاید یک هزارم اشتغالات شما در آن موقع نباشد، مسئولیت‌های مملکت دارم و به این جهت احساس می‌کنم که این همه توجه به مسائل مختلف و تحمل این همه ناملایمات و سختی‌ها و شکست‌ها چه کار پر عظمت و پرمشقتی است. من بعد از خواندن این کتاب (که آخرین مجلد را هنگامی که یک ماه تعطیل تابستانی خودم را در اروپا می‌گذراندم خواندم) ناگزیرم این نکته را بگویم که واقعاً فقط اکتفا به همین یک بار مطالعه خاطرات شما نخواهم کرد؛ چنانکه به یکی از همکاران و دوستان شما، لرد جوئت، که به کشور ما آمده بود گفتم هر وقت احساس می‌کنم که در زیر بار مسئولیت‌های خودم ناتوان و خورد می‌شوم از کتاب خاطرات شما به‌عنوان پناهگاه استفاده خواهم کرد. امیدوارم اگر سال آینده در تعطیلات تابستانی به انگلستان بیایم سعادت ملاقات با خودتان را برای چند دقیقه به من بدهید.<sup>101</sup>

### مأموریت در وزارت خارجه آمریکا

در سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر، مسئولیت‌های وی در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت (۱۹۵۰-۱۹۵۳) چنین عنوان شده است: «در دوران بحران نفت و برای یک دوره سه ساله به وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا مأمور شد و در مقام مشاور سیاسی هندرسون، سفیر کبیر، خدمت کرد. او در تمامی دورانی که به سرنگونی مصدق انجامید مسئولیت عملیات در صحنه را به عهده داشت. در این دوران، او همچنین در دانشکده سلطنتی ستاد [دانشگاه جنگ] در تهران تدریس می‌کرد و گزارشگر تایمز (لندن)، یو. اس. ریپورتر اند ورلد نیوز و سایر روزنامه‌ها بود.»

101. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۸-۹۸-۱۲۹ الف.



طبق مندرجات تاریخچه عملیات کودتا، نوشته دونالد ویلبر، مذاکرات رسمی دو سرویس اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده برای انجام کودتا در ایران در نوامبر- دسامبر ۱۹۵۲/آبان- آذر ۱۳۳۱ آغاز شد یعنی در واپسین ماه‌های زمامداری دولت ترومن. این پیشنهاد را نمایندگان ایتلیجنس سرویس عنوان کردند و نمایندگان سیا حاضر به بحث در این زمینه نشدند:

در نوامبر و دسامبر ۱۹۵۲ نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا در واشنگتن با نمایندگان اداره کل خاور نزدیک و آفریقا<sup>102</sup> [در سیا] دیدار کردند با هدف مذاکره برای جنگ مشترک و برنامه‌های پشت صحنه در ایران. نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا عبارت بودند از: آقای کریستوفر مونتگ و ودهاوس که اخیراً رئیس ایستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران شده بود، آقای ساموئل فال<sup>103</sup> از ایستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران و آقای جان بروس لاکهارت<sup>104</sup> نماینده سرویس مخفی بریتانیا در واشنگتن. نمایندگان اداره کل خاور نزدیک و آفریقا عبارت بودند از: آقای کرمیت روزولت رئیس اداره کل، آقای جان لاوت<sup>105</sup> رئیس اداره ایران،<sup>106</sup> آقای جان پندلتون<sup>107</sup> قائم مقام اداره کل [خاور نزدیک و آفریقا] و آقای جیمز دارلینگ<sup>108</sup> رئیس ستاد شبه نظامی اداره کل خاور نزدیک و آفریقا.

هر چند این موضوع در دستور کار معین شده در جلسه قبلی تعیین نشده بود، ولی نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا طرح عملیات سیاسی مشترک برای برکناری نخست وزیر مصدق را عنوان کردند. اداره کل خاور نزدیک و آفریقا به هیچ وجه قصد نداشت در این زمینه بحث کند و آمادگی چنین بحثی را نداشت. جلسه بدون هیچ تصمیمی به پایان رسید و اداره کل خاور نزدیک و آفریقا تنها پذیرفت که به طور دقیق تر طرح‌های پیشنهادی عمل سیاسی مطروحه از سوی اطلاعات بریتانیا را مطالعه کند.<sup>109</sup>

102. Near East and Africa Divison (NEA)

103. Samuel Falle

104. John Bruce Lockhart

105. John H. Leavitt

106. Iran Branch

107. John W. Pendleton

108. James A. Darling

109. Donald N. Wilber, "Clandestine Service History: Overthrow of Premier Mossadeq of Iran, November 1952- August 1953", p. 1.

اسناد شاپور ریپورتر این ادعای ویلبر را نقض می‌کند و نشان می‌دهد که شاپور، در چارچوب عملیات مشترک ام. آی. ۶ و سیا، بسیار زودتر از نوامبر ۱۹۵۲ در سفارت آمریکا در تهران مأموریت یافت. سند بیوگرافیک شاپور از دوره سه ساله مأموریت او در دوران بحران نفت سخن می‌گوید. به عبارت دیگر، مأموریت شاپور - که در اوایل سال ۱۹۵۴ به پایان رسید - باید از اوایل ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ آغاز شده باشد. سایر اسنادی که در دست ماست همکاری رسمی شاپور با سفارت آمریکا را از نوامبر ۱۹۵۱، یعنی یک سال پیش از زمانی که ویلبر عنوان کرده است، مسجل می‌سازد:

در گواهینامه‌ای که ملبورن، دبیر اول سفارت آمریکا در تهران، در پایان مأموریت شاپور صادر کرده آغاز خدمت شاپور در سفارتخانه فوق از نوامبر ۱۹۵۱ عنوان شده است.<sup>110</sup>

در ۲۱ آوریل ۱۹۵۲ قرارداد همکاری شاپور ریپورتر با سفارت آمریکا در تهران منعقد می‌شود. در این قرارداد که جان هاویسون<sup>111</sup> از سوی سفارت آمریکا آن را امضا کرده، شغل شاپور <مشاور سیاسی> ذکر شده است.<sup>112</sup>

سند دیگر، کارت تردد شاپور ریپورتر به سفارت آمریکاست که فاقد تاریخ است و به امضای دیوید امیس،<sup>113</sup> مسئول امنیتی سفارت، رسیده است. در این کارت شغل شاپور <دستیار ویژه> بخش سیاسی ذکر شده است.<sup>114</sup>

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۳ نورمن،<sup>115</sup> دبیر سرویس خارجی روزنامه تایمز (لندن) معرفی‌نامه‌ای صادر می‌کند که در آن شاپور به عنوان نماینده این روزنامه در ایران معرفی شده است.<sup>116</sup>

در چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ / ۱۹ اوت ۱۹۵۳ عملیات کودتا با موفقیت به پایان می‌رسد و دولت مصدق سقوط می‌کند ولی مأموریت شاپور در سفارت آمریکا و همکاری او با ایستگاه سیا تا اوایل سال ۱۹۵۴ ادامه می‌یابد.

110. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۴۷۶۷۰.

111. John M. Howison

112. همانجا، سند شماره ۱-۳۲۵-۱۲۹ الف.

113. David S. Emmis

114. همانجا، سند شماره ۳۲۵-۱۲۹ الف.

115. G. H. G. Norman

116. همانجا، سند شماره ۱-۶۲۲-۱۲۹ الف.

در ۲۳ دسامبر ۱۹۵۳ مارسسل فودور،<sup>117</sup> سردبیر روزنامه دی نویه زیتونگ،<sup>118</sup> معرفی نامه‌ای صادر می‌کند. در این نامه شاپور ریپورتر به‌عنوان خبرنگار این روزنامه در تهران معرفی و اعلام شده که دی نویه زیتونگ روزنامه آلمانی‌زبان آژانس خبری ایالات متحده آمریکا در برلین است.<sup>119</sup>

در ۵ فوریه ۱۹۵۴ روی ملبورن،<sup>120</sup> دبیر اوّل سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران، گواهینامه‌ای صادر می‌کند. ملبورن در این نامه از خدمات شاپور ریپورتر در سفارت آمریکا در تهران از نوامبر ۱۹۵۱ تشکر کرده و افزوده است: «برای من سعادت بود که با شما به‌عنوان مردی دارای قوه داورى درست و همکاری ارزشمند در بخش سیاسی آشنا شوم.»<sup>121</sup>

در سند بیوگرافیک شاپور چنین آمده است: «در پایان مأموریت او در سفارت ایالات متحده آمریکا، وزارت امور خارجه ایالات متحده به‌پاس «خدمات درخشان» آقای ریپورتر «به اهداف مشترک» [آمریکا و بریتانیا] مقام عضویت دائمی وزارت امور خارجه و شهروندی ایالات متحده را به او اعطا کرد.» سایر اسناد موجود مؤید این ادعاست:

در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴ گوردون کینگ،<sup>122</sup> وابسته سفارت آمریکا در تهران، طی نامه‌ای به شاپور ریپورتر اطلاع می‌دهد که وزارت امور خارجه ایالات متحده او را به‌عنوان عضو دائم این وزارتخانه پذیرفته است. ترجمه سند فوق چنین است:

#### آقای ریپورتر عزیزم

خوشحالم به اطلاع شما برسانم که وزارت امور خارجه در اقدامی مناسب شما را در سمت عضویت دائم [در وزارت امور خارجه] قرار داده است.

117. Marcel W. Fodor

118. *Die Neue Zeitung*

119. همانجا، سند شماره ۱-۶۲۳-۱۲۹ الف.

120. Roy Malcolm Melbourne

121. همانجا، سند شماره ۴۷۶۷۰.

122. Gordon D. King

ما کارکنان سفارت که هر روزه سعادت کار با شما را داشتیم، از مشاهده این پیشرفت خوشحالیم.

ارادتمند شما

گوردون کینگ [امضا]

آاتاشه سفارت<sup>123</sup>

سند بعدی، برگه عضویت دائم شاپور ریپورتر در وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا است که در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۴ تنظیم شده است. در این برگه مقام شاپور <مشاور سیاسی> و محل مأموریت او <بخش سیاسی> سفارت ایالات متحده در تهران و حقوق وی ۱۹۹ هزار ریال در سال ذکر شده است.<sup>124</sup>

در ۱۶ نوامبر ۱۹۵۴ جان هاویسون، دبیر دوّم سابق سفارت آمریکا در تهران که اینک در واشنگتن اقامت دارد، گواهینامه‌ای صادر می‌کند. هاویسون می‌نویسد: طی دوره دو ساله‌ای که در سپتامبر ۱۹۵۴ به پایان رسید، آقای شاپور ریپورتر در بخش ترجمه سفارت آمریکا در زیر نظر او خدمت کرده است. هاویسون در این نامه از خدمات و توانایی‌های شاپور ریپورتر تجلیل می‌کند.<sup>125</sup>

لازم به توضیح است که هم ملبورن و هم هاویسون گواهی‌نامه‌های خود را به‌نحوی نگاشته‌اند که شغل شاپور در سفارت آمریکا به یک مترجم توانای انگلیسی-فارسی محدود شود و هیچ اشاره‌ای به مأموریت اصلی اطلاعاتی او نکرده‌اند. چنانکه گفتیم، در سند اداره کل انتشارات و رادیو نیز از شاپور به‌عنوان رئیس پیشین دارالترجمه سفارت آمریکا یاد شده است.

شاپور ریپورتر در سال ۱۳۳۳ در سفارت بریتانیا در تهران نیز از مقامی شامخ برخوردار بود. تصویری از شاپور ریپورتر و دنیس رایت، کاردار سفارت بریتانیا، در فرودگاه مهرآباد در حال استقبال از هیئت اعزامی رویال داچ شل به تهران موجود است که در پیوست‌های جلد دوّم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی منتشر کرده‌ام.<sup>126</sup> عکس

123. همانجا، سند شماره ۳-۳۲۵-۱۲۹ الف.

124. همانجا، سند شماره ۴-۳۲۵-۱۲۹ الف.

125. همانجا، سند شماره ۴۷۶۷۳.

126. در زمان تدوین ظهور و سقوط سلطنت پهلوی این زیرنویس را به عکس فوق افزودم: <شاپور ریپورتر و هیئت نمایندگی رویال داچ شل به‌هنگام ورود به تهران برای عقد قرارداد کنسرسیوم>. در اصل عکس نام شرکت هواپیمایی هلند بر روی هواپیمای حاضر در فرودگاه کاملاً خواناست و به این

فوق در همان زمان در مجله کاوین<sup>127</sup> به چاپ رسیده ولی نام شاپور درج نشده است. به راستی شاپور ریپورتر که بود و چرا باید در کنار دنیس رایت در مراسم استقبال از نمایندگان کنسرسیوم حضور می‌یافت؟

سند دیگری که نقش برجسته شاپور ریپورتر را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مسجل می‌سازد، تصویری از اوست که در اسناد شخصی‌اش به دست آمده و وی را در دادگاه مصدق نشان می‌دهد. شاپور با دستخط خود در زیر تصویر فوق این عبارت را نوشته است: "Mission accomplished" (مأموریت انجام شد). این تصویر را نیز در پیوست‌های جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی منتشر کرده‌ام. پیام عکس فوق واضح است ولی شاپور بعدها، در مراجعه به سفارت ایران در لندن، مدعی شد که منظور وی انجام مأموریت برای روزنامه تایمز بوده است!

### گزارش شاپور ریپورتر به جان اف. کندی

سند دیگری نیز در دست است که در آن شاپور ریپورتر به صراحت خود را به عنوان سرپرست عملیات داخلی ایران (عملیات صحنه) در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ معرفی کرده است.

این سند گزارشی با طبقه‌بندی "به کلی سری" است که شاپور ریپورتر رسماً از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام. آی. ۶) برای جان اف. کندی، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا - اندکی پس از پیروزی کندی در انتخابات (نوامبر ۱۹۶۰ / آبان ۱۳۳۹) و قبل از مراسم سوگند خوردن و انتقال رسمی منصب ریاست جمهوری (۲۰ ژانویه ۱۹۶۱) - نگاشته است. بنابراین، سند بی تاریخ فوق به حوالی آذرماه ۱۳۳۹ تعلق دارد. در آینده این گزارش را به طور کامل معرفی خواهیم کرد. در اینجا تنها به یک نکته مهم مندرج در آن اشاره می‌کنم که به نقش شاپور در کودتای ۲۸ مرداد مربوط است. شاپور گزارش خود را چنین آغاز می‌کند:

←

دلیل بدیهی است مسافرینی که در فرودگاه حضور دارند اعضای هیئت کمپانی رویال داچ شل هستند. فردی که در کنار شاپور ایستاده دنیس رایت است.  
127. کاوین، شماره ۱۱، سوم تیر ۱۳۳۳، ص ۲۴.

با کمال تواضع به عرض می‌رسانم مایه افتخار بزرگی است که از من خواسته شده تا از سوی سرویسم گزارش حاضر را درباره شاه به استحضار مقام آینده ریاست جمهوری برسانم.

نظرات من [درباره شاه] بر اساس بیش از ۱۵ سال تجربه رابطه شخصی با شاه به عنوان افسر رابط دارای استوارنامه دائم از سوی سرویسم با شخص او<sup>128</sup> و نیز بر بنیاد مشاهدات شخصی‌ام از سیر وقایع در ایران از زمان جنگ [دوم جهانی] به عنوان افسر سرویسم شکل گرفته و بر این پایه مبتنی است.

عبارات فوق نشان می‌دهد که شاپور تا اواخر سال ۱۳۳۹ به مدت ۱۵ سال افسر رابط سرویس اطلاعاتی بریتانیا با شاه بود. در واقع، این مأموریت از ژوئن ۱۹۴۷/ تیر ۱۳۲۶ و با بازگشت شاپور از هنگ‌کنگ آغاز شد.

شاپور در صفحه دوم معرفی خود را اینگونه ادامه می‌دهد:

من در مقام کسی که در این دوران آشفته رئیس عملیات<sup>129</sup> و افسر عملیاتی سرویسم<sup>130</sup> در ایران بودم، القائاتی را که از آن زمان تاکنون از سوی برخی افراد "مطلع" عنوان می‌شود که گویا تنها "عملیات چکمه" بود که قدرت را از چنگ مصدق و همپالکی‌های کمونیست او خارج نمود، به شدت تکذیب می‌کنم. آنچه ما کردیم تنها فشردن ماشه احساسات مردم به پادشاه‌شان بود که به آن پیروزی همه‌جانبه انجامید. این اقدام بر بنیاد هیچ احساس دگرخواهانه دیگر شدنی نبود. در آنصورت، چنان که می‌دانیم و برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی، فقدان ایرانی مستقل برای غرب فاجعه‌آفرین بود. همچنین باید متذکر شوم که آشفته‌بازار ایران دستپخت خود ما بود؛ اشراف نفتی لندن از دیدن تحولات زمانه کور بودند و برخی آقایان محترم در وزارت امور خارجه [آمریکا] سبکسرانه راه بازی با "ناسیونالیست‌ها" و جبهه آن‌ها را برگزیده بودند! کاردار بریتانیا [در تهران]، که "محبوب" مصدق بود، نظرات لاقیدانه خود را در زمینه گرایش‌های دمکراسی و لیبرالیسم در ایران داشت!<sup>131</sup> این دخالت‌های بیجا، ناخواسته و تحریک‌کننده راه

128. permanently accredited Liaison Officer of my Service to his person

129. Principal Operations

130. Field Officer of my Service

131. اشاره شاپور ریپورتر به رابطه حسنه دکتر مصدق با جرج میدلتون، کاردار سفارت بریتانیا در تهران، است.

اصلاحات واقعی را مسدود ساخته و راه آنارشیست‌ها، عوام‌فریبان و "روشنفکران کافه‌نشین"<sup>132</sup> را هموار نموده بود...<sup>133</sup>

## دشواری‌های پنهانکاری در ام. آی. ۶

دنیای اطلاعاتی در غرب دنیای عجیبی است. بر این دنیا موازینی چنان سخت و طاقت‌فرسا حاکم است که تنها انسان‌های دارای توانمندی خاص در زمینه رازداری و پنهانکاری می‌توانند آن را تحمل کنند و تا پایان در آن دوام آورند. شاپور ریپورتر یکی از این افراد است.

شاپور در سال ۱۹۵۱ سخت دل‌بسته دختری ارمنی می‌شود که در کتابخانه سفارت آمریکا شاغل است. ولی شاپور اجازه ندارد که خود و خاندان خود را چنانکه شایسته است به معشوق معرفی کند. دختر (آسیه آزمانوکیانس)، مادر مستبد دختر (آلکساندرا) و ناپدری عبوس دختر (عظیمی) شاپور را تنها به‌عنوان یک هندی می‌شناسند نه بیش‌تر. این عدم شناخت کافی از شاپور، موانع جدی در مسیر ازدواج این دو قرار می‌دهد. آلکساندرا، که احتمالاً چشم طمع به خواستگاری آمریکایی یا انگلیسی دوخته، حاضر نیست یک هندی را به‌عنوان شوی دخترش بپذیرد. آلکساندرا و عظیمی شاپور و خانواده زرتشتی او را تمسخر می‌کنند و شاپور رنج می‌برد. او در نامه‌های خود به آسیه به‌شدت از شیوه برخورد خانواده دختر با خود و خانواده خود گلایه می‌کند. وفاداری به موازین رازداری این رابطه عاشقانه را تا مرز جدایی می‌کشاند ولی شاپور نمی‌تواند هویت واقعی خود را، که قطعاً بسیار بیش از میزان انتظارات خانواده دختر است، فاش کند.

دشواری‌های رازداری در اینجا به پایان نمی‌رسد. شاپور با سماجت و مهارت از این خوان می‌گذرد و رضایت خانواده دختر را به‌دست می‌آورد. ولی اینک او باید به‌عنوان عضوی از خانواده بزرگ اطلاعاتی بریتانیا موافقت "پدر خوانده" را جلب کند. شاپور در اوّل اکتبر ۱۹۵۱ درخواست ازدواج خود را ارسال می‌دارد و به دختر می‌نویسد: >امروز اوّل اکتبر است و اگر ما حداکثر پیش از ۲۵ اکتبر ۱۹۵۱ ازدواج نکنیم می‌توانی بگویی که به تو نارو زده‌ام.<<sup>134</sup>

132. salon intellectuals

133. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۹۸-۱۶-۱۲۹ الف.

134. نامه شاپور به آسیه مورخ اوّل اکتبر ۱۹۵۱. همانجا، سند شماره ۶۱-۱-۳-۱۲۹ الف.

مجوز سفارت بریتانیا در ۲۹ اکتبر به دست می آید ولی ازدواج سر نمی گیرد. احتمالاً شاپور در انتظار مجوز دیگری است و به دلیل تعلق دختر به یک خانواده ارمنی مهاجر از روسیه دریافت این مجوز به درازا می کشد. سرانجام، مراسم ازدواج با یک سال تأخیر در ۶ آذر ۱۳۳۱/۲۷ نوامبر ۱۹۵۲ انجام می گیرد و دختر به همسری شاپور درمی آید.<sup>135</sup> به یقین آلکساندرا آزمانوکیانس هیچگاه تصوّر نمی کرد که دخترش روزی "لیدی ریپورتر" خواهد شد و در زمره نزدیک ترین دوستان تس مایور (همسر لرد ویکتور روچیلد)، راشل وایت (همسر سر دیک وایت رئیس ام. آی. ۱۳۵ و سپس ام. آی. ۶) و لیلی سیف (همسر لرد مارکوس سیف و رئیس اتحادیه زنان صهیونیست بریتانیا) جای خواهد گرفت.<sup>137</sup>

متن ترجمه مجوز سفارت بریتانیا در تهران برای ازدواج شاپور ریپورتر و آسیه آزمانوکیانس به شرح زیر است:

#### سفارت کبرای انگلیس - تهران

چون شاهپور اردشیرجی (مخبر) و آسیا آزمانوکیانس مقررات قانونی انگلیس را انجام داده اند، لذا می توانند در کنسولگری بریتانیای کبیر در تهران ازدواج کنند.

اینجانب جرج جیمس تالماج، کفیل کنسولگری انگلیس در تهران، طبق سوابقی که در نزد اینجانب می باشد گواهی می نمایم که طبق قانون انگلستان هیچگونه مانعی برای جشن ازدواج آنها موجود نمی باشد.

در کنسولگری انگلیس در تهران در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱ صادر گردید.

محل امضای کفیل کنسولگری انگلیس

محل الصاق مهر کنسولگری انگلیس در تهران

محل الصاق دو عدد تمبر به مبلغ ۱۷ شیلینگ

ترجمه برابر با اصل است. رحیم حکیم - مترجم رسمی وزارت دادگستری -  
۱۳۸۳/۲/۳

135. همانجا، سند شماره ۴۷۴۱۲.

136. MI5 سازمان امنیت داخلی بریتانیا

137. در آینده افراد فوق و اسناد ارتباطات ایشان با شاپور ریپورتر و همسرش را معرفی خواهم کرد.

138. همانجا، سند شماره ۴۷۴۰۸.



در بررسی این سند و مقایسه آن با اسناد دیگر، نگارنده به نکته مبهمی در رابطه با تابعیت انگلیسی شاپور ریپورتر رسید:

طبق سند رسمی اداره تابعیت دولت بریتانیا شاپور ریپورتر در تاریخ ۹ اوت ۱۹۵۵ به تابعیت انگلیس درآمده و سوگند خورده است.<sup>139</sup> اگر شاپور چهار سال بعد از دریافت مجوز فوق تبعه دولت بریتانیا شده، پس به چه دلیل برای ازدواج به این مجوز نیاز داشت و نیز به چه دلیل حداقل از سال ۱۹۴۱ دارای گذرنامه و مدارک انگلیسی بود و در اسناد و مکاتبات به عنوان تبعه انگلیس معرفی می شد؟

ماجرای ازدواج با آسیه تنها موردی نیست که رعایت موازین رازداری و پنهانکاری اطلاعاتی برای شاپور دشواری‌هایی می‌آفریند. در سال ۱۳۴۰ و مقارن با دولت دکتر علی امینی، شاپور از عدم دریافت نشان به پاس خدمات طولانی و ارزشمند خود در ایران سخت گله‌مند است و این نارضایتی را از طریق یکی از مقامات ام. آی. ۶ به نام A. و نیز از طریق سفیر وقت بریتانیا در ایران به مقامات عالی‌رتبه اینتلجنس سرویس منعکس می‌کند. در تیرماه ۱۳۴۱ مدیر دسک منطقه خاورمیانه در ام. آی. ۶ طی نامه‌ای به او پاسخ می‌دهد. ترجمه متن این نامه چنین است:

خصوصی

۱۳ ژوئیه ۱۹۶۲

شاپور عزیز،

مدت‌هاست که می‌خواهم برایت درباره مسئله اعطای نشان به تو بنویسم، ولی در مسافرت بودم و تازه برگشته‌ام. قبل از نوشتن به تو می‌خواستم کاملاً مطمئن شوم که ما در اینجا تمامی طرق ممکن را برای اعطای نشان به تو، که مطمئناً شایسته‌اش هستی، آزموده‌ایم. صریح بگویم، وضع بسیار نومیدکننده است. همانطور که فکر می‌کردم، و A. برایت توضیح خواهد داد، به نظر می‌رسد که مطلقاً هیچ راهی برای اعطای نشان به تو وجود ندارد بدون اینکه مسئله به شکل معمول در مطبوعات منعکس و منتشر شود. و این امر، در مورد تو، یعنی تقدیری با ارجاع به حوزه کاری تو در ایران؛ در غیر اینصورت مسلماً هم دوستان ایرانی، انگلیسی و هم سایر دوستان و همکاران اروپای غربی تو، اگر خیلی معتدل هم تصور کنیم، بیش از حد معمول حیرت‌زده خواهند شد!! مطمئنم تو می‌دانی که

بازرگانان انگلیسی و انگلیسی‌های مقیم خارج تا چه حد به چنین موارد اعطاء نشان حساس‌اند و من نمی‌دانم که این مسئله را چگونه می‌توان از کنار گوش کارفرمایان خیالباف تو<sup>140</sup> رد کرد!

اگر زمان جنگ بود (که خدا را شکر چنین نیست) مسلماً ما می‌توانستیم کاری بکنیم. در آن زمان اعطاء نشان برای خدمات ویژه "در صحنه نبرد" غالباً صورت می‌گرفت بی‌آن که دلیل خاصی برای آن منتشر شود.

من شخصاً، به‌رغم دوران کوتاهی که مسئولیت این "دسک" را داشته‌ام، از این امر بسیار ناراحتم و تمامی دوستان تو در اینجا نیز چنین‌اند. ما کاملاً آنچه را که A. و سفیرمان گفتند تأیید می‌کنیم و هیچ تردیدی نداریم که تو مطمئناً سزاوار دریافت نشانی. ولی باید من، همه ما و از جمله "مدیرعامل"،<sup>141</sup> به تو اطمینان بدهیم که در اینجا هر چه در توان‌مان است به کار خواهیم بست و همواره با دیوار آجری پخش و نشر اخبار مبارزه خواهیم کرد.

معهداً، این بدان معنا نیست که تو بالاخره به دریافت نشان نائل نخواهی شد. هر چند مسلماً درک می‌کنی که من شخصاً نمی‌توانم هیچ تضمینی بدهم، ولی می‌توانی آسوده خاطر باشی که، چنانچه قبلاً گفتم، ما کاملاً قدردان کار تو هستیم و ارزش آن در اینجا برای همیشه ثبت شده است. در درازمدت و در آینده دور، زمانی که تو از کار ارزشمندت برای ما دست بکشی و شاید زمانی که تو تصمیم بگیری ایران را ترک کنی (و من آرزومندم که این امر تا دورانی طولانی اتفاق نیفتد)، من مطمئنم و با کمال اطمینان می‌گویم که از خدمات تو برای ما کاملاً قدردانی خواهد شد.<sup>142</sup>

140. شاپور ریپورتر در چارچوب برخی شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی در ایران فعالیت تجاری داشت.

141. منظور رئیس ام. آی. ۶ است. در این زمان سر دیک وایت رئیس ام. آی. ۶ بود.

142. همانجا، سند شماره ۹-۲۹-۱۲۹ الف.

امضاء نامه فوق ناخواناست و تنها حرف P در آن مشخص است که احتمالاً اول نام فامیل صاحب امضاء است. به‌رغم تفحص فراوان نتوانستم در منابع موجود نام مدیر دسک خاورمیانه در این زمان را به‌دست آورم.

### افتخار برای مردی که میلیون‌ها پوند سود به بریتانیا رسانید

هفت سال بعد این وعده تحقق یافت. در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۹ / ۱۹ آبان ۱۳۴۸ نشان طریقت امپراتوری بریتانیا (OBE) در کاخ باکینگهام به شاپور ریپورتر اعطاء شد<sup>143</sup> بی آن‌که جنجالی در پیرامون آن برانگیخته شود؛ و در ۲۰ مارس ۱۹۷۳ / ۲۹ اسفند ۱۳۵۱ شاپور نشان شهبسوار فرمانده طریقت امپراتوری بریتانیا (KBE) را از ملکه الیزابت دوم دریافت داشت. چپمن پینچر، روزنامه‌نگار سرشناس و دوست مشترک لرد ویکتور روچیلد و شاپور ریپورتر که خود قبلاً عضو ام. آی. ۵ بود، این حادثه را پوشش خبری گسترده داد و مقاله او در *دیلی اکسپرس* شهرت فراوان برای شاپور به ارمغان آورد.<sup>144</sup>

مرد محبوب شاه

کسی که میلیون‌ها به بریتانیا سود رسانید

نوشته چپمن پینچر

از میان تمامی کسانی که دیروز در کاخ باکینگهام از ملکه نشان دریافت کردند، کسی که افکار عمومی بریتانیا او را کمتر از همه می‌شناسد، کسی است که به آنها بیشترین خدمت را کرده است.

او سر شاپور ریپورتر است، یک شهروند انگلستان که مقیم تهران است و به خاطر خدماتش به منافع بریتانیا در ایران شوالیه شد. این خدمات خاموش سفارش‌هایی که صدها میلیون پوند ارزش دارد برای بریتانیا به ارمغان آورده به همراه تمامی مشاغلی که ملازم آن است و به نظر می‌رسد در آینده بیش از این خواهد بود.

143. اصل فرمان عضویت شاپور اردشیرجی ریپورتر در طریقت امپراتوری بریتانیا، که در ۱۴ ژوئن ۱۹۶۹ به امضاء ملکه الیزابت دوم به‌عنوان «پاسدار ایمان و فرمانروای عالی‌جاه‌ترین طریقت امپراتوری بریتانیا» و به امضاء پرنس فیلیپ (همسر الیزابت) به‌عنوان استاد اعظم این طریقت رسیده موجود است. همانجا، سند شماره ۱-۶۲۳۹-۱۲۹ الف.

144. *Daily Express*, Wednesday, March 21, 1973.

ترجمه متن کامل این مقاله را در *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۱۹۵-۱۹۶ منتشر کرده‌ام. باید بیفزایم که تنها نشریه فارسی‌زبانی که در آن زمان مقاله چپمن پینچر را به‌طور کامل منعکس کرد، *دنیا*، نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، بود. *دنیا* در مقدمه‌ای بر ترجمه مقاله فوق نوشت: «نوشته *دیلی اکسپرس*... به‌خوبی نشان می‌دهد کسانی که از توده‌ای‌های بی‌وطن صحبت می‌کنند، خود وطن‌شان در کجاست.» (<دنیا>، دوره دوم، سال چهاردهم، شماره اول، ۱۳۵۲، صص ۳۱-۳۲)

سر شاپور، ۵۲ ساله، مشاور چندین موسسه بزرگ بریتانیاست. او چنان محتاط است که نامی از این مشاوره‌ها نمی‌برد، ولی من حدس می‌زنم که او در تأمین سفارش‌های عظیم ایران برای دریافت هواپیماهای کنکورد، تجهیزات دریایی، هاورکرافت‌ها، موشک‌ها و سایر تجهیزات دفاعی نقش داشته است. زمانی که شاه در سال گذشته از تأسیسات دفاعی بریتانیا، به‌منظور مشاهده عملی هواپیماها و سلاح‌ها، دیدار کرد، سر شاپور در کنار او بود.

چگونگی شکل‌گیری این رابطه یکی از عجیب‌ترین نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد تاریخ، در واقع، چگونه ساخته می‌شود: پس از جنگ اول جهانی، پدر او، که او نیز ریپورتر نام داشت زیرا یکی از اجداد او در بمبئی خبرنگار بود، مشاور شرقی هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران بود. از لندن به ژنرال آیرونساید، فرمانده یکی از نیروهای نظامی بریتانیا در ایران، دستور داده شد که شاه حاکم بر ایران را بر کنار کرده و یک حکمران جدید، که بتواند بیشتر و بهتر منافع ملی ایران را تجلی بخشد، بیابد. او [آیرونساید] برای مشاوره نزد آقای ریپورتر رفت. ریپورتر به او گفت تنها یک نفر را می‌شناسد که واجد کمال، عزم راسخ و توان ذهنی برای انجام این وظیفه است و این شخص رضاخان، یک افسر ایرانی در بریگاد قزاق، است.

آیرونساید بلافاصله به رضاخان علاقمند شد. او [رضا خان] به عضویت دولت منصوب و به زودی نخست‌وزیر شد. او در سال ۱۹۲۵ خود را شاه اعلام کرد و نام خانوادگی پهلوی را برگزید و اکنون پسرش است که [بر ایران] حکومت می‌کند.

این انتخاب تقریباً تصادفی برای ایران سرنوشت‌ساز بود؛ نه تنها به این دلیل که رضا خان به یک پادشاه مترقی بدل شد، بلکه از اینرو که پسر او نیز استعداد شگرفی برای رهبری از خود نشان داد. ایران به سبب همین استعداد [شاه]، از نظر اجتماعی و صنعتی با سرعتی بی‌سابقه در حال پیشرفت است و تجارت بریتانیا نقش مهمی در این فرآیند ایفا می‌کند.

سر شاپور، مانند شاه، بر آن است که گسترش سریع دوستی و شراکت انگلیس و ایران در امور تجاری و دفاعی یکی از مهم‌ترین فرآیندها در پیشرفت سیاست بین‌المللی است. او به‌خاطر تلاش‌های پیشین در سال ۱۹۶۹ نشان OBE دریافت داشت ولی پیشینه خدمات او به بریتانیا بسیار قبل از این زمان است. او در زمان جنگ [جهانی دوم] متخصص جنگ روانی ارتش بریتانیا در هند بود. در جریان بحران نفتی ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰، زمانی که محمد مصدق منافع نفتی بریتانیا

در ایران را مَلّی کرد و روابط دیپلماتیک [دو کشور] به وخامت گرایید، به عنوان مشاور سیاسی در سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران خدمت می کرد!<sup>145</sup> از آن زمان او به یکی از خارق العاده ترین شخصیت های بین المللی بدل شده که در عالی ترین سطوح فعالیت می کنند ولی شخصاً ترجیح می دهند در سایه باشند. او به زودی به تهران بازمی گردد، جایی که با حجب و فروتنی به همراه همسرش آسیه و دو فرزندش زندگی می کند.<sup>146</sup>

به این مناسبت، سر دیک وایت، رئیس نامدار ام. آی. ۵ و ام. آی. ۶ که پیتر رایت او را «بزرگ ترین افسر ضد جاسوسی قرن بیستم»<sup>147</sup> و گرانٹ او را «برجسته ترین افسر ضد اطلاعاتی بریتانیا در دوران پس از جنگ جهانی دوم»<sup>148</sup> می خوانند، در نامه تبریک خود (مورخ اول ژانویه ۱۹۷۳) به شاپور چنین نوشت:

شاپور عزیزم

خالصانه ترین و گرم ترین تبریکات مرا بپذیر. این روز بزرگی برای هر دو شما و برای نام خانواده شماست و این است قدرشناسی از خدمات واقعی... من برای همکاری مان ارج فراوان قائلم و نسبت به ارزش ایشار عظیم و ثبات قدم تو، در طول سال هایی که در امور بزرگ و خاموش خدمت کرده ای، واقف هستم.<sup>149</sup>

و راشل، همسر سر دیک وایت، در نامه خود به آسیه ریپورتر (مورخ ۸ ژانویه ۱۹۷۳)، چنین تبریک گفت:

آسیه عزیزم

این نامه را می نویسم تا میزان خوشحالی خود را در مورد شاپور بیان کنم. تو باید خیلی در مورد شاپور شاد و هیجان زده باشی. آسیه عزیز، حتماً از این پس وقتی با لیدی ریپورتر برای خرید می روم باید مراقب رفتارم باشم!؟ امیدوارم به

145. علامت ! از چپمن پینچر است.

146. در بالای مقاله تصویر شاپور ریپورتر در کنار همسر و فرزندانش چاپ شده در حالیکه فرمان شوالیه گری را در دست دارد. زیرنویس عکس در *دیلی اکسپرس* چنین است: «هما، دختر ۱۷ ساله سر شاپور ریپورتر او را می بوسد و لیدی آسیه و پسرش کامبیز، ۱۳ ساله، به آن ها می نگرند».

147. پیتر رایت، *شناسایی و شکار جاسوس*، ترجمه محسن اشرفی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۱۲۱.

148. R. G. Grant, *MI5, MI6: Britain's Security and Secret Intelligence Services*, New York: Gallery Books, 1989, p. 111.

149. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۰-۶۲۲۹-۱۲۹ الف. سر دیک وایت در این زمان در تهران حضور داشت.

زودی به اینجا بیاید. اگر زودتر نیاید حتماً برای دریافت نشان اینجا خواهید بود. اطمینان دارم حتماً به من اطلاع خواهی داد... وقتی بچه‌ها این خبر هیجان‌انگیز را شنیدند چه گفتند؟ سلام مرا به آن‌ها برسان و به کامبیز بگو هر وقت برای خرید به نمایشگاه می‌رویم به یاد او می‌افتیم و صبر و حوصله او را به یاد می‌آوریم... به ما خبر بدهید کی به اینجا می‌آید. من قول می‌دهم وقتی با شما بیرون می‌روم رفتاری مناسب [در شأن یک لیدی] داشته باشم!!<sup>150</sup>

### اینتلجنس سرویس، سیا و اسناد کودتا

تاریخنگاری معاصر در زمینه شناخت دو کودتایی که سرنوشت تاریخی ایران را در سده بیستم میلادی رقم زد با دشواری‌هایی مواجه است که از عدم دستیابی به اسناد سرویس‌های اطلاعاتی مرتبط با این دو حادثه ناشی می‌شود. به‌رغم گذشت بیش از هشت دهه از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، سرویس اطلاعاتی بریتانیا، که نقش اصلی را در این حادثه داشت، تاکنون هیچ سندی در این زمینه منتشر نکرده و همین رویه را در قبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پیش گرفته است.<sup>151</sup> ویلیام راجر لوئیس می‌نویسد:

انگلیسی‌ها بسیار سرنگه‌دارتر از آمریکایی‌ها بودند. تا قبل از انتشار کتاب وودهاوس هر گونه اشاره‌ای به دخالت ام. آی. ۶ در کودتای ایران از محافل آمریکایی ناشی می‌گردید. روزولت در چاپ اول کتاب خود، که مجبور به جمع‌آوری نسخه‌های آن شد، کوشیده بود با این ادعا که توطئه از شرکت نفت

150. همانجا، سند شماره ۴۷۴۴۹ الی ۴۷۴۵۲.

از سرکار خانم معصومه جمشیدی سپاسگزارم که در ترجمه ده‌ها برگ از نامه‌های خصوصی آسیه و شاپور ریپورتر مرا یاری دادند.

151. کریستوفر اندریو در سال ۱۹۸۵ در اعتراض به این رویه دولت بریتانیا در استتار اسناد اطلاعاتی چنین نوشت: «مسئله برای استتار هویت برخی کارمندان اطلاعاتی (مانند عوامل نفوذی)، در دوران حیات‌شان، دلایل خوبی موجود است. ولی دولتمردان کنونی به این استدلال مفهومی امتداد نامعقول می‌بخشند. این ادعا که علنی کردن اسناد عملیات اطلاعاتی بریتانیا در... روسیه در دوران پیش از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ می‌تواند امنیت ملی بریتانیا را در دهه ۱۹۸۰ مورد تهدید قرار دهد، استدلالی چنان بی‌معنی است که تنها وایت‌هال قادر به دفاع از آن است.» (Christopher Andrew, Secret Service: The Making of the British Intelligence Community, London: Heinemann, 1985, pp.

انگلیس و ایران ریشه می گرفته است، بر مداخله دولت انگلیس سرپوش بگذارد.<sup>152</sup>

خاطرات کر میت روزولت<sup>153</sup> و کریستوفر وودهاوس،<sup>154</sup> دو مقام مسئول آمریکایی و انگلیسی در کودتای ۲۸ مرداد، به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲ منتشر شد. این دو کتاب در ایران بازتاب گسترده داشته و این تصوّر را به وجود آورده که گویا سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده و بریتانیا اسرار عملیات پنهان خود در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را آشکار ساخته‌اند. این تصوّر خطاست. دو مأخذ فوق صرفاً خاطرات شخصی دو مأمور اطلاعاتی بازنشسته به‌شمار می‌روند نه اسناد رسمی. دولت بریتانیا، که تا دهه ۱۹۸۰ از اساس منکر موجودیت سازمانی به‌نام ایتلیجنس سرویس (ام. آی. ۶) بود،<sup>155</sup> خود را متعهد به انتشار اسناد عملیات پنهانی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران نمی‌داند و در این زمینه به‌طور کامل رویه سکوت را در پیش گرفته است. در طول دهه اخیر، این تنها آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) است که برای انتشار اسناد مربوط به نقش خویش در کودتای ایران در معرض فشار افکار عمومی قرار داشته است.

فشار پژوهشگران برای انتشار اسناد مهم‌ترین عملیات پنهان سیا در دوران جنگ سرد، از جمله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اندکی پس از انحلال اتحاد شوروی (دسامبر ۱۹۹۱) و پایان دوران جنگ سرد آغاز شد. در فضای آن زمان، دو رئیس سیا-رابرت گیتس<sup>156</sup> در ۱۹۹۲ و جیمز وولزی<sup>157</sup> در ۱۹۹۳- وعده دادند که این اسناد را منتشر خواهند کرد. چهار سال بعد، در مه ۱۹۹۷، مقامات سیا اعلام کردند که تقریباً تمامی اسناد مهم سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اوایل دهه ۱۹۶۰ معدوم شده است و چیزی برای انتشار وجود ندارد.

152. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۱۳.

درباره پنهانکاری دولت بریتانیا در زمینه اسناد اطلاعاتی بنگرید به دو کتاب نگارنده: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۵-۲۱؛ نظریه توطئه...، صص ۲۰-۲۵.

153. Kermit Roosevelt, *Countercoup*, New York: McGraw- Hill, 1979.

154. Christopher Montague Woodhouse, *Something Ventured*, London: Granada, 1982.

155. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۰.

156. Robert Gates

157. R. James Woolsey

در این زمان وولزی، که در ژانویه ۱۹۹۵ سیا را ترک کرده بود، کوشید تا خلف وعده خود را توجیه کند. او انهدام اسناد تاریخی سیا را <یک خیانت بزرگ به مردم آمریکا و توانمندی ایشان در درک تاریخ خود> خواند و افزود: <من در سال ۱۹۹۳ دلایل کافی داشتم که تصور کنم تمامی اسناد تاریخی، هر چیزی که برای شناخت تاریخی مهم باشد، در سیا موجود و فراهم است. به من گفته نشده بود که اسناد مهم منهدم شده‌اند.> نیک کالاتر،<sup>158</sup> مورخ آمریکایی، در مصاحبه‌ای گفت که اسناد مربوط به سایر عملیات پنهان مهم دوران جنگ سرد نیز- از جمله مأموریت‌های مخفی در اندونزی در دهه ۱۹۵۰ و کودتای موفقیت‌آمیز سیا در گینه در اوایل دهه ۱۹۶۰- سوزانیده شده‌اند. کالاتر افزود: <درباره ایران هیچ چیز وجود ندارد. درباره اندونزی خیلی کم. درباره گینه... همه سوزانیده شده‌اند.> به ادعای کالاتر، <در سیا هیچ توطئه بزرگی برای انهدام اسناد وجود ندارد. آنچه هست غفلت یا جهالت و فرهنگ تخریبی است که زائیده پنهانکاری می‌باشد.>

بریان لاتل،<sup>159</sup> کارمند سیا و مدیر مرکز بررسی‌های اطلاعاتی این سازمان، نیز اعلام کرد که بیشتر اسناد مربوط به ایران در دهه ۱۹۶۰ امحاء یا مفقود شده است. لاتل افزود: <در مورد ایران دکتر کالاتر حق دارد. در اوایل سال‌های ۱۹۶۰ مقامات سیا به نگهدارندگان اسناد ایران گفتند که مخزن‌های آن‌ها بیش از حد پر است و باید تمیز شود.> لاتل افزود: <در اوایل دهه ۱۹۶۰ فرهنگ غالب بر سیا این بود.> از فوریه ۱۹۵۳ تا نوامبر ۱۹۶۱ آلن دالس<sup>160</sup> ریاست سیا را به عهده داشت و سپس جان مک‌کون،<sup>161</sup> تا آوریل ۱۹۶۵، در این سمت بود. روشن نیست که آیا این دو از تخریب اسناد مطلع بودند یا نه.

کالاتر، که اکنون استاد دانشگاه ایندیانا و معاون سردبیر مجله تاریخ آمریکا<sup>162</sup> است، در سال ۱۹۹۲ به‌عنوان عضو بخش تاریخی سیا به این سازمان پیوست. وظیفه او نگارش تاریخ کودتای ۱۹۵۴ سیا در گواتمالا بود. در همین زمان بود که گیتس، رئیس وقت سیا، وعده داد پرونده‌های مربوط به کودتا در گواتمالا و ایران و ماجرای ۱۹۶۱

158. Nick Cullather

159. Brian Latell

160. Allen Welsh Dulles (d. 1969)

161. John Alex McCone (d. 1991)

162. Journal of American History



خلیج خوک‌ها را آشکار کند. کالاتر می‌گوید: حولی سیا به سرعت متوجه شد که درباره ایران سندی وجود ندارد. این اسناد به‌طور منظم پاکسازی شده‌اند. وقتی من در سال ۱۹۹۳ سیا را ترک کردم آن‌ها توانسته بودند حدود ۲۵ تا ۵۰ برگ کاغذ [درباره کودتای ایران] پیدا کنند. این تقریباً یعنی هیچ. <لاتل می‌گوید: >تنها بخش اندکی از اسناد ایران باقی مانده است. ولی هیچ کس قبل از سخنرانی سپتامبر ۱۹۹۳ وولزی- که وی درباره آزادسازی اسناد ایران وعده داد- به او درباره ماجرای انهدام اسناد ایران چیزی نگفته بود.<

اندکی بعد روشن شد که ماجرای از میان رفتن اسناد کودتای ۲۸ مرداد در ایران بهانه‌ای بیش نبوده و هنوز در آرشیوهای این سازمان اسنادی موجود است که مقامات سیا مایل به انتشار آن نیستند. در سال ۱۹۹۸ جرج تننت،<sup>163</sup> که تا به امروز ریاست سیا را به‌دست دارد، مخالفت خود را با انتشار اسناد ایران اعلام کرد. این امر سبب شد که ”آرشیو امنیت ملی“<sup>164</sup> در سال ۱۹۹۹ علیه سیا اقامه دعوی کند و در مارس ۲۰۰۰ موفق به اخذ مجوز انتشار برخی از این اسناد شود.<sup>165</sup> در این زمان، سیا ۱۴۰۰ صفحه سند درباره کودتای ۱۹۵۴ گواتمالا و دو گزارش تاریخی را- از جمله گزارش ۱۱۶ صفحه‌ای کالاتر- علنی کرد. کالاتر در این گزارش نشان داده است که سیا حتی رئیس‌جمهور آیزنهاور را فریب می‌داده است. برای مثال، سیا در گزارش خود به آیزنهاور شمار شورشیان مورد حمایت سیا را که در گواتمالا کشته شدند تنها یک نفر ذکر کرده در حالی که در واقع ۴۳ نفر به قتل رسیدند. این گزارش همچنین ثابت می‌کند رهبرانی که به کمک سیا در گواتمالا به‌قدرت رسیدند سرکوبگر و فاسد بودند. این کودتا صحنه سیاست گواتمالا را در دهه ۱۹۶۰ به گورستانی مرگبار بدل ساخت، دولت‌های نظامی بیرحمی را به‌قدرت رسانید و به بهای جان یک سفیر و دو وابسته

163. George Tenet

164. National Security Archive

”آرشیو امنیت ملی“ مؤسسه‌ای است در واشنگتن دی. سی. که به گردآوری و ساماندهی اسناد از طبقه‌بندی خارج شده دولت ایالات متحده آمریکا اشتغال دارد. اعضای هیئت تحریریه بخش ایران این مؤسسه عبارتند از: یرواند آبراهامیان، ریچارد کاتم، مارک گازیوروسکی، جوان هارت و اریک هوگلاند. بنگرید به:

<http://www.gwu.edu/~nsarchiv/nsa/publications/iran/iran.html>

165. Electronic Briefing Book: The Secret CIA History of the Iran Coup:

<http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB28/>

نظامی آمریکا و قریب به ده هزار روستایی گواتمالایی تمام شد.<sup>166</sup> در زمینه اسناد تاریخی کودتای ۲۸ مرداد در ایران نیز روزنه امیدی پدید شد و یک سخنگوی سیا اعلام کرد که در آرشیوهای این سازمان حدود یک هزار برگ سند به اضافه تاریخچه عملیات کودتا (اثر دونالد ویلبر) و گزارشی که بعداً تهیه شده موجود است. او ادعا کرد اسنادی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ سوزانیده شده‌اند تکراری و پرونده‌های عملیاتی بوده‌اند.<sup>167</sup>

### دونالد ویلبر و تاریخچه عملیات کودتا

به‌رغم این سیر طولانی و پرفرازونشیب، تاکنون مهم‌ترین سند سیا که درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شده تاریخچه عملیات کودتا نوشته دونالد ویلبر است. این سند را، ظاهراً، یکی از کارکنان پیشین سیا در اختیار جیمز ریزن،<sup>168</sup> کارشناس نیویورک تایمز در امور اطلاعاتی، قرار داد و نامبرده آن را در شماره‌های ۱۶ آوریل و ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰ روزنامه فوق منتشر کرد. سپس، این سند در سایت نیویورک تایمز قرار گرفت.<sup>169</sup> تاریخچه ویلبر نیز، مانند خاطرات روزولت و وودهاوس، پس از انتشار در ایران بازتاب گسترده یافت و علاوه بر انعکاس در مطبوعات چند ترجمه فارسی از آن منتشر شد.<sup>170</sup>

سند جنجالی فوق جمع‌بندی فشرده‌ای است از تاریخچه عملیات کودتای ۲۸ مرداد

166. <http://www.iranian.com/History/June97/CIA/index.shtml>

167. <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-index.html>

168. James Risen

169. <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-index.html>

170. ترجمه فارسی بخش‌هایی از تاریخچه ویلبر ابتدا در *اطلاعات سیاسی-اقتصادی* (شماره اول و دوم، سال پانزدهم، مهر و آبان ۱۳۷۹) و *پیام امروز* (شماره ۴۱، مهرماه ۱۳۷۹) انتشار یافت. کمی بعد ۳ ترجمه از متن کامل این بولتن منتشر شد: *غلامرضا وطن‌دوست، اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق*، با مقدمه همایون کاتوزیان، تهران: رسا، ۱۳۷۹؛ *حمید احمدی، اسرار کودتا: اسناد سیا درباره سرنگونی دولت مصدق*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰؛ *سید صادق خرازی، آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزادشده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰. در بررسی حاضر از متن اصلی تاریخچه ویلبر به زبان انگلیسی استفاده کرده‌ام. از آنجا که این متن به‌صورت فایل PDF از اینترنت گرفته شده، از ارجاع به شماره صفحات خودداری می‌کنم.

۱۳۳۲ که دونالد ویلبر،<sup>171</sup> یکی از طراحان عملیات، در مارس ۱۹۵۴، هفت ماه پس از کودتا، انجام داده است. ظاهراً ویلبر تاریخچه کودتا را بر اساس اسنادی که در آن زمان در اختیارش بوده و مصاحبه با برخی از شرکت‌کنندگان در عملیات کودتا تدوین کرده است. متنی که به وسیله نیویورک تایمز منتشر شده و امروزه در دسترس محققین قرار گرفته، ۱۵ سال پس از تهیه تاریخچه فوق، در مارس ۱۹۶۹، در تیراژ محدود و با طبقه‌بندی "سری" به‌عنوان بولتن درونی سیا، در ۱۹۳ صفحه منتشر شده است. ویرایش و نشر این بولتن را دین داج، مورخ اداره کل خاور نزدیک سیا، به عهده داشته و در صفحه دوّم یادداشت زیر را افزوده است:

#### یادداشت تاریخنگار

این اوراق، با عنوان *سرنگونی مصلدق نخست‌وزیر ایران*، در مارس ۱۹۵۴ به‌وسیله دکتر دونالد ن. ویلبر، که نقش فعالی در عملیات داشت، نگاشته شد. این بررسی مکتوب شد زیرا مطلوب به‌نظر می‌رسید در زمانی که اسناد یک عملیات مهم به سهولت در دسترس است و خاطرات کارکنانی که در آن شرکت داشته‌اند هنوز تازه است، گزارشی ثبت شده از آن تهیه شود. به‌علاوه، مقتضی احساس می‌شد که بر نتایج معین به‌دست آمده پس از اتمام عملیات تأکید شود و برخی از این تجارب به‌شکل پیشنهادات قابل کاربرد در آینده، در عملیات مشابه، بیان گردد.

اسناد مربوط به عملیات توصیف شده در این گزارش، در پرونده‌های پروژه تی‌پی آجاکس، که به‌وسیله اداره ایران در اداره کل خاور نزدیک و جنوب آسیا نگهداری می‌شود، موجود است.<sup>172</sup>

171. دکتر دونالد ویلبر فارغ‌التحصیل معماری از دانشگاه پرینستون است و کتاب‌های متعددی در زمینه معماری خاورمیانه اسلامی منتشر کرده است. او در سال ۱۹۸۶ خاطراتش را منتشر کرد و در آن مدعی شد که کودتای ایران از سایر عملیات بعدی مشابه آمریکا متمایز بود زیرا طراحان کودتا ایرانیان را در انتخاب دو راه - بی‌ثباتی یا حمایت از شاه - آزاد گذاشتند و به این دلیل کودتا از حمایت گسترده مردم برخوردار شد. ویلبر در این کتاب، با اجازه مقامات سیا، به تاریخچه سری کودتا، نوشته خود، ارجاع داده و افزوده است: «اگر طراحان عملیات خلیج خوک‌ها این تاریخچه را خوانده بودند به چنین عملیاتی دست نمی‌زدند.» ویلبر در سال ۱۹۹۷ در ۸۹ سالگی درگذشت.

172. یادداشت فوق نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۶۹ هنوز بخش مهمی از پرونده‌های عملیات کودتای ۲۸ مرداد در آرشیوهای سیا محفوظ بوده است.

تمامی اسامی خاص مندرج در این گزارش از لحاظ دقیق و کامل بودن کنترل شده است. نام اوّل و حروف اختصاری نام هر فرد با تلاش جدی فراهم شد. در مواردی که نام کوچک و حروف اختصاری نام وسط حذف شده بیانگر آن است که چنین اطلاعاتی به دست نیامد.

دین ل. داج<sup>173</sup>

کارمند تاریخی اداره کل خاور نزدیک / مارس ۱۹۶۹

در بررسی تاریخیچه ویلبر توجه به نکات زیر ضرور است:

- ۱- تاریخیچه ویلبر در مارس ۱۹۶۹ به وسیله مقامات سیا برای انتشار محدود، احتمالاً برای استفاده آموزشی، مورد تنظیم مجدد و بازنگری قرار گرفته و متنی که امروزه در دست ماست نه نسخه اصلی متعلق به سال ۱۹۵۴ بلکه متن تکثیرشده آن در سال ۱۹۶۹ است. این بولتن با طبقه‌بندی حفاظتی "سری" (secret) ارائه شده در حالی که اسناد مشابه دارای طبقه‌بندی "به‌کلی سری" (top secret) می‌باشند. بنابراین، کاملاً محتمل است که مقامات سیا برای حفظ شبکه‌ها و عوامل مهم خویش در ایران، که در سال ۱۹۶۹ تمامی یا بسیاری از آنان زنده و از نظر سیاسی و اجتماعی فعال و باارزش بودند، در تاریخیچه ویلبر دستکاری‌هایی کرده باشند. توجه کنیم که بولتن فوق در اوج جنگ سرد و پس از جنجال "پنج کمبریجی"<sup>174</sup> تکثیر شده است. در آن سال‌ها احتمال دستیابی مأموران نفوذی اتحاد شوروی به چنین اسناد تکثیرشده‌ای کاملاً مدّ نظر بود.
- ۲- تاریخیچه ویلبر به‌طور رسمی از سوی سازمان سیا انتشار نیافته و ناشر آن روزنامه نیویورک تایمز است. بنابراین، سند فوق فاقد مهر رسمی ویژه اسناد "از

173. Dean L. Dodge

174. پنج انگلیسی فارغ‌التحصیل کمبریج که به دلیل عقاید کمونیستی از دوران جنگ جهانی دوم به سازمان اطلاعاتی شوروی پیوستند و به مأموران نفوذی بلندپایه در دستگاه دولتی بریتانیا بدل شدند. نامدارترین این افراد کیم فیلیبی است که در سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۱ رئیس ایستگاه اینتلیجنس سرویس در واشنگتن و رابط این سازمان با سیا بود و به‌عنوان یکی از نامزدهای ریاست ام. آی. ۶ شناخته می‌شد. فیلیبی در ژانویه ۱۹۶۳ به شوروی گریخت، در سال ۱۹۶۵ نشان لنین و پرچم سرخ به او اعطاء شد، در سال ۱۹۶۸ خاطرات خود را با عنوان جنگ خاموش من منتشر کرد و در ۱۱ مه ۱۹۹۸ در مسکو درگذشت. برای آشنایی با این ماجرا بنگرید به: پیتر رایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷؛ یوری مودین، پنج دوست کمبریجی من، ترجمه احمد کسای، پور، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۵. یوری مودین افسر رابط کا. گ. ب. با پنج کمبریجی بوده و خاطرات او از ارزش تاریخی فراوان برخوردار است.

طبقه‌بندی خارج شده“ (declassified) است و در واقع به‌نحوی عرضه شده که فاقد ارزش حقوقی و غیرقابل ارائه به محاکم بین‌المللی باشد.<sup>175</sup>

۳- جیمز ریزن، کارشناس نیویورک تایمز و ناشر تاریخچه ویلبر، ظاهراً برای حفظ امنیت ایرانیان شرکت‌کننده در کودتا، بخش‌هایی از سند را “سیاه” کرد و اندکی بعد سایت دیگری به‌نام کریپتوم، که به‌وسیله جان یانگ<sup>176</sup> اداره می‌شود، مدعی شد که اسامی سیاه شده را “کشف” کرده و سپس متن “بدون سانسور” تاریخچه ویلبر را، با افزودن اسامی در داخل [ ]، منتشر نمود.<sup>177</sup> این ماجرا، به‌دلایل زیر، قابل تعمق است:

الف- نیویورک تایمز با روش “دیجیتالی” به سیاه کردن اسامی دست زد؛ یعنی بر روی متن اسکن شده از طریق نرم‌افزار لایه‌های سیاه‌رنگی قرار داد. این غیرجدی‌ترین روش برای سانسور کردن یک سند است. اگر واقعاً حذف اسامی مد نظر بود، به‌سادگی می‌شد این موارد را بر روی کاغذ، قبل از اسکن کردن، با قلم به‌کلی سیاه کرد یا برای اطمینان بیش‌تر با تیغ برید. سیاه کردن بخش‌هایی از سند به‌وسیله قلم رویه‌ای مرسوم در اسناد علنی شده بریتانیاست.<sup>178</sup> در اسناد علنی شده ایالات متحده آمریکا نیز از روش بریدن بخش‌هایی از سند به‌وسیله تیغ استفاده شده است.<sup>179</sup> روشن است که در چنین مواردی بهیچوجه امکان کشف موارد حذف شده وجود ندارد.

ب- بررسی اسامی سانسور شده به‌وسیله نیویورک تایمز احساس ناخوشایندی را در مورخ ایرانی ایجاد می‌کند. بخش عمده این “سانسور” شامل اسامی افرادی است که نقش آنان در کودتا از همان زمان وقوع حادثه برای ایرانیان روشن بود؛ کسانی مانند نعمت‌الله نصیری، عباس فرزندگان، نادر باتمانقلیچ، تیمور بختیار، حسن اخوی و غیره و

175. برای آشنایی با مهر مندرج بر اسناد آمریکایی که از طبقه‌بندی حفاظتی خارج شده‌اند بنگرید به: بولتن به‌کلی سرتی وزارت امور خارجه برای رئیس‌جمهور درباره رفتار شاه، وینستون چرچیل و ژنرال زاهدی پس از کودتا، مورخ اوت ۱۹۵۳ در:

<http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB21/02-01.htm>

176. John Young

177. <http://cryptome.org/cia-iran-all.htm>

178. برای نمونه، مراجعه شود به کارتن FO 371/6405/16 در مرکز اسناد ملی بریتانیا (Public Record Office) شامل ۲۱۸ برگ سند درباره حوادث سال ۱۹۲۱ ایران. در این کارتن، بخش مهمی از گزارش‌های سیاسی، مانند اسناد ۸۸ و ۹۳ و ۱۰۴ و ۱۶۱ و غیره، به‌کلی مخدوش شده است.

179. برای نمونه، بنگرید به بولتن وزارت امور خارجه برای رئیس‌جمهور مورخ اوت ۱۹۵۳ در زیرنویس قبل.

غیره! "سیاه کردن" اسامی مشهور فراوان مندرج در سند این احساس را در نگارنده ایجاد کرد که هدف واقعی نیویورک تایمز ایجاد جنجال و جلب توجه به این سند و ارائه آن به عنوان یک متن بسیار مهم و قابل اعتماد بوده است. در واقع، پس از اعلام "کشف" فوق به وسیله کریپتوم، اسامی مهم جدیدی که برای مورخین ایرانی "شناخته" می شوند دو نام "جلیلی" و "کیوانی" است. درباره این دو نام توضیح خواهم داد.

ج- در برخی موارد اسامی "کشف شده" به وسیله سایت کریپتوم با فضای سیاه شده مربوطه در سند نیویورک تایمز منطبق نیست. گویاترین مثال، اسامی "جلیلی" و "کیوانی" است:

طبق مندرجات بولتن ویلبر، ایستگاه سیا در تهران دو عامل <بسیار مهم و اصلی> در اختیار داشت. این دو از چنان اهمیتی برای سیا برخوردار بودند که در مذاکرات مقدماتی میان ویلبر (نماینده سیا) و نورمن دربی شایر<sup>180</sup> (نماینده ام. آی. ۶) در نیکوزیا، مرکز سیا اعلام کرد که اسامی ایشان برای طرف بریتانیایی فاش نشود؛ و رابطه این دو با آمریکایی ها چنان استتار شده بود که حتی در جریان عملیات کودتا ایتلیجنس سرویس بریتانیا و عوامل ایرانی ایشان موفق به کشف ایشان نشدند!

این دو عامل "بسیار مهم" ایرانی سیا در سال ۱۹۵۳، در سال ۱۹۶۹- زمان ویرایش تاریخچه ویلبر به وسیله دین داج و انتشار محدود آن- باید اهمیتی مضاعف می داشتند و استتار نام آن ها ضرورتی از گذشته می بود. معهذاً، این اسامی در بولتن فوق درج می شود، یعنی اطلاعاتی به کلی سری و حیاتی در اختیار ده ها یا صدها تن قرار می گیرد که برخی از ایشان عضو وزارت خارجه، نه سیا، بودند.<sup>181</sup> بعدها، در زمان انتشار علنی سند، نیویورک تایمز این اسامی را، با همان روش "دیجیتالی"، سیاه می کند و اندکی بعد، سایت کریپتوم اسامی فوق را به صورت "جلیلی" و "کیوانی" می شناساند. در سند منتشره در سایت نیویورک تایمز اسامی دو فرد فوق به اندازه ۸۰ حرف سیاه شده که برابر با یک سطر و یک سوّم سطر است.<sup>182</sup> سایت کریپتوم این اسامی را به صورت Keyvani و Djalili معرفی می کند که با اضافه کردن ۳ حرف فاصله تنها معادل ۱۷

180. Norman Matthew Darbyshire

181. جیمز ریزن می نویسد: <سرپرست مورخان وزارت امور خارجه اعلام کرد که اداره او هفت سال پیش نسخه ای از تاریخچه [ویلبر] را دریافت کرده ولی هنوز تصمیمی درباره خارج کردن آن از طبقه بندی حفاظتی اتخاذ نشده است.>

182. Wilber, ibid, part 1- Preliminary steps, p. 7.

حرف است یعنی کمتر از یک سوّم سطر!

در رابطه با اسامی "جلیلی" و "کیوانی" دو ابهام شکلی دیگر نیز مطرح است: اوّل، روشن نیست که چرا دونالد ویلبر باید نام "جلیلی" را به شکل مرسوم در میان فرانسه‌زبانان (Djalili) بنویسد نه به شکل متداول در زبان انگلیسی (Jalili).

دوّم، به‌رغم این‌که دین داج در یادداشت خود بر تاریخچه ویلبر مدعی است که <تمامی اسامی خاص مندرج در این گزارش> کنترل شده و اسامی کوچک تمامی افراد، به‌جز مواردی که اطلاعات کافی در دست نبوده، افزوده شده، روشن نیست چرا "جلیلی" و "کیوانی" فاقد نام کوچک هستند. با فرض صحت ادعای سایت کریپتوم، تنها یک احتمال متصور است: "جلیلی" و "کیوانی" نام مستعارند نه نام واقعی زیرا نمی‌توان پذیرفت که دین داج مشخصات کامل این دو مأمور اصلی سیا در ایران را در اختیار نداشته است.

بررسی فوق روشن می‌کند که به‌سادگی نمی‌توان به تمامی موارد مندرج در تاریخچه ویلبر، یا حداقل متن کنونی که در دسترس محققین قرار گرفته، اعتماد کرد و آن را توصیفی جامع و فارغ از دغل و فریبکاری یا استتار از حوادث کودتا دانست. این نتیجه‌ای است که دکتر محمدعلی موحد نیز بر آن تأکید دارد. ایشان، که با دقت به بررسی تطبیقی منابع انگلیسی و آمریکایی مربوط به کودتا- از جمله تاریخچه ویلبر- پرداخته، می‌نویسد:

نشان توریه و تزویر بر پیشانی گزارش‌ها نمایان است و خواننده هوشمند به آسانی در می‌یابد که مقصود گزارشگر ارائه روایتی رسمی و ظاهرسازی قضایا و پرده‌کشی بر واقعیات است... پنهانکاری مستلزم دروغ‌گویی، ریاکاری، دورویی، تدلیس، تقلب و تحریف است. ویلبر ادل<sup>183</sup> تصویری را که گزارش‌های رسمی آمریکا از جریان سرنگونی مصدق در ایران و آربنس گوسمان در گواتمالا به‌دست می‌دهد از "تمونه‌های مهم تحریف تاریخ دیپلماسی" به‌شمار می‌آورد که

183. ویلبر ادل استاد علوم سیاسی در کالج لهن سیتی یونیورسیتی نیویورک است. مشخصات مقاله فوق چنین است:

Wilbur Edel, "Diplomatic History: State Department Style," *Political Science Quarterly*, Volume 106, Number 4, Winter 1991-1992, pp. 695-712.

این مقاله به‌وسیله آقای محمد کریم اشراق به فارسی ترجمه و در نگاه‌نو (خرداد- تیر ۱۳۷۱) منتشر شده است.

”با حذف عامدانه اسناد کاملاً مهم توأم است.“ ادل می‌نویسد: ”گمراه‌کننده‌تر از مطالب حذف شده پیام‌هایی است که به گونه‌ای تحریر شده‌اند که از آن‌ها نادیده گرفتن کامل توطئه، آن هم به وسیله اشخاصی که به خوبی می‌دانستند که چه اتفاق افتاده و چرا اتفاق افتاده، برمی‌آید؛“ شیوه‌ای که ادل آن را ”یک تقلب، یک تحریف کامل فعالیت‌های آمریکایی در ایران“ می‌نامد.<sup>184</sup>

معهد، این نگاه انتقادی و توأم با هشیاری به سند فوق، نافی اهمیت آن نیست. تاریخچه ویلبر مهم‌ترین و جامع‌ترین سند سرویس‌های اطلاعاتی درگیر در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که تاکنون انتشار یافته و، در کنار اسناد ایرانی و منابع دیگر، تحلیل حادثه فوق را غنای بیش‌تر بخشیده است.

### جایگاه پنهان سر شاپور ریپورتر

در منابع خارجی منتشر شده دربارهٔ کودتا، جایگاه شاپور- به‌جز همان موردی که وودهاوس از او به‌عنوان یک مأمور کم‌اهمیت در زمان کودتا یاد کرده- به‌کلی استتار شده و نقش او به دیگران نسبت داده شده است. این رویه از سال ۱۹۷۹ با خاطرات کرمیت روزولت آغاز شد و در منابع بعدی تا به امروز ادامه یافت.

استتار نقش مأموران و شبکه‌های اصلی اطلاعاتی فعال در دوران نهضت ملی نفت و کودتا، از طریق انگشت‌نما کردن عناصر شناخته‌شده و تمرکز تبلیغات بر روی ایشان، از همان زمان حادثه رواج داشت. در دوران دولت مصدق، شبکه مطبوعاتی و تبلیغاتی وابسته به سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران اخبار و شایعات فراوانی را دربارهٔ توطئه برادران رشیدیان و ارتباط آنان با سفارت انگلیس پخش می‌کردند. این شایعات تا بدان حد گسترده بود که در یک ساله قبل از کودتا تمامی ایرانیانی که با سیاست و روزنامه سروکار داشتند، برادران رشیدیان را به‌عنوان مأموران سفارت انگلیس و توطئه‌گران علیه دولت مصدق به‌خوبی می‌شناختند. این موج تبلیغاتی در مواردی منجر به تعقیب برادران رشیدیان از سوی دولت شد و در ۲۱ مهر ۱۳۳۱/ اکتبر ۱۹۵۲ علت بازداشت برادران رشیدیان ”تبانی با یک سفارتخانه خارجی برای سرنگونی دولت“ اعلام گردید. ولی رشیدیان‌ها اندکی بعد (اسفند ۱۳۳۱/ فوریه ۱۹۵۳) آزاد شدند و با فراغ بال به اقدامات خود ادامه دادند بی‌آن‌که دولت به‌طور جدی متعرض ایشان شود. بریان لپینگ

184. محمدعلی موحد، گفته‌ها و ناگفته‌ها: تحلیلی از گزارش عملیات پنهانی سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۹، ص ۱۲.



می نویسد:

یکی از شکایاتی که طرفداران مصدق در مورد مصدق عنوان می کردند این بود که با علم به وابستگی آشکار رشیدیانها و امثال آنها از هر نوع اقدام مؤثری بر ضد آنها کوتاهی ورزید.<sup>185</sup>

این معمای بزرگ را چگونه باید حل کرد؟

برادران رشیدیان، به‌ویژه اسدالله، افرادی متظاهر و لافزن و جنجالی بودند و از وابستگی دیرین خانوادگی خود به سفارت انگلیس به‌عنوان حربه‌ای آشکار برای قدرت‌طلبی و سودجویی بهره می بردند و به‌ویژه به پدر بدنام خود، حبیب‌الله رشیدیان، تفاخر می کردند.<sup>186</sup> برادران رشیدیان در عملیات توطئه‌گرانه سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ و در کودتا نقش داشتند. برای مثال، تردیدی نیست که اسدالله رشیدیان در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۴ تیر ۱۳۳۲ با اشرف پهلوی در ریویرا<sup>187</sup> ملاقات کرد و مقدمات ملاقات او را با نورمن دربی‌شایر، نماینده ام. آی. ۶، و استفن مید،<sup>188</sup> نماینده سیا، فراهم نمود. ولی نقش اصلی ایشان در عملیات کودتا نه اینگونه اقدامات بلکه جنجال‌آفرینی و جلب توجه همگان به سوی خویش بود تا در سایه این انحراف شبکه‌های پنهان ام. آی. ۶ با فراغ بال کار خود را پیش برند. دکتر مصدق نیز، با شناختی که از شخصیت و روحیات

185. بریان لیننگ، سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، ترجمه محمود عنایت، تهران: کتابسرا، ۱۳۶۵، ص ۵۳.

186. حبیب‌الله رشیدیان، پدر سیف‌الله و اسدالله و قدرت‌الله، در دوران سلطنت احمد شاه قاجار مستخدم سفارت انگلیس در تهران بود و تأمین ارتباطات اطلاعاتی مأموران انگلیسی با تعدادی از عوامل ایرانی را به‌دست داشت. او در آن سال‌ها و نیز در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ با سید ضیاء‌الدین طباطبایی رابطه نزدیک داشت. (بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۳۳۹-۳۴۱) آیت‌الله کاشانی نیز برادران رشیدیان را به‌عنوان «شاگرد سید ضیاء‌الدین طباطبایی» معرفی می کرد. (آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به‌روایت اسناد، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۹۳۰) در میان اسنادی که در زمان انقلاب از خانه شخصی سیف‌الله رشیدیان به‌دست آمده یک جلد کتاب فرهنگ اصطلاحات انگلیسی به فارسی تألیف شاپور ریپورتر وجود دارد که شاپور با دستخط خود آن را چنین اهدا کرده است: «تقدیم به الیاس با بهترین آرزوها و گرم‌ترین سلام‌ها- ۵ اکتبر ۱۹۷۷». انگلیسی‌ها زمانی که نخواهند نام فردی را مستقیماً ذکر کنند، او را «الیاس» می‌خوانند. در چنین مواردی، آمریکایی‌ها John Doe را به کار می‌برند.

187. Riviera

188. Stephen Johnson Meade

برادران رشیدیان داشت، هدایت عملیات براندازی علیه خود را در قواره ایشان نمی‌دید و لذا به‌طور جدی متعرض شان نمی‌شد. اغراق‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها درباره نقش برادران رشیدیان سهم بزرگی در غیرجدی کردن خطر کودتا داشت. بدینسان، برادران رشیدیان، از همان زمان، شهرتی بسیار بزرگ‌تر از عملکرد واقعی خود یافتند و عملاً به نام رمزی بدل شدند برای تمامی مأموران و شبکه‌های ایتلیجنس سرویس در ایران. در منابعی که بعدها از سوی سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده منتشر شد، از این شهرت استفاده شد و تمامی عوامل متنفذ ام. آی. ۶ در ایران در زیر یک نام رمز قرار گرفتند: «برادران رشیدیان»!

در تاریخچه ویلبر واردی به برادران رشیدیان منتسب است که به‌طور قطع باید به کارنامه شاپور ریپورتر تعلق داشته باشد. یک مورد مهم را بررسی می‌کنیم: محمدرضا پهلوی، به‌دلیل هراس ناشی از ضعف شخصیتی، تمایلی به شرکت در کودتا نداشت. جلب رضایت او یکی از محورهای مهم عملیات مشترک ام. آی. ۶ و سیا به‌شمار می‌رفت. به این دلیل بود که در اوائل مرداد ماه ۱۳۳۲ ژنرال نورمن شوارتسکف و اشرف پهلوی به ایران اعزام شدند. و در همین چارچوب بود که نمایندگان سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا مخفیانه با شاه ملاقات کردند و به‌طور رسمی حمایت دولت‌های متبوع خود از کودتا را به اطلاع او رسانیدند. فردی که به‌عنوان نماینده رسمی دولت ایالات متحده به دیدار شاه رفت، کریمت روزولت بود. این ملاقات در نیمه شب شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۳۲ / اوّل اوت ۱۹۵۳ در درون یک اتومبیل در حوالی کاخ سعدآباد صورت گرفت.<sup>189</sup> دیدار روزولت با شاه کاملاً طبیعی است زیرا او به‌عنوان نماینده رسمی دولت متبوع خود در مقامی جای داشت که می‌توانست اعتماد شاه را جلب کند و حمایت دولت آیزنهاور را به او ابلاغ نماید. ولی چه کسی از سوی دولت بریتانیا با شاه ملاقات کرد؟ تاریخچه ویلبر طرف بریتانیایی شاه را در این ملاقات با نام «اسدالله رشیدیان» می‌شناساند:

[پس از پایان مأموریت اشرف پهلوی و خروج او از ایران،] دومین فرستاده در هیئت اسدالله رشیدیان، عامل اصلی ایتلیجنس سرویس در ایران، وارد صحنه شد. طبق نقشه، وظیفه اولیه اسدالله رشیدیان در رابطه با شاه، متقاعد کردن فرمانروا بود

189. بنگرید به: کریمت روزولت، کودتا در کودتا، ترجمه علی اسلامی، تهران: چاپخش، بی تا، صص ۱۶۷-۱۶۹.

که رشیدیان سخنگوی رسمی دولت بریتانیاست. در اجرای نقشه، شاه باید یک عبارت کلیدی برمی‌گزید که بعداً برنامه فارسی بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا [بی.بی.سی.] در تاریخ معین آن را تکرار می‌کرد. دربی‌شایر در لندن ترتیبات لازم را داد تا این عبارت به بی.بی.سی. داده شود. در ۳۰ و مجدداً در ۳۱ ژوئیه شاه با اسدالله رشیدیان دیدار کرد. او پیام را شنیده بود ولی خواستار فرصت شد تا درباره اوضاع بیندیشد. بهر حال، اسدالله توانست شاه را برای دیدار با فرستاده آمریکایی، ژنرال شوارتسکف، آماده کند و بر این امر تأکید ورزد که این فرستاده نیز پیام را تکرار خواهد کرد و به این ترتیب در مورد همکاری نزدیک پادشاهی متحده بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در انجام این کار تضمین بیشتری خواهد داد.

... در اوّل اوت، دو روز پس از این که پرنسس اشرف ایران را ترک کرد و شاه پیام بی.بی.سی. را شنید که او را متقاعد می‌ساخت اسدالله رشیدیان سخنگوی رسمی دولت پادشاهی متحده بریتانیاست، شوارتسکف با شاه دیداری طولانی داشت. شاه که نگران استراق سمع به وسیله میکروفون مخفی بود، ژنرال را به سالن رقص بزرگی برد، میز کوچکی را درست در وسط سالن قرار داد و هر دو در کنار آن نشستند... بعد از این دیدار، ملاقات‌های متعدد دیگری انجام شد. بعضی از این ملاقات‌ها میان شاه و روزولت بود و بعضی میان شاه و رشیدیان. در این نشست‌ها برای از میان بردن تزلزل و بی‌تصمیمی ریشه‌دار شاه فشار شدیدی بر او وارد شد.

گفتیم که اسدالله رشیدیان به‌عنوان یک شخصیت متظاهر و جنجالی و شیاد چهره‌ای کاملاً شناخته‌شده داشت. رشیدیان در قواره‌ای نبود که شاه در چنان موقعیت حساسی به او اعتماد کند و وی را به‌عنوان "نماینده رسمی دولت بریتانیا" به رسمیت شناسد. اسدالله رشیدیان عضو سرویس اطلاعاتی بریتانیا نبود بلکه تنها یک عامل بومی به‌شمار می‌رفت. او نمی‌توانست از سوی دولت بریتانیا عهده‌دار این مأموریت رسمی و بسیار مهم شود و در برابر شاه به‌عنوان مقامی هم‌تراز با کرمیت روزولت ظاهر گردد. به‌علاوه، در این زمان اسدالله رشیدیان در زیر ذره‌بین دستگاه اطلاعاتی و امنیتی دولت مصدق و، احتمالاً سازمان اطلاعاتی حزب توده و شبکه‌های مخفی اتحاد شوروی در ایران، قرار داشت. به‌دلایل فوق، اعزام رشیدیان به این مأموریت را باید یک حماقت صرف دانست. قطعاً هدایت‌کنندگان عملیات کودتا تا بدین حد ناشی و آماتور و بیگانه با روانشناسی ایرانیان و فضای سیاسی ایران نبودند.

چه کسی می‌توانست عهده‌دار این مأموریت مهم شود؟ طبق اسنادی که معرفی شد، کسی که از جایگاهی متناسب با این مأموریت برخوردار بود سرهنگ دوّم شاپور

ریپورتر است. در اسناد فوق دیدیم که شاپور از سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ افسر رابط دارای استوارنامه دائم از سوی سرویس متبوع خود با شخص شاه بود و در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بدون ایجاد کمترین سوءظن و در گمنامی کامل به‌عنوان معلم زبان انگلیسی ملکه ثریا به دربار رفت و آمد داشت و از اعتماد فراوان شاه برخوردار بود. سرویس اطلاعاتی بریتانیا چرا نباید در این مأموریت از او استفاده کند و فردی چون اسدالله رشیدیان را به میدان کشد؟

برای روشن‌تر شدن مسئله، مطالب مندرج در تاریخچه ویلبر را دربارهٔ نقش «اسدالله رشیدیان» از ۸ تا ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ بازخوانی می‌کنیم:

در ۸ مرداد ۱۳۳۲/۳۰ ژوئیه ۱۹۵۳ «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] با شاه دیدار کرد و اعلام رمز از سوی بی. بی. سی. را به اطلاع او رسانید. شاه پس از شنیدن رمز و اطمینان یافتن از حمایت دولت بریتانیا از کودتا، به پیشنهاد «رشیدیان» [شاپور ریپورتر]، ملاقات با شوارتسکف را پذیرفت. شوارتسکف در روز شنبه ۱۰ مرداد/اوّل اوت با شاه ملاقات کرد و «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] در نیمه شب شنبه ملاقات پنهانی کرمیت روزولت با شاه را ترتیب داد.<sup>190</sup>

در ۱۱ مرداد/۲ اوت «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] جزئیات رفتار شاه در عملیات کودتا را به او اطلاع داد. او به مقامات سیا گزارش داد که شاه موافقت کرده مصدق را عزل و زاهدی را هم به‌عنوان نخست‌وزیر و هم به‌عنوان جانشین فرمانده کل قوا منصوب کند.

در ۱۲ مرداد/۳ اوت روزولت بار دیگر با واسطه «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] با شاه ملاقات کرد. شاه خواست که از آیزنهاور تضمینی دال بر تأیید اقدام او در خلع مصدق دریافت کند.

در ۱۳ مرداد/۴ اوت آیزنهاور در اجلاس فرمانداران در سیاتل سخن گفت و اعلام کرد که ایالات متحده بیکار نخواهد نشست تا ناظر سقوط ایران به پشت‌پرده آهنین باشد. روزولت، در ملاقات مجدد با شاه، از این گفته آیزنهاور استفاده کرد و به شاه گفت که آیزنهاور اعتماد بیشتر به مصدق را غیرمفید می‌داند و سخن فوق برای راضی

190. اسدالله و سیف‌الله رشیدیان در کتاب روزولت با اسامی مستعار «نوسی» و «کافرون» («پسر خندان» و «موسیقی‌دان دیوانه») معرفی شده‌اند. به‌نوشته روزولت، ملاقات او با شاه را «نوسی» (اسدالله رشیدیان) ترتیب داد.

کردن شاه بوده است. در پایان، شاه گفت که وی مجدداً در این باره با «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] مذاکره خواهد کرد.

در ۱۶ مرداد/ ۷ اوت بار دیگر «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] با شاه ملاقات کرد و شاه پذیرفت که عملیات در شب ۱۰ یا ۱۱ اوت انجام شود.

در ۱۷ مرداد/ ۸ اوت روزولت مجدداً با شاه ملاقات کرد و علیه روحیه بی‌تصمیمی لجوجانه او جنگید و آن را تا آنجا درهم شکست که شاه پذیرفت به‌طور شفاهی افسران منتخب ارتش را تشویق کند که در عملیات شرکت نمایند.

در ۱۸ مرداد/ ۹ اوت نوبت به مبارزه «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] با شاه رسید. او گزارش داد که شاه در ۱۲ اوت به رامسر خواهد رفت و تا قبل از این سفر باید با زاهدی و افسران اصلی شرکت‌کننده در عملیات ملاقات کند و به‌طور شفاهی انتخاب زاهدی به‌عنوان رئیس جدید دولت را اعلام نماید.

در ۱۹ مرداد/ ۱۰ اوت سرهنگ حسن اخوی با شاه دیدار کرد و اسامی افسران ارتش را که پس از دریافت فرمان از شاه آماده اقدام هستند اعلام نمود. شاه مجدداً تأکید کرد که وی طرح را می‌پذیرد ولی هیچ کاغذی را امضا نخواهد کرد. اخوی به این تصمیم اعتراض کرد و شاه مجدداً برای بحث درباره این موضوع بسیار مهم به دنبال «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] فرستاد. «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] پیامی از روزولت را به‌همراه آورد. روزولت گفته بود اگر شاه در ظرف چند روز تصمیم نگیرد وی با نفرت تمام ایران را ترک خواهد کرد. در پایان این دیدار شاه گفت که اوراق را امضا خواهد کرد، زاهدی را خواهد دید و سپس به رامسر خواهد رفت.<sup>191</sup>

در ۲۰ مرداد/ ۱۱ اوت شاه با زاهدی ملاقات کرد و عازم رامسر شد ولی اوراق، برخلاف قولی که به «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] داده بود، برای امضاء آماده نبود. شاه

191. ملاقات فوق‌بیانگر نقش مهم سرهنگ حسن اخوی در کودتاست. سال‌ها پیش ارتشبد حسین فردوست اخوی را «طراح کودتا» خواند و چنین نوشت: «در واقع، کودتا به‌دلیل تشکیلات وسیع و منظم و طراحی‌شده به‌وسیله سرلشکر اخوی موفق شد. او در حین اجرای طرح خود را به بیماری زد و در بیمارستان شماره ۲ ارتش بستری شد و ناله کرد برای این که در صورت شکست کودتا را به او نسبت ندهند... این اخوی بود که کودتای ۲۸ مرداد را طراحی کرد بدون آن که تابع زاهدی باشد و یا از او دستور گرفته باشد. او طراح فوق‌العاده‌ای بود. طرح او دقیقاً اجرا شد و به موفقیت زاهدی منجر گشت که تصور می‌کرد موفقیت کودتا به خاطر اوست.» فردوست، حسن اخوی را وابسته به سرویس اطلاعاتی بریتانیا و «مغز متفکر گروه ارفع» می‌دانست. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، صص ۱۷۶-۱۸۰. برای آشنایی با زندگینامه اخوی بنگرید به: همان مأخذ، ج ۲، صص ۴۳۴-۴۳۶)

قول داد به محض این که اوراق برای او به رامسر فرستاده شود آن‌ها را امضاء خواهد کرد. روزولت و «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] پس از مذاکره به تصمیمی نزدیک به پیش‌نویس اصلی طرح تی‌پی‌آجاکس در لندن رسیدند و تصمیم گرفتند که دو فرمان تهیه شود؛ در یکی مصدق خلع و در دیگری زاهدی به‌عنوان نخست‌وزیر منصوب گردد. «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] و ... [اسدالله علم؟] که یکی از مأموران کارکننده بریتانیا بود،<sup>192</sup> اسناد را تهیه کردند.

این بازخوانی با وضوح تمام نشان می‌دهد که «اسدالله رشیدیان» مندرج در تاریخچه ویلبر در موارد فوق نمی‌تواند کس دیگری به‌جز شاپور ریپورتر باشد؛ آن مأمور بلندپایه ام. آی. ۶ که تمامی دیدارهای پنهان شاه با روزولت را ترتیب داد و در ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ به‌همراه روزولت دربارهٔ سرنوشت نهایی عملیات تصمیم گرفت. آیا به‌راستی اسدالله رشیدیان واقعی در چنین مقام و موقعیتی جای داشت؟ پاسخ قطعاً منفی است.

### «برادران بوسکو» و عوامل انحصاری سیا در ایران

در منابع آمریکایی منتشر شده دربارهٔ کودتا به‌طور مکرر از دو مأمور اصلی سیا در ایران نام برده شده که به‌طور اختصاصی برای آمریکاییان کار می‌کردند و هویت آنان برای انگلیسی‌ها ناشناخته بود. کرمیت روزولت در خاطرات خود این افراد را به‌عنوان دو برادر می‌شناساند و از ایشان با نام مستعار «برادران بوسکو» یاد می‌کند. در مقاله مارک گازیوروسکی این دو مأمور اصلی سیا در ایران با اسامی «ترن» و «سیلی» معرفی شده‌اند. و سرانجام در تاریخچه ویلبر، چنانکه سایت کریپتوم پس از «کشف» اسامی سیاه شده می‌شناساند، این دو «جلیلی» و «کیوانی» نام گرفته‌اند. در وهله نخست به‌نظر می‌رسد که «ترن» و «سیلی» همان «برادران بوسکو» هستند که سرانجام در تاریخچه ویلبر به «جلیلی» و «کیوانی» تبدیل شده‌اند. فؤاد روحانی

192. در سند نیویورک تایمز نام فرد دیگری که به‌همراه «رشیدیان» [شاپور ریپورتر] فرامین خلع مصدق و انتصاب زاهدی را تهیه کرد و سمت او در دربار سیاه شده است. سایت کریپتوم این فرد را «سلیمان بهبودی» و سمت او را «رئیس کاخ‌های شاه» یا «رئیس بیوتات شاه» معرفی کرده است. در این زمان سلیمان بهبودی رئیس تشریفات و رحیم هیراد رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی و اسدالله علم رئیس اداره املاک و مستغلات دربار بودند. با توجه به رابطه بسیار نزدیک دوستانه اسدالله علم با محمدرضا پهلوی و شاپور ریپورتر این فرد می‌تواند علم باشد.

چنین تلقی دارد و به سادگی "برادران بوسکو" را با "ترن" و "سیلی" (گردانندگان شبکه بدامن) انطباق می‌دهد.<sup>193</sup>

شناخت هویت واقعی "برادران بوسکو" چندان دشوار نیست. مشخصاتی که روزولت از "برادران بوسکو" به دست می‌دهد (برادر بزرگ‌تر حقوق‌دان<sup>194</sup> بود و کوچک‌تر روزنامه‌نگار)<sup>195</sup> با جمشید و اسفندیار بزرگمهر انطباق دارد.<sup>196</sup> جمشید بزرگمهر (برادر بزرگ‌تر) فارغ‌التحصیل حقوق از دانشگاه تهران بود و در زمان مصدق در سازمان برنامه کار می‌کرد. اسفندیار بزرگمهر (برادر کوچک‌تر) روزنامه‌نگار بود. او کار خود را در سال ۱۳۱۹ به عنوان مترجم زبان انگلیسی در روزنامه *اطلاعات* آغاز کرد و در دوران نهضت ملی و دولت مصدق با مطبوعات رابطه گسترده داشت. جمشید ورزشکار، پرخاشگر و بزنبهادر بود و اسفندیار هوچی و هتاک. هر دو برادر به شدت اهل زدوبند و سودجویی از طرق سیاسی بودند و به دلالتی و کارچاق‌کنی اشتغال داشتند. اسفندیار بزرگمهر، به پاس خدمات بزرگی که در جریان کودتا انجام داد، در ۲۹

193. فؤاد روحانی، *زندگی سیاسی مصدق*، تهران: زوار، ۱۳۸۱، صص ۳۴۰-۳۴۱.

194. در ترجمه فارسی lawyer (حقوق‌دان) به «وکیل دعاوی» ترجمه شده که نادرست است. هر حقوق‌دانی وکیل دعاوی نیست.

195. روزولت، همان مأخذ، ص ۸۵.

196. جمشید و اسفندیار بزرگمهر برادران دیگری نیز داشتند. برادر ارشد منوچهر بزرگمهر است. او تحصیلات خود را در دانشگاه بیرمنگام انگلستان در رشته حقوق به پایان برد. منوچهر بزرگمهر پیش از کودتا رئیس اداره حقوقی شرکت نفت بود و پس از کودتا در رأس اداره حقوقی کنسرسیوم در ایران قرار گرفت. او به عنوان یکی از مترجمین برجسته آثار فلسفی شهرت دارد. برادر دیگر، بهمن بزرگمهر است که در سال ۱۹۶۹ مدیرکل روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران شد. دکتر محمدعلی موحد می‌نویسد: «منوچهر بزرگمهر که مشاور حقوقی شرکت نفت بود پیشنهاد کرد که مرا نزد خود به اداره حقوقی ببرد. بزرگمهر بعدها که از شرکت نفت بازنشسته شد به دانشگاه رفت و او را باید پیشگام ارائه و معرفی فلسفه تحقیقی انگلستان در ایران به‌شمار آورد... اما بزرگمهر پیش از رفتن به دانشگاه هم اهل قلم بود. من پیش از آن که به آبادان پیام مباحثات او را با کسروی در روزنامه *پند خوانده* بودم و با شخص او در آبادان آشنا شدم. تا آن زمان که مجله هفتگی شرکت نفت انتشار می‌یافت، بزرگمهر مقاله‌هایی در آن با امضاء مستعار "مرشد" می‌نوشت... کسانی که بزرگمهر را از نزدیک می‌شناختند می‌دانند که او مردی به‌غایت پاکدل و خوش‌طینت ولی از نظر اداری تندخو و بدمنصب بود و کار کردن با او آسان نبود...» (محمدعلی موحد، *خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران*، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۰) سرهنگ جلیل بزرگمهر با برادران فوق نسبتی ندارد.

مرداد ۱۳۳۲ (یک روز پس از کودتا) به‌عنوان معاون نخست‌وزیر و رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات دولت زاهدی منصوب شد و مدتی بعد جمشید ریاست باشگاه شاهنشاهی<sup>۱۹۷</sup> را به‌دست گرفت. در سال‌های بعد، جمشید به کسب و کار خود مشغول بود ولی اسفندیار ارتباطات فعال خویش را با سیا حفظ کرد. او از اوائل سال ۱۳۳۶ در طرح کودتای نافرجام سرلشگر محمدولی قرنی، رئیس رکن دوم ستاد ارتش، شرکت کرد و ارتباطات قرنی را با گراتیان یاتسوویچ، رئیس ایستگاه سیا در تهران، و معاون او، لاوت، تأمین نمود. قرار بود در دولت قرنی، بزرگمهر در مقام معاون نخست‌وزیر و رئیس اداره کل تبلیغات منصوب شود. بزرگمهر در ۱۱ بهمن ۱۳۳۶ از سوی قرنی برای ملاقات با راونتری، معاون وزارت خارجه آمریکا، به آتن رفت و در زمان بازگشت به تهران (۲۰ بهمن) یا کمی بعد<sup>۱۹۸</sup> دستگیر شد.<sup>۱۹۹</sup>

اسفندیار بزرگمهر در جریان کودتای قرنی بازی دوگانه‌ای در پیش گرفت و با سوءاستفاده از اعتماد فراوان قرنی به خود به‌عنوان عامل نفوذی ام. آی. ۶ و دربار عمل کرد.<sup>۲۰۰</sup> او پاداش این خدمت را گرفت و اردشیر زاهدی و پرویز خوانساری، دوست

۱۹۷. باشگاه انقلاب کنونی.

۱۹۸. در اسناد موجود در پرونده محمدولی قرنی در ساواک زمان و نحوه بازداشت اسفندیار بزرگمهر پس از بازگشت از آتن روشن نیست.

۱۹۹. دربارهٔ کودتای قرنی بنگرید به: [عبدالله شهبازی]، «سرلشگر محمدولی قرنی»، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۴۷۹-۴۸۴؛ مارک گازیوروسکی، ماجرای کودتای سرلشگر قرنی، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران: رسا، ۱۳۷۳.

به‌نوشته گازیوروسکی، اسفندیار بزرگمهر و یک مقام عالی‌رتبه ساواک (گازیوروسکی نام نمی‌برد ولی باید سرتیپ حسن علوی کیا باشد) در گفتگوی خصوصی با او تأکید کردند که «قرنی و شاپور ریپورتر از هم نفرت داشتند و در نتیجه ریپورتر شاه را از فعالیت منفی قرنی آگاه کرد.» (همان مأخذ، ص ۸۰)

۲۰۰. در میان سایر دوستان قرنی، پرویز خوانساری و سید محمد باقر حجازی نیز عملکرد دوگانه داشتند. حجازی از بهمن ۱۳۳۶ با ساواک ارتباط داشت و اطلاعات خود را در اختیار سرتیپ حسن علوی کیا قرار می‌داد. در گزارش علوی کیا به شاه (به کلی سری، مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۳۶) چنین آمده است: «سرلشکر قرنی با بولینگ [وابسته سیاسی سفارت آمریکا] در سفارت آمریکا مرتب تماس دارد و اغلب دعوت‌هایی به چای در منزل یکدیگر می‌نمایند... تعدادی افسران رکن دوم که آقای حجازی اسامی آن‌ها را نمی‌داند در جریان می‌باشند و در بعضی از ملاقات‌ها هم شرکت کرده‌اند. آمریکایی‌ها عقیده‌مند می‌باشند که قرنی نرمش دارد و می‌تواند مطابق سلیقه آن‌ها رفتار کند به‌عکس سرلشکر بختیار که خشونت دارد. انگلیسی‌ها به‌عکس آمریکایی‌ها به سرلشکر قرنی عقیده چندانی ندارند.



قدیمی بزرگمهر، زندگی مرفهی را برایش در ژنو ترتیب دادند. در سال‌های پس از انقلاب، اسفندیار بزرگمهر مدتی از طریق تهدید و باج‌گیری از ایرانیان ثروتمندی که اموال یا زندگی‌شان از سوی دادگاه انقلاب در معرض خطر بود ارتزاق می‌کرد. او در اواخر عمر از نظر مالی در وضع وخیمی قرار گرفت، آپارتمان مجلل خود را در ژنو فروخت و در اواخر دهه ۱۳۶۰ در لندن درگذشت. جمشید بزرگمهر زنده و ساکن ایالات متحده آمریکا است.

عوامل ایرانی "اختصاصی" و "انحصاری" سیا، که کرمیت روزولت و دونالد ویلبر درباره آنان لاف می‌زنند و از اهمیت جایگاه و نقش ایشان در کودتا سخن می‌گویند، برای مورخان ایرانی نمی‌توانند ناشناخته باشند. کسانی چون اسفندیار بزرگمهر، حسن ارسنجانی و احمد آرامش<sup>201</sup> از سال‌های ۱۳۲۰ با سرویس اطلاعاتی آمریکا ارتباط داشتند. آنان در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۳۲ در پیرامون رؤسای ایستگاه سیا در تهران، جرال دوهر،<sup>202</sup> راجر گویران<sup>203</sup> و سپس جو گودوین<sup>204</sup> گرد آمدند و در پیشبرد طرح‌های

←

سرلشکر قرنی چند مرتبه با کارلیس سفارت آمریکا (دبیر یکم) ملاقات کرده است. آقای حجازی اظهار اطلاع می‌نماید هنگامی که مستر دالس در تهران بود تعداد زیادی نامه به سفارت آمریکا (در حدود ۵۰۰ نامه) واصل شده و مستر دالس آقای راوتتری را مأمور مطالعه اوضاع ایران نموده‌اند... در پایان مذاکرات به آقای حجازی توصیه شد که در این مورد با کسی صحبت ننمایند تا مجدداً با هم مذاکره کنیم. (پرونده محمدولی قرنی در ساواک)

201. در این میان آرامش شخصیت مستقل خود را داشت. او به این دلیل قربانی شد و به‌وسیله ساواک به قتل رسید.

202. Gerald Doohar

203. Roger Goiran

204. Joseph C. Goodwin

مأموریت پنج ساله گویران در ۱۱ مرداد ۱۳۳۲ / ۲ اوت ۱۹۵۳ به پایان رسید و او اندکی پیش از کودتا ایران را ترک کرد. از این زمان جوزف (جو) گودوین ریاست ایستگاه سیا در تهران را به‌دست گرفت. گودوین در زمان بحران آذربایجان مدتی به‌عنوان خبرنگار آسوشیتدپرس در ایران حضور داشت و در هتل ریتس (میدان فردوسی، نبش فیشرآباد و شاهرضا) ساکن بود. گازیوروسکی در مقاله خود درباره کودتا (زیرنویس ۵)، به‌نقل از مأموران و عوامل سابق سیا که منابع او در تدوین مقاله فوق بوده‌اند، ادعا می‌کند که علت خروج گویران از ایران مخالفت او با عملیات کودتا بود هر چند وی به تدارک آن یاری رسانید. او در جای دیگر می‌نویسد: رئیس وقت ایستگاه سیا در تهران

←

سرویس اطلاعاتی آمریکا ایفای نقش کردند. همینان بودند که به صعود رزم‌آرا یاری رسانیدند؛ نظامی که به‌عنوان رقیب شاه و آلترناتیو ایالات متحده برای ایجاد یک حکومت نظامی مقتدر و باثبات در ایران شناخته می‌شد. و بعدها، همینان بودند که در پیوند با گراتیان یاتسوویچ به‌رغم خواست شاه به صعود علی‌امینی کمک کردند. برخی از این افراد تشنگان قدرتی بودند که برای تحقق امیال خود کژترین راه را برگزیدند. آنان، شاید به تأثیر از بدآموزی‌های نخستین آموزگارشان، جرال دوه‌ر،<sup>205</sup> دچار توهمات شدید "ضدانگلیسی" شدند و گمان بردند که میان ایالات متحده و بریتانیا خصومت ژرفی وجود دارد که از آن می‌توان سودهای کلان برد؛<sup>206</sup> و به این دلیل نیز از صحنه سیاست ایران حذف شدند.

در واقع، در سال‌های اولیه پس از جنگ دوّم جهانی، سیا در ایران از شبکه اختصاصی کم‌اهمیتی برخوردار بود که نمی‌توانست نقش چشمگیری در تحولات داخلی ایران ایفا کند. آن عاملی که اقتدار سیا را در ایران سبب شد، نه این شبکه اختصاصی بلکه شبکه‌هایی بود که از سوی ام. آی. ۶ در اختیار آمریکایی‌ها قرار گرفت و در چارچوب عملیات مشترک دو سرویس آغاز به کار کرد.<sup>207</sup>

←

(گویران)، با طرح کودتا مخالف بود و آن را «حمایت ایالات متحده از استعمار انگلیسی - فرانسوی» می‌دانست.

205. دوه‌ر را یک آمریکایی ایرلندی تبار توصیف کرده‌اند که نسبت به انگلیسی‌ها خصومت و بدبینی ابراز می‌داشت. جو گودوین نیز، چنانکه دیدیم، دیدگاه‌های مشابهی را ابراز می‌کرد.

206. برای نمونه، تمدن‌الملک سجادی، که در ۲۹ بهمن ۱۳۳۶ / ۱۸ فوریه ۱۹۵۸ طی نامه رسمی سفارت بریتانیا به ساواک معرفی شد تا درباره‌ی دانسته‌های خود از کودتای قرنی شهادت دهد، در حضور سرلشگر تیمور بختیار و سپهبد عبدالله هدایت چنین گفت: «به‌نظر من قرنی سابقه‌مندی با ارسنجانی داشته است. در یکی از ملاقات‌ها ارسنجانی بود و من هم بودم و کارلیس [دبیر اول سفارت انگلیس] نبود. روز بعد کارلیس بود و قرنی و من و ارسنجانی. من ابراز علاقه کردم که میل دارم ارسنجانی را ببینم. ایشان دعوت کرد به ناهار و برای اولین مرتبه ایشان را [به‌طور خصوصی] ملاقات کردم. ارسنجانی حمله به انگلیس کرد و گفت ول کن نیستند. هنوز هم مستر رید به وزارت کار می‌رود... ارسنجانی خیلی تند حرف زد و کارلیس خیلی ملایم گفت که انگلیسی‌ها دخالت نمی‌کنند و ما دوست ایران هستیم و علاقمند به ترقی ایران هستیم و دخالت ما باعث سوءاستفاده روس‌ها می‌شود.» (پرونده قرنی در ساواک)

207. حتی اسفندیار بزرگمهر نیز در آغاز به سرویس اطلاعاتی انگلیس مربوط بود. او پس از شهریور ۱۳۲۰ به‌همراه حسن عرب (مالک بعدی کاباره‌های خرمشهر و آبادان) و یک کارمند سفارت انگلیس

←

## سر شاپور ریپورتر و شبکه بدامن

شبکه بدامن<sup>208</sup> را نخستین بار مارک گازیوروسکی، استاد دانشگاه دولتی لویزیانا و عضو هیئت تحریریه ایران در "آرشیو امنیت ملی"، در سال ۱۹۸۷، در مقاله خود دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، معرفی کرد.<sup>209</sup> گازیوروسکی، علاوه بر مصاحبه با کارمندان سیا- که دست‌اندرکار کودتا بودند، مقاله خود را بر منابعی ناشناخته مبتنی کرده که در دسترس عموم نیست. امروزه، با علنی شدن تاریخچه ویلبر، می‌دانیم که این بولتن از منابع اصلی مورد استفاده گازیوروسکی بوده است. معهدا، در تاریخچه ویلبر نامی از شبکه بدامن و دو گرداننده آن، "ترن"<sup>210</sup> و "سیلی"<sup>211</sup>، در میان نیست. بنابراین، هنوز باید در انتظار انتشار سایر اسنادی باشیم که گازیوروسکی مورد استفاده قرار داده است. ابتدا شبکه بدامن را، آنگونه که گازیوروسکی بیان داشته، معرفی می‌کنیم:

عملیات بدامن از سال ۱۹۴۸ «برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده در ایران» آغاز شد. بدامن یک برنامه فعالیت سیاسی و تبلیغاتی بود که به وسیله شبکه‌ای هدایت می‌شد که در رأس آن دو ایرانی جای داشتند. این دو با اسامی مستعار "ترن" و "سیلی" شناخته می‌شوند. عملیات "بدامن" ظاهراً بودجه‌ای معادل یک میلیون دلار در سال در اختیار داشت.

بخش تبلیغاتی عملیات بدامن شامل درج مقالات و کاریکاتورهای ضد کمونیستی در روزنامه‌های ایران و تهیه و توزیع کتب و جزوات علیه اتحاد شوروی و حزب توده

←

به نام ناوار مأمور شناسایی هواداران آلمان و معرفی آنها به ارتش بریتانیا یا پلیس ایران بود. این گروه سه نفره در مواردی خود نیز افراد مشکوک به هواداری آلمان را دستگیر می‌کردند.

208. BEDAMN

209. Mark J. Gasiorowski, "The 1953 Coup D'etat in Iran", *Journal of Middle East Study*, No. 19 (1987).

ترجمه فارسی این مقاله با مشخصات زیر انتشار یافته است: مارک ج. گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران: انتشار، ۱۳۶۷. در بررسی حاضر از متن انگلیسی این مقاله استفاده کرده‌ام که به صورت فایل DOC از اینترنت اخذ شده و لذا از ارجاع به شماره صفحات خودداری می‌کنم.

210. Nerren

211. Cilley

و پخش شایعات در این زمینه و اقدامات مشابه بود. یکی از اقدامات مهم بدامن در این عرصه، جعل زندگینامه ابوالقاسم لاهوتی، شاعر ایرانی مقیم اتحاد شوروی، است که گازیوروسکی از او به عنوان «عضو حزب توده» نام می‌برد.<sup>212</sup> یکی از مأموران سیا در مصاحبه با گازیوروسکی هزینه اجرای این طرح را یک میلیون دلار ذکر کرده است. (این رقم بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.)

بخش سیاسی عملیات بدامن حملات مستقیم به متحدان شوروی در ایران و «عملیات سیاه»<sup>213</sup> را در بر می‌گرفت. هدف از «عملیات سیاه» تحریک ایرانیان علیه حزب توده بود. «حمله به متحدان شوروی» شامل اقداماتی چون اجیر کردن دسته‌های اوباش خیابانی برای برهم زدن گردهمایی‌های حزب توده می‌شد و تغذیه مالی سازمان‌های افراطی ضد کمونیست مانند سومکا و پان‌ایران‌ست که در خیابان‌های تهران به‌طور منظم به نبرد با هواداران حزب توده مشغول بودند. «عملیات سیاه» نفوذ عناصر پرووکاتور (تحریک‌کننده)<sup>214</sup> به درون صفوف حزب توده را نیز در بر می‌گرفت. این افراد توده‌ای‌ها را به اقدامات افراطی و قانون‌شکنانه تشویق می‌کردند. شاخه سیاسی بدامن حمله به مساجد و شخصیت‌های اجتماعی را به نام حزب توده سازمان می‌داد. یکی از اقدامات معروف عوامل نفوذی بدامن در صفوف حزب توده، که گازیوروسکی ایشان را «توده‌ای‌های بدلی» می‌خواند، آشوب تابستان ۱۹۵۱ (۲۳ تیر ۱۳۳۰) علیه سفر هیئت هریمن به ایران بود که منجر به قتل چند نفر و بدنامی حزب توده شد. کریمت

212. لاهوتی در زمان تأسیس حزب توده در اتحاد شوروی به سر می‌برد و هیچگاه عضو این حزب نشد. او در سال ۱۳۳۶ ش. در هفتاد سالگی در مسکو درگذشت. ابراهیم فخرایی درباره‌ی خاطرات جعلی لاهوتی می‌نویسد: «در این حیص و بیص [پس از ترور شاه و توقیف مطبوعات در سال ۱۳۲۷] جزوه‌ای در طهران نشر یافت در ۱۳۵ صفحه به نام شرح زندگانی من به قلم ابوالقاسم لاهوتی. در جزوه مزبور دیده شد از من به عنوان عضو مرکزی حزب کمونیست نام برده شده است. ندانستم هدف نویسنده یا نویسندگان از این معرفی دروغ چه بوده... تا آن که آقای رحیم رضازاده ملک در جزوه‌ای که به نام نقد و تحقیق، که در آن به انتقاد از کتاب حیدرعمو اوغلی جواب داده بود، صریحاً نوشت که جزوه مزبور مجعول می‌باشد.» (ابراهیم فخرایی، «نمادی از یک زیست»، رضا رضازاده لنگرودی [به کوشش]، یادگارنامه فخرایی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۷۷) برای آشنایی با واپسین سال‌های زندگی لاهوتی بنگرید به: احسان طبری، کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶، صص ۹۷-۹۹.

213. Black Operations

214. provocateurs

روزولت در مصاحبه با گازیوروسکی گفته است که این عملیات را "ترن" و "سیلی"، بدون تصویب سیا، انجام دادند.

شبکه بدامن به تضعیف جبهه ملی ایران نیز اشتغال داشت و برای جدا کردن آیت‌الله کاشانی و پیروانش از جبهه ملی اقداماتی انجام داد. این فعالیت‌ها از طریق تبلیغات و غالباً تبلیغات کاملاً عامیانه صورت می‌گرفت. در این تبلیغات مصدق به‌عنوان یک شخص فاسد و بی‌اخلاق معرفی می‌شد که از کاشانی سوءاستفاده می‌کند. تلاش‌هایی انجام شد تا احزاب زحمتکشان و پان‌ایرانیست علیه مصدق موضع‌گیری کنند و در این سازمان‌ها تحریکاتی برای ایجاد انشعاب صورت گرفت.

طرح کودتا در فوریه ۱۹۵۳/ بهمن - اسفند ۱۳۳۱ در ملاقات مقامات بلندپایه سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده تنظیم و در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳/ ۴ تیر ۱۳۳۲ به‌طور نهایی به تصویب دولت آمریکا رسید. در این طرح مقرر شد که «مکانات شبکه بدامن در زمینه تبلیغات و عملیات سیاسی بلافاصله علیه مصدق به‌کار گرفته شود.» از این زمان، ایالات متحده از طریق شبکه بدامن به‌طور گسترده در جهت تضعیف مصدق تلاش می‌کرد. دست‌اندرکاران سیا این اقدامات را به‌عنوان «یک برنامه هماهنگ ثبات‌زدایی» و «یک تلاش با تمام قدرت» توصیف می‌کنند. در اواخر بهمن و اوائل اسفند ۱۳۳۱ به‌ناگاه انتشار شش روزنامه جدید ضدمصدقی در تهران آغاز شد. کارمندان سفارت آمریکا در تهران، که از فعالیت‌های سیا بی‌خبر بودند، در گزارش ۳ مارس ۱۹۵۳/ ۱۲ اسفند ۱۳۳۱ به وزارت خارجه در واشنگتن منابع مالی این روزنامه‌ها را مشکوک خواندند.

شبکه بدامن در عملیات کودتا شرکت فعال داشت و از جمله در ۱۶ اوت ۱۹۵۳/ ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ "ترن" و "سیلی" تصویر فرامین شاه دال بر خلع مصدق و انتصاب زاهدی را توزیع کردند. در عصر این روز، "ترن" و "سیلی" جمعیت بزرگی را اجیر کردند و در روز ۱۷ اوت/ ۲۶ مرداد آنان را به خیابان‌های مرکزی تهران ریختند. آن‌ها شعارهای حزب توده را فریاد می‌زدند و آرم‌هایی در طرد شاه حمل می‌کردند. این جمعیت "توده‌ای بدلی"، که در عصر روز قبل - در ازای ۵۰ هزار دلاری که یک افسر سیا به "ترن" و "سیلی" پرداخت - اجیر شده بود، باید وحشت از سلطه حزب توده و حمایت از زاهدی را برمی‌انگیخت. اعضای واقعی حزب توده نیز به‌سرعت به جمعیت پیوستند. جمعیت مرکب از توده‌ای‌های بدلی و واقعی به مقبره رضا شاه حمله کردند و در خیابان‌های تهران مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند. این تظاهرات تا روز بعد ادامه یافت و منجر به آن شد که هندرسون از مصدق متوقف کردن آشوب را به‌وسیله نیروی پلیس خواستار شود. بدینسان، مصدق، به‌درخواست هندرسون،

تصمیمی گرفت که سرنوشتش را رقم زد. حزب توده نیز دستور داد که کادرهایش از خیابان‌ها خارج شوند. گازیوروسکی، در پایان، نقش "ترن" و "سیلی" و "رشیدیان‌ها" را در کودتا بسیار مهم می‌داند و می‌افزاید همینان بودند که فعالیت‌های ضد مصدق را در دوران پیش از کودتا هدایت می‌کردند.

اوراقی که از مجموعه اسناد شخصی سر شاپور ریپورتر به دست دادیم، انطباق زمان بازگشت شاپور از مأموریت هنگ‌کنگ به ایران و آغاز عملیات بدامن را نشان می‌دهد. این بازگشت نامنتظر از مأموریت خاوردور، که شگفتی آقای دورو را برانگیخت، و اقامت طولانی پس از آن در ایران برای مأموریتی بزرگ بوده که شرح آن در سایر اسناد شاپور بیان شده است. در چارچوب همین مأموریت است که شاپور از سال ۱۹۵۱، به‌عنوان رابط ام. آی. ۶ و سیا در سفارت آمریکا در تهران به کار پرداخت. نقش شاپور به‌عنوان فرمانده داخلی عملیات کودتا، و به‌عبارت دیگر مسئول شبکه‌های بومی فعال در کودتا، در اسناد فوق بیان شده است.

عملیات بدامن ابعاد ناشناخته پیوندی را فاش می‌کند که به دلیل تنگدستی دولت بریتانیا در سال‌های پس از جنگ بر بنیاد شبکه گسترده بومی ام. آی. ۶ در ایران و امکانات مالی غنی سیا شکل گرفت.<sup>215</sup>

در مقاله گازیوروسکی دو مورد مندرج است که می‌تواند ما را به شناخت گرداننده اصلی یا دو گرداننده شبکه بدامن نزدیک‌کند. گازیوروسکی در زیرنویس شماره ۴۶ مقاله خود دربارهٔ انشعاب در پان‌ایرانیست‌ها به سند مورخ ۶ فوریه ۱۹۵۲ ارجاع می‌دهد<sup>216</sup> و می‌افزاید: در سند اخیر به <یک شخصیت مرموز دارای قدرت بالای فکری><sup>217</sup> اشاره شده که هدایت پان‌ایرانیست‌ها را به دست داشت. یکی از مقامات مطلع سیا در مصاحبه با گازیوروسکی گفته است که این فرد همان رهبر عملیات بدامن است. به این ترتیب، در میان دو نام مستعار "ترن" و "سیلی" به فردی

215. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۰۷.

216. "Pan-Iranism: The Ultimate in Iranian Nationalism," February 6, 1952, Record Group 84, Box 29.

217. a mysterious mastermind

برمی‌خوریم که نسبت به دیگری از جایگاه برتر برخوردار است، مردی است <مرموز> و <دارای قدرت فکری بالا> که در تکوین نظری و عملی "مکتب پان‌ایران‌سیم" در ایران مؤثر بود. گازیوروسکی در جای دیگر نیز به پیوند "رن" و "سیلی" با پان‌ایران‌سیم‌ها اشاره دارد. او در زیرنویس شماره ۶۶ دربارهٔ نقش "توده‌ای‌های بدلی" در کودتا می‌نویسد:

نقش سیا در سازماندهی جمعیت "توده‌ای بدلی" در مصاحبه با حداقل پنج تن از مأموران سیا که در کودتا شرکت داشتند مورد تأیید قرار گرفت... تعدادی از منابع من گفتند که ممکن است "رن" و "سیلی" از ارتباطات خود با رهبران پان‌ایران‌سیم برای بسیج بخشی از این جمعیت استفاده کرده باشند. این گفته با مشاهدات کارمندان سفارت آمریکا منطبق است که جمعیت فوق را "ترکیبی نامتعارف از پان‌ایران‌سیم‌ها و توده‌ای‌ها" گزارش کرده‌اند.

آیا توصیف رهبر شبکه بدامن به‌عنوان <شخصیت مرموز دارای قدرت فکری بالا> با شاپور ریپورتر منطبق نیست؛ کسی که به‌دلیل علایق دینی و خانوادگی‌اش و با اتکاء به میراث پدرش بیش از هر کس دیگر می‌توانست در ترویج آموزه‌های پان‌ایران‌سیتی ذی‌علاقه و مؤثر باشد.

این پیوند پان‌ایران‌سیم‌ها با شبکه بدامن را در حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی نیز می‌توان دید:

از ۷ مرداد ۱۳۳۲ گروهی از نیروی سوّمی‌ها و پان‌ایران‌سیم‌ها حملات مرموزی را به مجالس شبانه خانه آیت‌الله کاشانی آغاز کردند. مهاجمان، که به چماق و چاقو و سنگ و آجر مجهز بودند، با شعار "زنده و جاوید باد دکتر محمد مصدق" به ضرب و شتم حاضران می‌پرداختند. حملات شبانه فوق ادامه یافت و در ۱۰ مرداد به پرتاب چند نارنجک به درون خانه کاشانی انجامید. در این حادثه ۱۸ نفر مجروح شدند.<sup>218</sup> این اقدامات بازتاب منفی گسترده در میان روحانیت داشت تا بدانجا که روحانیون نجف با صدور اعلامیه‌ای حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی را به‌شدت محکوم کردند. در تاریخچه ویلبر این اقدامات به‌عنوان بخشی از عملیات تی‌پی‌آجاکس توصیف شده است:

در این زمان جنگ روانی علیه مصدق به اوج رسیده بود... عوامل سیا توجه جدی به ایجاد احساس خطر در رهبران مذهبی تهران معطوف کردند... در یک

218. کاشانی به‌روایت اسناد، ج ۲، صص ۶۰۵-۶۱۲.

مورد انفجار ظاهری در خانه یکی از این رهبران انجام شد. این یکی از چند مورد طراحی شده بود.

### قتل افشارطوس و جایگاه مفقود آن

سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده، بنا به مصالح امنیتی یا هر ملاحظه دیگر، عوامل اصلی خود را در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به هر نامی معرفی کنند، امروزه شناخت شبکه‌های مخفی مرتبط با سرویس‌های اطلاعاتی فوق در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ دشوار نیست. از مهم‌ترین این شبکه‌ها، کانونی است که از سال ۱۳۲۶ در پیرامون مظفر بقایی کرمانی گرد آمد و نام مرموزترین و موثرترین چهره‌های آن - عیسی سپهبدی، علی زهری و حسین خطیبی - در منابع خارجی منتشر شده دربارهٔ کودتا به کلی غایب است.

شاپور ریپورتر تنها کسی نیست که اندکی پیش از شروع عملیات بدامن به‌طور ناگهانی به ایران بازگشت. عیسی سپهبدی، دوست دوران تحصیل مظفر بقایی در فرانسه، نیز به‌ناگاه راهی ایران شد. او در ۲۴ ژانویه ۱۹۴۷ / ۴ بهمن ۱۳۲۵ از پاریس نامه‌ای به بقایی در تهران نوشت و آن را از طریق آدرس شخص ثالثی، نه آدرس بقایی، ارسال داشت. در این نامه چنین آمده است:

اکنون تغییر بزرگی در پروژه زندگانی من حاصل شده. با این که تصمیم قطعی داشتم چند سالی در پاریس بمانم اکنون به دلایلی که باید حضوراً عرض کنم ناچار به مراجعت هستم و در حوالی اسفند ماه آتیه با خانم<sup>219</sup> و بچه‌ها مسافرت خواهم نمود... در حقیقت خواب روحانی که دیده بودم تعبیر خود را... آشکار نموده است...<sup>220</sup>

سپهبدی پس از استقرار در تهران، درست مانند شاپور، از سال ۱۳۲۶ در یک سفارتخانه خارجی (سفارت فرانسه) به‌کار پرداخت و به‌عنوان استاد در دانشگاه جنگ و دانشکده افسری به تدریس مشغول شد. در همین زمان یکی دیگر از دوستان بقایی و سپهبدی، به‌نام علی زهری، که او نیز چون سپهبدی کارمند سفارت فرانسه بود،<sup>221</sup>

219. خواهر اسفندیار بزرگمهر همسر عیسی سپهبدی بود.

220. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی، کارتن ۱۶۸، سند شماره ۸۶-۱۲۲.

221. در سال ۱۳۲۶ علی زهری مسئول انتشارات و چاپ انجمن فرهنگی ایران و فرانسه بود.



انتشار روزنامه‌ای به نام شاهد را آغاز کرد. زهری امتیاز شاهد را با حمایت رضا حکمت (سردار فاخر) و مورخ الدوله سپهر به دست آورد.

این سرآغاز طلوع ستاره اقبال مظفر بقایی و شروع فعالیت جریان سیاسی مؤثری در تاریخ معاصر ایران است که با نام "حزب زحمتکشان ملت ایران" شناخته می‌شود. اندکی پس از استقرار سپهبدی در تهران، بقایی به‌عنوان نماینده کرمان به مجلس پانزدهم راه یافت. بقایی در اسفند ۱۳۲۷ به جناح اقلیت مجلس پیوست و در فروردین ۱۳۲۸ در استیضاح تاریخی دولت محمد ساعد مراغه‌ای نقشی چنان جنجالی ایفا کرد که وی را در مقام یکی از مشهورترین چهره‌های سیاسی ایران جای داد. در مجموعه اسناد شخصی بقایی متن پیش‌نویس بخشی از سخنان بقایی در استیضاح ساعد، به‌قلم عیسی سپهبدی، به دست آمده است. این سند نشان می‌دهد که استیضاح ساعد یک نمایش از پیش تنظیم شده بود که سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس، نیز در آن شرکت داشت.<sup>222</sup> سپس، بقایی پرچم مبارزه با سپهبد حاجی علی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش و نخست‌وزیر بعدی، را برافراشت.

حداقل از سال ۱۳۲۹ یکی دیگر از نزدیکان بقایی، به‌نام حسین خطیبی، در رأس یک شبکه مخفی جای داشت که عملکرد اولیه آن ظاهراً مبارزه با نفوذ هواداران حزب توده و اتحاد شوروی در صفوف نیروهای نظامی بود. حسین خطیبی از یکسو با چهره‌های برجسته اطلاعاتی ارتش، حسن ارفع و حسن اخوی و حبیب‌الله دیهیمی، رابطه نزدیک داشت و از سوی دیگر سازمان خود را تابع بقایی وانمود می‌کرد.<sup>223</sup> خطیبی با محمدرضا پهلوی و امیر اسدالله علم نیز رابطه نزدیک داشت.

جای پای این شبکه در بسیاری از حوادث آن روز ایران، که در منابع منتشر شده به عملیات سیا و ام. آی. ۶ منتسب گردیده، نمایان است. برای مثال، در تظاهرات ۲۳ تیر ۱۳۳۰/۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ علیه ورود هیئت هریمن به تهران، هواداران بقایی و دیگران در مواجهه با اعضای سازمان جوانان حزب توده خیابان‌های تهران را به خشونت کشیدند. گازیوروسکی، به‌نقل از کرمیت روزولت، این ماجرا را به "ترن" و "سیلی"، بدون

222. همانجا، اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی، کارتن ۱۶۸، سند شماره ۸۳-۱۲۲ و ۸۴-۱۲۲. تصویر سند

فوق در مأخذ زیر به چاپ رسیده است: آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، صص ۳۴۳-۳۴۹.

223. بنگرید به: آبادیان، همان مأخذ، صص ۲۲-۲۳ (مقدمه نگارنده).

تصویب مقامات سیا، نسبت می‌دهد و جیمز بیل آن را کار <عوامل انگلیس> می‌داند.<sup>224</sup> برای مورخان ایرانی کاملاً روشن است که در ایجاد اختلاف میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، دکتر مظفر بقایی و دوستانش بزرگ‌ترین سهم را داشتند. ولی گازیوروسکی، به نقل از رابین زینر<sup>225</sup> - استاد دانشگاه آکسفورد که در این زمان در ایران برای ام. آی. ۶ کار می‌کرد - می‌نویسد که این تنش <به وسیله برادران رشیدیان ایجاد و هدایت شد.> طبق همان رویه‌ای که توضیح دادم، در اینجا نیز <برادران رشیدیان> را باید نام رمز تمامی عوامل ام. آی. ۶ در ایران تلقی کرد.

معهدا، مهم‌ترین عملکرد این شبکه ماجرای قتل سر تیپ محمود افشارطوس، رئیس شهربانی کل کشور در زمان دولت مصدق، است که بی‌تردید در عملیات کودتا نقش منحصر به فرد داشت و مهم‌ترین عاملی بود که رفراندوم و انحلال مجلس هفدهم از سوی مصدق، با همه عوارض آن، و پیروزی سریع کودتا را سبب شد. جایگاه این حادثه بزرگ و سرنوشت‌ساز در عملیات ام. آی. ۶ و سیا در ایران در منابع خارجی منتشر شده، به جز دو مورد، مفقود است:

گازیوروسکی، تنها در یک سطر از بررسی مفصل خود، قتل افشارطوس را به ام. آی. ۶ منتسب می‌کند ولی مأخذ معتبری به دست نمی‌دهد:

در اواخر آوریل [۱۹۵۳]... ژنرال افشارطوس، رئیس پلیس ملی، ربوده و کشته شد. ام. آی. ۶ ربودن افشارطوس را برنامه‌ریزی کرده بود با هدف مهیا کردن زمینه کودتا ولی قصد نداشت او را به قتل برساند.

منبع گازیوروسکی برای این ادعا تنها مقاله مندرج در یک نشریه ایرانی<sup>226</sup> است. مأخذ دیگر، گزارشی است که روزنامه /بزرور منتشر کرد<sup>227</sup> و در آن، به نقل از <یک منبع ام. آی. ۶>، قتل افشارطوس به عوامل این سرویس منتسب شد. موحد می‌نویسد:

سکوت مطلق اسناد رسمی را درباره قتل سر تیپ افشارطوس در جای خود یادآور شده‌ایم. این قتل در اوائل سال ۱۹۵۳ که ویلبر داستان خود را از آنجا

224. جیمز بیل، "آمریکا، ایران، سیاست مداخله، ۱۹۵۱-۱۹۵۳"، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۳۵.

225. Robin Zaehner

226. *Iran Times*, May 31, 1985.

227. Nigel Hawkes, "How MI6 and CIA Joined Forces to Plot Iran Coup", *Observer*, 26 May 1985.

شروع می‌کند اتفاق افتاد. روزنامه/بزرور لندن در شماره ۲۷ مه سال ۱۹۸۵ نوشت: <در آوریل ۱۹۵۳ افسران شاه‌پرست که به‌دستور رشیدیان‌ها کار می‌کردند رئیس شهربانی مصدق تیمسار افشارطوس را ربودند. یک منبع ام. آی. ۶ برای اولین بار اعتراف می‌کند که ربودن افشارطوس بخشی از عملیات چکمه بود که به‌منظور تقویت روحیه مخالفان مصدق و نمایش ناتوانی هواداران او طرح‌ریزی شده بود. افشارطوس را پس از ربوده شدن در غاری نگاهداری می‌کردند. احساسات بالا گرفته بود. افشارطوس بی‌احتیاطی کرد و سخنان موهنی درباره‌ی شاه بر زبان آورد. افسر جوانی که مأمور حفاظت او بود پانچه را برکشید و او را کشت. کشتن او جزیی از برنامه ما نبود ولی چنین اتفاقی افتاد.><sup>228</sup>

در تاریخچه ویلبر هیچ اشاره‌ای به ماجرای قتل افشارطوس مندرج نیست.

ماجرای افشارطوس بلافاصله پس از تسلیم ابوالقاسم خان بختیاری (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) و پایان غائله مسلحانه او علیه دولت مصدق آغاز شد. گازیوروسکی غائله ابوالقاسم خان بختیاری را به سرویس اطلاعاتی بریتانیا منتسب می‌کند و می‌نویسد که اسلحه مورد استفاده او را ام. آی. ۶ تأمین می‌کرد. در تاریخچه ویلبر هیچ اشاره‌ای به این ماجرا نشده زیرا ویلبر بنا داشته که تاریخ رسمی عملیات کودتا را بنگارد. این تاریخ رسمی از مذاکرات مقدماتی ویلبر و دربی‌شایر در نیکوزیا (اواخر آوریل ۱۹۵۳/۵-۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۲) آغاز می‌شود یعنی زمانی که افشارطوس به قتل رسیده بود. افشارطوس در شامگاه ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ ناپدید شد و در ساعت یک بعد از نیمه شب مفقود شدن رئیس شهربانی به اطلاع مصدق رسید. از فردای آن روز گروهی از مطبوعات به شکلی کاملاً هماهنگ تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کردند. روزنامه د/د نوشت:

عده‌ای می‌گویند این توطئه از طرف خود دولت بوده که به‌وسیله آن اولاً مورد جدیدی برای اتهام به دربار پیدا کند و ثانیاً اقدام به بستن نقاطی از قبیل کلوب افسران بازنشسته و حزب سومکا را که نزدیک محل حادثه هستند بنماید. ثالثاً

وسيله جديدي براي بازداشت افراد پيدا کنند. از همين جهت به رئيس شهرياني دستور داده شده فعلا خود را مخفي کند.<sup>229</sup>

و آسيای جوان به جدّ کوشيد تا مفقود شدن افشارطوس را به يک رسوايي جنسي بدل کند و از اين طريق اعتبار دولت را کاهش دهد. اين روزنامه از ارتباطات افشارطوس با رقاصه‌اي به نام "تامارا" سخن مي‌گفت.<sup>230</sup>

در اوّل ارديبهشت مأموران فرمانداري نظامي حسين خطيبي و دو روز بعد تعدادي از امرای بازنشسته (سرتيپ علي اصغر مزيني، سرتيپ دکتر سيد علي اکبر منزه، سرتيپ نصرالله بايندر و سرتيپ نصرالله زاهدي) را به اتهام ربودن افشارطوس دستگير کردند. در ۶ ارديبهشت جسد افشارطوس در تپه‌هاي لشکرک کشف شد. روشن شد که افشارطوس در خانه حسين خطيبي ربيده شده و به روستاي متعلق به عبدالله اميرعلايي، واقع در لشکرک (شمال تهران)، انتقال يافته و در ساعت ۴ بعد از ظهر ۲ ارديبهشت در غار تلو به قتل رسيده است. در اين ماجرا علاوه بر خطيبي و افسران فوق هادي افشار قاسملو و سرگرد فريدون بلوچ قرابي نيز شرکت داشتند. در همين زمان روزنامه يني / استانبول (چاپ ترکيه) اين حادثه را پيشدرآمد کودتا در ايران خواند و نوشت: ايران در انتظار يک کودتاست؛ يا دربار عليه دولت کودتا خواهد کرد، يا دولت عليه دربار و يا کمونيست‌ها عليه هر دو.<sup>231</sup> و روزنامه ملت ما، ارگان مجمع مسلمانان مجاهد،<sup>232</sup> مدعي شد که قتل افشارطوس به دست دوستانش، سرتيپ تقی رياحي (رئيس ستاد ارتش) و سرتيپ محمود اميني (معاون وزارت جنگ)<sup>233</sup> انجام گرفته است.<sup>234</sup>

در ۱۳ ارديبهشت دکتر مظفر بقايي و سرلشگر فضل‌الله زاهدي به شرکت در توطئه قتل افشارطوس متهم شدند و اعلام شد که اردشير زاهدي، پسر فضل‌الله زاهدي، دوست نزديک حسين خطيبي بوده و او نيز در ماجرا دخالت داشته است. در اين زمان

229. خواندنيها، سال ۱۳، شماره ۶۲، شنبه ۵ ارديبهشت ۱۳۳۲، ص ۳.

230. همان مأخذ.

231. خواندنيها، سال ۱۳، شماره ۶۳، سه شنبه ۸ ارديبهشت ۱۳۳۲، ص ۸.

232. صاحب امتياز اين روزنامه شمس قنات آبادي بود. او در بهمن ۱۳۲۷ مجمع مسلمانان مجاهد را تاسيس کرد. اين سازمان رقيب سرسخت جمعيت فداييان اسلام، به رهبري سيد مجتبي نواب صفوي، به شمار مي‌رفت و سرانجام موفق شد رابطه ميان فداييان اسلام و آيت‌الله کاشاني را به تيرگي کشاند. قنات آبادي سهم بزرگي در اشاعه شايعات منفي عليه فداييان اسلام داشت.

233. سرتيپ محمود اميني در ۱۳ ارديبهشت ۱۳۳۲ فرمانده ژاندارمري کل کشور شد.

234. خواندنيها، سال ۱۳، شماره ۶۴، شنبه ۱۲ ارديبهشت ۱۳۳۲، ص ۵.

اردشیر زاهدی معاون اداره آمریکایی "همکاری فنی در ایران"،<sup>235</sup> (معروف به "اصل چهار")<sup>236</sup> بود که ویلیام وارن<sup>237</sup> ریاست آن را به دست داشت. در روز دوشنبه ۱۴ اردیبهشت فضل الله زاهدی به همراه مهدی میراشرفی به مجلس پناه برد و تحصن خود را آغاز کرد. در ۱۵ اردیبهشت بقایی در روزنامه شاهد نامه سرگشاده‌ای خطاب به دکتر مصدق منتشر کرد و طی آن از خطیبی به شدت دفاع نمود. در پاسخ به این جنجال، دولت در ۱۶ اردیبهشت اعترافات متهمان را از رادیو تهران پخش کرد. در ۲۴ اردیبهشت عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری، طی نامه‌ای به مجلس اعلام کرد که مطابق گزارش وزارت دفاع ملی و اسناد و مدارک متقن، که منضم به نامه است، دکتر مظفر بقایی کرمانی متهم به معاونت در قتل رئیس شهربانی می‌باشد. لطفی در این نامه سلب مصونیت پارلمانی از بقایی را خواستار شد. این درخواست تا زمان انحلال مجلس هفدهم به تصویب نرسید.

در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ / ۲۰ مه ۱۹۵۳ به ایستگاه سیا در تهران اجازه داده شد که هفته‌ای یک میلیون ریال برای تطمیع نمایندگان مجلس و جلب همکاری آنان خرج کند.<sup>238</sup> در پیامد این اقدام، مجلس هفدهم پرتنش‌ترین روزهای دوران موجودیت خود را آغاز کرد و از ۷ خرداد مشاجره و زدو خورد میان نمایندگان اوج گرفت. از اواخر اردیبهشت تبلیغات سنگین و پرحجمی آغاز شد که طی آن دولت مصدق به همدستی با کمونیست‌ها متهم می‌شد. روزنامه ملت ما نوشت:

به قرار اطلاعاتی که رسیده، یک نقشه بسیار خطرناک در شرف اجرا است و دولت برای روشن کردن آتش انقلاب و ایجاد صحنه‌های خونین انقلابی عده‌ای از عناصر اجیر حکومت را به کمک حزب کمونیست نیروی سوّم و حزب ایران و حزب توده مأمور تسخیر و تصرف مجلس شورای ملی نموده و مخصوصاً به حزب توده آزادی عمل داده است که نمایندگان و مخالفین دولت و حزب توده را در مجلس مضروب و مقتول نمایند. اقدام به این عمل مقدمه انقلابی است که از مدت‌ها پیش در انتظار آن بوده‌اند.<sup>239</sup>

235. Technical Cooperation in Iran (TCI)

236. Point Four

237. William E. Warne

238. تاریخچه ویلبر.

239. خواندنیها، سال ۱۳، شماره ۶۹، سه‌شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۲.

آنچه بستر لازم را برای این تبلیغات فراهم آورد رأی مشکوک علی اشرف مهاجر، بازپرس شعبه ۱۲ دادسرای تهران، بود که طی آن سران حزب توده را از اتهامات وارده تبرئه کرد و در قرار مفصل خود نوشت: «عضویت حزب توده ایران به علت مطابقت آن حزب با قانون اساسی و قوانین عادی» جرم نمی‌باشد. در واکنش به این رأی، بقایای عنوان درشت سرمقاله خود در *شاهد* را چنین قرار داد: «آقای دکتر مصدق، آرزوی حکومت ائتلافی با توده‌ای‌ها را به گور خواهید برد.»<sup>240</sup> دوستان بقایای «علت واقعی» قتل افشارطوس را چنین بیان می‌کردند:

ده روز قبل از این واقعه جناب آقای دکتر [حسین] فاطمی، تعزیه‌گردان این جریان، اسامی هیئت رهبران توده را... به افشارطوس می‌دهد که آن‌ها را خلاص کند و ضمناً صورت دیگری از ۱۴ نفر رجال... به دربار می‌دهد که آن‌ها را نیز دستگیر نماید و بدینوسیله شاه را فراری و دربار و مجلس را از کار بیاندازند. افشارطوس، که رئیس املاک رضاخان و نمک‌پرورده بود، قصد نداشت نمکدان بشکند... آقای دکتر فاطمی... به او تکلیف می‌کند استعفا بدهد، قبول نمی‌کند. همان‌روز صبح می‌گیرند این فرد جسور را تنبیه کنند. وقتی افشارطوس می‌بیند جاننش در خطر است... سه روز قبل از گم شدن استعفاء می‌دهد. مصدق حس می‌کند که استعفاء او با این طرز نه فقط خطرناک است بلکه ممکن است اسرار را فاش کند، دستور می‌دهند او را بدزدند [و] از او التزام بگیرند که اگر چیزی گفتمی کشته خواهی شد... وقتی به دکتر مصدق خبر دادند که افشارطوس تسلیم نمی‌شود و نزدیک است دربار و مردم از جریان استحضار پیدا کنند دستور به کشتن او صادر می‌شود.<sup>241</sup>

محور مهم تبلیغاتی دیگری که از حوالی نیمه اردیبهشت ۱۳۳۲ علیه دولت مصدق آغاز شد، اتهام شکنجه متهمان پرونده قتل افشارطوس بود. از اوایل دستگیری خطیبی و دیگران، شبکه‌ای هماهنگ از مطبوعات شایعات گسترده‌ای را در زمینه شکنجه متهمان به قتل افشارطوس برای اخذ اعترافات اجباری رواج دادند. روزنامه *اتحاد ملی*، به نقل از «یک مقام مسئول»، مدعی شد که متهمان «درست مثل دستگاه زمان مختاری از شلاق خوردن، اشکلک، تنقیه آبجوش و کتک و غیره برخوردار شده‌اند.» این روزنامه افزود که افشارطوس در یک توطئه کودتا، به سود مصدق، شرکت داشته ولی چون مخالف

240. *خواندنیها*، سال ۱۳، شماره ۷۰، شنبه ۲ خرداد ۱۳۳۲، ص ۴.

241. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد شخصی بقایای، کارتن ۲۵، سند شماره ۱۱۲-۱۲۲.

برکناری شاه بوده به دست سایر توطئه‌گران به قتل رسیده است.<sup>242</sup> این خط تبلیغاتی است که تا زمان کودتا بقایای به شدت در پیرامون آن مانور می‌داد. در این دوران، حسین خطیبی از درون بازداشتگاه خود (پادگان جمشیدیه) به‌طور منظم و پنهانی با بقایای ارتباط داشت و طی یادداشت‌هایی که برای او می‌فرستاد، اتهامات شکنجه و توطئه کودتا از سوی مصدق را تأیید و تقویت می‌کرد. در این نامه‌ها، خطیبی به نحوی ماجرای دستگیری و بازجویی‌های خود را بیان می‌داشت که کاشانی و مکی و دیگران، که قطعاً از طریق بقایای از مضمون این نامه‌ها مطلع می‌شدند، راهی جز رویارویی نهایی با مصدق و درگیر شدن در نبرد مرگ و زندگی نمی‌دیدند.<sup>243</sup>

در رابطه با نامه‌های زندان خطیبی دو نکته مهم قابل ذکر است: اول، نحوه ارسال این مکاتبات از درون بازداشتگاه است. این پرسشی اساسی است که چگونه خطیبی، متهم اصلی پرونده‌ای که سرنوشت دولت مصدق را رقم می‌زد، می‌توانست به‌سادگی با خارج از زندان تماس مکتوب برقرار کند و به منبع اصلی شایعه‌پراکنی بدل شود؟

دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور دولت مصدق، مسئولیت پیگیری پرونده قتل افشارطوس را به رکن دوم ستاد ارتش محول کرد که مهم‌ترین و منسجم‌ترین نهاد اطلاعاتی کشور در آن زمان بود. رکن دوم سازمانی قابل اعتماد برای مصدق نبود زیرا سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا از سال‌های اولیه پس از پایان جنگ دوم جهانی، برای مقابله با گسترش کمونیسم در ارتش ایران، به آن توجه ویژه داشتند. این سازمان به‌طور جدی در زیر سلطه معنوی سه‌چهره برجسته اطلاعاتی - نظامی مرتبط با غرب (سرلشگر حسن ارفع، سرتیپ حبیب‌الله دیهیمی و سرهنگ حسن اخوی) قرار داشت. سه فرد فوق با بقایای رابطه نزدیک داشتند. این رابطه به یک دوستی عمیق و دیرپا بدل شد تا بدان حد که در زمان اوجگیری انقلاب اسلامی، در آذرماه ۱۳۵۷ ارفع و دوستان نظامی‌اش در جلساتی گرد آمدند و طی گزارش‌هایی به شاه هماهنگی خود

242. خواندنیها، سال ۱۳، شماره ۶۴، شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۵.

243. برای آشنایی با نمونه‌های از نامه‌های خطیبی به بقایای از درون بازداشتگاه بنگرید به: مقدمه نگارنده بر زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، صص ۲۴-۲۷.

را با بقایی و حزب او برای «حفظ سلطنت» اعلام کردند.<sup>244</sup> این شبکه نظامی - اطلاعاتی در کودتای ۲۸ مرداد نقش فعالی ایفا کرد و، چنانکه در بررسی تاریخیچه ویلبر دیدیم، حسن اخوی از کسانی بود که برای غلبه بر تزلزل و بی‌تصمیمی شاه، در ۱۹ مرداد، به دیدار او رفت.

در این میان، دیهیمی<sup>245</sup> رابطه ویژه‌ای با بقایی داشت و این رابطه ناشناخته نبود. شمس قنات‌آبادی در خاطراتش می‌نویسد: «بقایی مدعی است که تحت‌تأثیر کسی نمی‌رود ولی غیر از علی زهری و سرتیپ دیهیمی و چند نفر دیگر که خیلی در او مؤثر بودند.»<sup>246</sup> در مجموعه شخصی بقایی، اسناد متعددی از رکن دوم ستاد ارتش، از جمله گزارش‌های داخلی حزب توده، وجود دارد. علی‌القاعده، این اسنادی است که دیهیمی در اختیار بقایی می‌گذارد. روابط ویژه بقایی و دیهیمی به مطبوعات نیز کشیده شد. در ۵ خرداد ۱۳۲۹ روزنامه به‌سوی آینده، نشریه حزب توده، نوشت: «سرلشگر زاهدی در ملاقات‌هایی که با آقای دکتر بقایی و آقای حسین مکی در منزل سرهنگ بازنشسته

244. اسناد این نشست‌ها در مأخذ زیر منتشر شده است: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، صص ۲۱۷-۲۲۱. در این جلسه افراد زیر شرکت داشتند: سپهبد حسین آزموده، سپهبد نصراللهی، سپهبد امیرصادقی، سپهبد محمود معزی، سرلشگر حسن اخوی، سرلشگر فتح‌الله احمدی و سرلشگر حسن ارفع. در یکی از گزارش‌ها ذکر شده که سرلشگر محمود ارم به‌دلیل مسافرت به خارج از کشور و سرلشگر حسن پاکروان به‌دلیل اشتغال اداری در این نشست حضور نداشتند. در این زمان سرلشگر دیهیمی فوت کرده بود.

245. سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی می‌نویسد: دیهیمی «افسر ستادی بود بسیار اهل مطالعه، دارای مغز سیاسی، رفیق‌باز و وسیع فکر و صحیح‌العمل. شهرت داشت که عقل منفصل سرلشگر ارفع و سپهبد باتمانقلیچ بود. مشاغل مختلفی را تصدی کرد که از آنجمله استادی دانشگاه جنگ، ریاست رکن دوم ستاد ارتش، دادستانی ارتش، وابستگی نظامی ایران در آمریکا، معاونت ستاد ارتش، فرماندهی تیپ زاهدان و ریاست دفتر نظامی را می‌توان نام برد. او یک بازیگر سیاسی و نظامی بود و به همین جهت اشخاص از او وحشت داشتند و او را دسیسه‌گر می‌خواندند و دشمنش می‌شدند. در آخر عمر همه حتی دوستان نزدیکش از او فراری می‌شدند.» مصور رحمانی می‌افزاید که دیهیمی در دفتر نظامی، «که در واقع ستاد شخصی شاه محسوب می‌شد رئیس بود و در آنجا با اقتدار تمام کار می‌کرد.» دیهیمی بعدها به بیماری «فرسودگی اعصاب» مبتلا شد تا بدان حد که حتی از نامه‌محبت آمیزی از سوی شاه، بدان دلیل که در آن لفظ «عنایت» به کار رفته بود، عصبی شد و شرحی از خدمات خود نوشت. (غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، تهران: رسا، ۱۳۶۶، صص ۳۵۶-۳۵۸)

246. شمس قنات‌آبادی، سیری در نهضت ملی شدن نفت: خاطرات شمس قنات‌آبادی، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۳۱۴.



دیهیمی دارد چه مذاکراتی می‌کند و چرا این ملاقات‌های دوستانه چندین ساعت به طول می‌کشد؟<sup>247</sup> و در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر مصدق در مجلس اعلام نمود که فداییان اسلام قصد ترور او را دارند. مصدق این مطلب را از شاه و شاه از دیهیمی، عضو «سازمان دکتر بقایی»، شنیده بود.

[به شاه] عرض کردم ممکن است بفرمایید چه اشخاصی در صدد از بین بردن من هستید؟ فرمودند: دیهیمی که در سازمان دکتر بقایی است به او اینطور گفته است که فداییان اسلام در صدد قتل دکتر مصدق‌اند و دیهیمی هم به ستاد ارتش اطلاع داده و از ستاد ارتش هم به من گزارش دادند.<sup>248</sup>

در سال ۱۳۳۲ سرهنگ حسن پاکروان ریاست رکن دوم ستاد ارتش را به‌دست داشت و مسئول عالی‌پیکیری پرونده قتل افشارطوس به‌شمار می‌رفت. حسن پاکروان نیز دوست صمیمی بقایی و زهری و سپهبدی به‌شمار می‌رفت. بقایی در سال ۱۳۲۴، مقارن با جدایی از همسرش، عضو محفل کوچکی بود که پاکروان نیز در آن عضویت داشت. اندکی بعد، پاکروان و مادر فرانسوی‌اش، امینه پاکروان، مشوق زهری و بقایی در انتشار روزنامه شاهد شدند و رابطه دوستانه میان آنان تا زمان انقلاب ادامه یافت. این رابطه تا بدان حد نزدیک بود که آگهی برگزاری مجلس ترحیم به‌مناسبت فوت علی زهری (۱۴ خرداد ۱۳۳۹) را مظفر بقایی و حسن پاکروان، مشترکاً، امضاء کردند.<sup>249</sup>

مهم‌ترین شاخه رکن دوم ستاد ارتش شعبه تجسس آن بود که در ماه‌های اولیه دولت مصدق سرهنگ حسن علوی‌کیا<sup>250</sup> ریاست آن را به‌دست داشت. احتمالاً از همان

247. به نقل از: ف. م. جوانشیر [فرج‌الله میزانی]، تجربه ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت / ایران، تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹، ص ۱۳۱.

248. به نقل از: محمدعلی سفری، قلم و سیاست؛ از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۱، ص ۴۶۸.

249. برای آشنایی با ارتباطات بقایی و پاکروان بنگرید به: آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی.  
250. بعدها، علوی‌کیا، به پاس خدماتش در کودتا، قائم‌مقام ساواک شد ولی در سال ۱۳۴۰ به دلیل سوءاستفاده مالی برکنار و حسین فردوست در این سمت منصوب گردید. فردوست میزان سوءاستفاده علوی‌کیا در دوران ۵-۶ ساله قائم‌مقامی ساواک را حدود ۱۵۰ میلیون تومان تخمین می‌زند که ظاهراً سهم اصلی را به تیمور بختیار (رئیس ساواک) داده است. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۴۰۹)

زمان علوی کیا با شاپور ریپورتر مرتبط بود.<sup>251</sup> اندکی بعد، علوی کیا به دلیل ارتباط محرمانه با دربار، «مخالفت با دولت مصدق»، «کارشکنی در امور» و «رسانیدن اقدامات و اطلاعات محرمانه به مخالفین» از این سمت برکنار شد و سرهنگ حسینقلی سررشته جایگزین وی گردید.<sup>252</sup> سررشته، چنانکه زندگی پسین‌اش نشان می‌دهد، از افسران وفادار به نهضت ملی بود. در زمان قتل افشارطوس سرهنگ سررشته ریاست شعبه تجسس رکن دوم را به عهده داشت و در این مقام مسئولیت مستقیم پرونده و بازجویی از متهمان را به دست گرفت.

علاوه بر پاکروان، فرد مشکوک دیگری که در پرونده قتل افشارطوس مؤثر بود، سرهنگ دوم قدرت‌الله نادری، رئیس اداره کارآگاهی شهربانی، است. نادری افسر شعبه تجسس رکن دوم بود که به همراه علوی کیا و به همان دلایل برکنار شد. او اندکی بعد چهره سیاسی خود را تغییر داد و به عضویت «گروه افسران ناسیونالیست» (سازمان گروه ملی) درآمد که در اوائل ۱۳۳۱ در خانه سرتیپ محمود افشارطوس تأسیس شد.<sup>253</sup> به این دلیل، زمانی که افشارطوس ریاست شهربانی را به دست گرفت، نادری را به عنوان مشاور خود منصوب کرد. پس از ناپدید شدن افشارطوس، دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور، نادری را رئیس اداره کارآگاهی شهربانی نمود. به نوشته سرهنگ

251. علاوه بر این که فردوست از علوی کیا به عنوان یکی از مرتطبین با شاپور یاد می‌کند (همان مأخذ، ص ۲۹۶) از او نامه‌ای در دست است بر روی کاغذ «شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا» خطاب به شاپور ریپورتر، مورخ ۱۴ دی ماه ۱۳۵۱، که در آن اعطاء مقام شهسواری به شاپور را تبریک گفته است. نامه بیانگر آشنایی دیرین این دو است و نیز دلتنگی علوی کیا از برکناری از مقام خود در ساواک: «شاپور عزیز قربانت گردم- در روزنامه‌ها از موفقیت بزرگ تو اطلاع حاصل کردم و بدین وسیله از صمیم قلب به تو و خانواده تو تبریک می‌گویم. حقاً تو لایق این تشویق هستی زیرا چه برای میهن اجدادی و چه برای میهن دوم آن‌چه شایسته و برازنده یک شخصیت بزرگ است انجام دادی. خدمات تو به هر دو میهن برای کسانی که در جریان فعالیت‌های صادقانه و صمیمانه تو بوده‌اند فوق ارزش‌یابی است. آرزو می‌کردم من هم چنین سعادت را می‌داشتم که خدماتم برای شاه و وطنم بالارزش باشد. متأسفانه چنین اقبالی نداشتم. قطعاً شایسته آن نبودم که خداوند آرزویم را مورد قبول قرار داده و افتخار خدمت تا آخر عمر را به من عطا فرماید. اما به یقین تو شایسته بودی. خداوند به تو توفیق بیشتر بدهد و همه آرزوهای ترا برآورد. تبریک قلبی مرا خدمت خانم و بچه‌ها ابلاغ کن. قربانت- ارادتمند علوی کیا [امضاء]» شاپور در بالای نامه به انگلیسی نوشته است: «تلفن شد.» (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۴۷۵۴۷)

252. حسینقلی سررشته، خاطرات من: یادداشت‌های دوره ۱۳۱۰-۱۳۳۴، تهران: مؤلف، ۱۳۶۷، ص ۲۱.

253. بنگرید به: مصور رحمانی، همان مأخذ، صص ۲۰۶-۲۱۳.

سررشته، <در واقع، سرهنگ نادری با حرکاتی مشکوک و مرموز خود را در شهربانی جا می‌کند.><sup>254</sup> سررشته نقش نادری را در پرونده قتل افشارطوس به کلی مشکوک می‌داند و می‌نویسد حسین خطیبی در زمانی که نادری در محل بازجویی (واقع در پادگان جمشیدیه) حضور داشت اعتراف نمی‌کرد و زمانی که نادری حاضر نبود <با خیال راحت جزئیات وقایع> را شرح می‌داد.<sup>255</sup>

دومین نکته مهمی که در رابطه با نامه‌های زندان حسین خطیبی باید ذکر شود، ارتباط این ماجرا با شاه است.

خطیبی در یادداشت مورخ چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۳۲، که محرمانه برای بقایی ارسال داشته، وضع خود را در دوران بازجویی شرح می‌دهد، از شکنجه‌های شدید خود و سایر متهمان سخن می‌گوید، مخالفان مصدق را به شورش تحریک می‌کند، و در این میان می‌نویسد:

موضوع آخری فعلاً "ارباب قلبی" است که لطفاً به او بفرمایید ای نامرد...<sup>256</sup>

خطیبی کمی بعد می‌نویسد:

گمان می‌کنم بد نباشد به ارباب قلبی بفرمایید دنباله آن موضوع روز "شنبه" را هم اقدام فوری کند.<sup>257</sup>

در نامه‌های خطیبی به بقایی، "قلبی" نام رمز امیر اسدالله علم و "ارباب قلبی" نام رمز محمدرضا پهلوی است.

هیاهویی که بر سر پرونده قتل افشارطوس برانگیخته شد، به استیضاح دولت مصدق به وسیله علی زهری، نماینده تهران، انجامید. این استیضاحی است که حسین خطیبی از درون زندان پیشنهاد کرده بود. مصدق، که نگران رأی عدم اعتماد مجلس هفدهم بود،<sup>258</sup> در ۵ مرداد ۱۳۳۲ طی یک پیام رادیویی مردم را به فراندوم برای انحلال

254. سررشته، همان مأخذ، ص ۹۸.

255. همان مأخذ، ص ۱۰۱.

256. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد شخصی بقایی، کارتن ۲۳۵، سند شماره ۷۱/۴-۱۲۳. (نقطه‌چین از خطیبی است.)

257. همانجا، اسناد شماره‌های ۷۱/۷-۱۲۳ و ۷۱/۶-۱۲۳.

258. در اواخر تیرماه ۱۳۳۲ مصدق تنها ۳۰ نفر هوادار در مجلس داشت.

مجلس فراخواند. این رفراوندوم، که سلامت آن مورد تردید است، در ۱۲ مرداد در تهران و در ۱۸ مرداد در شهرستان‌ها برگزار شد و به‌سود انحلال مجلس نظر داد. واشنگتن پست در مقاله مفصلی نوشت:

ایران در چنگال بحران عظیم دیگری افتاده است و این بحران... به خاطر این است که مصدق می‌خواهد بر سر کار بماند... در چنین اوضاعی، دکتر مصدق با اتکاء بر حمایت کمونیست‌ها برای انحلال مجلس در ایران رفراوندوم کرد. آیت‌الله کاشانی لیدر مخالفین مصدق به پیروان خود دستور داد که در این رفراوندوم شرکت نکنند... اخبار تهران حاکی است که بیش از نصف جمعیت رأی‌دهندگان کمونیست‌ها و طرفداران آن‌ها بودند. البته کمونیست‌ها به نفع مصدق رأی نداده‌اند... رأی کمونیست‌ها برای این بوده که اوضاع را بیش از پیش متشنج کنند. کمونیست‌ها امیدوارند در اوضاع آشفته قدرت را به‌دست آورند و اکنون شانس آن‌ها برای تصرف قدرت بیش از همیشه است.<sup>259</sup>

در ظهر ۲۵ مرداد، درست در زمانی که عملیات نهایی کودتا آغاز شده بود، مصدق طی یک پیام رادیویی کوتاه اعلام کرد: «طبق اراده ملت، که در رفراوندوم بیان شد، مجلس هفدهم منحل اعلام می‌گردد. انتخابات مجلس هیجدهم به‌زودی برگزار خواهد شد.» در همین روز بقایی و زهری دستگیر شدند. زهری در ۲۶ مرداد آزاد شد ولی بقایی تا پیروزی کودتا در زندان ماند. در ۳۰ آبان ۱۳۳۲ دادگاه جنایی فرمانداری نظامی تهران کلیه متهمین پرونده قتل افشارطوس را از اتهامات متسبه تبرئه کرد.<sup>260</sup>

نقش حسین خطیبی و شبکه نظامی - اطلاعاتی فوق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بدان حد واجد اهمیت بود که تا مدت‌ها پس از کودتا عزل و نصب تمامی مقامات مهم نظامی با نظر گردانندگان این شبکه انجام می‌گرفت. گواه این امر نامه مورخ ۵ خرداد ۱۳۳۳ دیهیمی از واشنگتن است به خطیبی در تهران:

... از تغییرات ارتش نوشته بودید. متشکرم ولی مسلم بدانید عرایضی که قبلاً بنده کرده بودم از روی احساسات نبود و من ارتشی‌ها را بهتر می‌شناسم... سرلشکر باتمانقلیچ سرباز خوبی است. به اعلیحضرت علاقمند است. در هیچ دسیسه‌ای داخل نمی‌شود. دوام او در پست خود به نفع کشور است. سایرین را

259. خواندنیها، سال ۱۳، شماره ۹۴، شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، صص ۴-۵.

260. کیهان، شنبه ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

که اسم برده بودید هر دو نفر خطرناک و مضرند و من راجع به سوابق و بستگی‌های آنها بدیختانه اطلاعات زیادی دارم. می‌دانم اشخاص ناجور در دسته‌های اخوی عمل کردند. بعداً خود او هم ملتفت شد، ولی موقع را هم در نظر بگیرید. زندگیم و غیره را بنده خوب می‌شناسم و شما کاملاً محق هستید...<sup>261</sup>

در تاریخچه ویلبر، و منابع مشابه، نامی از خطیبی و سپهبندی و دیهیمی و پاکروان و علوی‌کیا و دیگران مندرج نیست. این چهره‌های متنفذ دنیای پس‌پرده آن روز، به‌همراه حسن ارفع و محمود ارم و دیگران، به‌کلی از صحنه عملیات کودتا ناپدید شده‌اند. با توجه به چنین میزانی از استتار، کاملاً طبیعی است که نامی از جرج کندی یانگ و شاپور ریپورتر نیز در میان نباشد و خوانندگان با داستان لاف‌زنانه‌ی چون "برادران رشیدیان" و "برادران بوسکو" فریفته شوند.

### "فیل سرکشی" به نام "بدامن"

تصویری که از عملکرد شبکه‌های پنهان و دسیسه‌گر وابسته به سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده و بریتانیا در ایران سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ به‌دست داده شد، و تحلیلی که از دیپلماسی دولت‌های ترومن و اتلی و تمایز آن با دیپلماسی دولت‌های آیزنهاور و چرچیل در قبال نهضت ملی در ایران ارائه گردید، تناقضی بنیادین را جلوه‌گر می‌سازد. این بررسی روشن می‌کند که عملکرد این دو سرویس اطلاعاتی در ایران، تا قبل از تصویب طرح سرنگونی دولت مصدق در لندن و واشنگتن در زمان دولت‌های چرچیل و آیزنهاور، کاملاً مغایر با دیپلماسی رسمی دولت‌های متبوع بوده است. سیا و ام. آی. ۶ و شبکه‌های مخفی وابسته به ایشان در ایران تا قبل از تصویب طرح کودتا تنها مجوز فعالیت علیه نفوذ کمونیسم را داشتند ولی در عمل به این حوزه بسنده نکرده و به‌سان یک نیروی سیاسی داخلی مقتدر به دستکاری<sup>262</sup> در فرایند سیاسی ایران اشتغال داشتند. برای نمونه، گازیوروسکی به نقش بدامن در ایجاد انشعاب در احزاب زحمتکشان و پان‌ایرانیست اشاره می‌کند. (انشعاب در حزب پان‌ایرانیست در اوّل آبان ۱۳۳۰ و

261. تصویر و متن کامل این نامه در مأخذ زیر مندرج است: آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، صص ۴۰۶-۴۰۸.

262. manipulation

انشعاب در حزب زحمتکشان در ۲۲ مهر ۱۳۳۱ رخ داد.) گازیوروسکی نیز به این تناقض توجه دارد و می‌نویسد:

مسئله‌ای که طرح آن از جهات مختلف حائز اهمیت است این است که چه مقامی مجوز حمله به مصدق و جبهه ملی را صادر کرد. چنانکه در بالا توضیح داده شد، سیاست رسمی دولت ترومن حمایت از مصدق نه تضعیف دولت او بود. وزارت خارجه، که در آن زمان به وسیله دین اچسون اداره می‌شد، بدون چون و چرا از این سیاست پیروی می‌کرد. به نظر می‌رسد که تصمیم برای تضعیف دولت مصدق از طریق شبکه بدامن در درون خود سازمان سیا گرفته شد. از آنجا که آن گروه از مقامات عالی‌رتبه سیا که در آن زمان مسئولیت عملیات پنهان را به دست داشتند اکنون یا مرده‌اند و یا نمی‌توانند به خاطر آوردند که چه مقامی دستور این عملیات را صادر کرد، غیرممکن است روشن کرد که حلقه هدایت "فیل سرکشی" که بدامن را به خدمت گرفت در کجا بود.

گازیوروسکی حدس می‌زند که مجوز این اقدامات "خودسرانه" را رئیس وقت سیا یا معاونان او یا رئیس برنامه بدامن یا رئیس عملیات خاورمیانه صادر کرده باشند.<sup>263</sup> مسئله فراتر از "سرکشی" و "خودسری" است. شبکه‌های سیا و ام. آی. ۶ در ایران با ایجاد آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰ سفر هیئت هریمن را برای میانجیگری میان ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران به بن‌بست کشانیدند و پس از آن نیز در جهت تشدید نابسامانی و بغرنج‌تر کردن مسائل داخلی ایران و لاینحل کردن مناقشه نفت عمل نمودند. نامه‌ای از عیسی سپهدی به مظفر بقایی در دست است که طی آن سپهدی مدعی است <یکی از سرویس‌های مستقل سفارت آمریکا> به ریاست گویران به وسیله اعتبارات مالی مخفی خود از تقاضای تمدید اختیارات مصدق و تبلیغات شدید به سود مصدق حمایت می‌کند.<sup>264</sup> با توجه به چنین قرائنی، به نظر می‌رسد که سیا و ام. آی. ۶ در تحریک مصدق و هواداران او به اقدامات حادثر و تعمیق تعارض مؤثر بودند. به عبارت دیگر، این "فیل سرکش" در تحولات داخلی ایران به دنبال اهداف معینی بود که از طریق سوق دادن حوادث ایران به سمت کودتا و استقرار یک نظام دیکتاتوری دست‌نشانده به دست می‌آمد.

263. گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد، زیرنویس ۴۷.

264. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی، کارتن ۱۶۸، سند شماره ۸۸-۱۲۲. برای ملاحظه تصویر سند فوق بنگرید به: آبادیان، همان مأخذ، صص ۳۹۳-۳۹۴.

شبکه‌های وابسته به سیا و ام. آی. ۶ در موارد متعدد صحنه‌های غیرواقعی را آفریدند که به هراس از کمونیسم دامن می‌زد و فضای لازم را برای تصویب طرح کودتا در لندن و واشنگتن فراهم می‌نمود. به عبارت دیگر، سرویس‌های اطلاعاتی دولت‌های متبوع خود را فریب می‌دادند و از این طریق دیپلماسی رسمی بریتانیا و ایالات متحده را نیز دستکاری می‌کردند. مثالی می‌زنم:

در ۳۰ تیر ۱۳۳۲ / ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۳ گروهی از هواداران مصدق در احزاب پان‌ایرانیست و نیروی سوّم مانع برگزاری تظاهرات مشترک با حزب توده، به مناسبت سالگرد قیام ۳۰ تیر، شدند. به این دلیل، تظاهرات حزب ایران و نیروی سوّم و پان‌ایرانیست‌ها در صبح برگزار شد و تظاهرات جمعیت ملی مبارزه با استعمار (وابسته به حزب توده) در عصر. تظاهرات توده‌ای‌ها در زیر پوشش خبری گسترده قرار گرفت و نگرانی دولت ایالات متحده از نفوذ کمونیسم در ایران را به شدت افزایش داد. در گزارش ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۳ وزارت خارجه آمریکا، با عنوان <حزب کمونیست توده ایران را تهدید می‌کند> چنین آمده است:

حزب کمونیست ایران، که به نام حزب توده معروف است، در حال کسب موقعیتی منحصربفرد در این کشور استراتژیک است. تظاهرات سازماندهی شده ۲۱ ژوئیه کمونیست‌ها با حدود ۱۰۰ هزار نفر شرکت کننده تجمع ۱۰ تا ۲۰ هزار نفری طرفداران دولت را تحت‌الشعاع قرار داد. این تظاهرات این پیام شوم را به دنبال دارد که نخست‌وزیر پیر، زیرک و زرننگ ایران، محمد مصدق، یا باید به زودی کمونیست‌ها را به عنوان شریک بپذیرد یا متحمل شکست شود.<sup>265</sup>

ویلبر تأثیر تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۲ را اینگونه بیان می‌دارد:

حوادث ۲۱ ژوئیه [۳۰ تیر] در تهران محافظه‌کارترین عناصری را که به جدّ از مصدق حمایت می‌کردند تکان داد و ایشان را از خواب خوش‌بینانه‌شان بیدار نمود... بر همگان روشن شد که شمار شرکت کنندگان توده‌ای بسیار زیادتر از هواداران جبهه ملی است. این واقعیت بیش از هر چیز دیگر مردم را واداشت که درباره اقتداری که حزب توده در دوره دولت مصدق به دست آورده بیندیشند. در این زمان، پرسنل ایستگاه در جبهه‌های مختلف فعال بودند.

اگر این تظاهرات یکپارچه انجام می‌شد، احتمالاً تأثیر معکوس می‌بخشید و شاید

اراده مقامات ایالات متحده و بریتانیا را در اجرای طرح کودتا متزلزل می‌کرد.<sup>266</sup> آیا همان عوامل شبکه بدامن، که از ۷ مرداد حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی را سازمان دادند و در ۲۸ مرداد در کسوت "توده‌ای‌های بدلی" خیابان‌ها را به آشوب کشیدند، مسبب دوگانه شدن تظاهرات در ۳۰ تیر ۱۳۳۲ نبودند؟ و آیا شبکه بدامن در برگزاری هر چه باشکوه‌تر تظاهرات حزب توده در عصر، و برگزاری هر چه کم‌رمت‌تر تظاهرات جبهه ملی در صبح،<sup>267</sup> مؤثر نبود؟

## پایان سخن

نگارنده در سال ۱۳۶۹ درباره اسناد علنی شده بریتانیا و ایالات متحده آمریکا درباره ایران داوری زیر را به‌دست داد:

اتکاء بر اسناد علنی شده قدرت‌های بزرگ برای بازشناسی تاریخ معاصر ایران به تنهایی کافی نیست و از این دست معابد نمی‌توان توقع "اعجاز" داشت. در واقع، حرکتی که از دهه ۱۹۸۰ در افکار عمومی و برخی محافل تحقیقی انگلیس به‌منظور بازشناسی تاریخ بریتانیا آغاز شده، بیش از ما با خلاء اسناد مواجه است و طبعاً انتشار اسنادی چون خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست حتی برای آنان نیز مفید و روشنگر خواهد بود. تاریخ سیاست خارجی قدرت‌های استعماری و امپریالیستی چیزی نیست به‌جز داستان مداخلات آشکار و پنهان در تاریخ معاصر ملت‌های جهان سوم و روشن است که پرده‌های تاریک و مستور این داستان باید توسط خود آنان آشکار شود و قدرت‌های بیگانه نه تنها علاقه‌ای به این کنکاش نداشته و نخواهند داشت بلکه اگر در این زمینه دغدغه‌ای نشان دهند برای کور کردن سر نخ ره‌یافت‌ها و روشنگری‌ها خواهد بود و لاغیر.<sup>268</sup>

266. مقامات عالی‌رتبه آمریکایی برای انجام کودتا از عزم کافی برخوردار نبودند. در بررسی نقش جرج کندی یانگ، در مقاله دیگر، خواهیم دید که پس از شکست طرح اولیه کودتا در ۲۵ مرداد، مقامات آمریکایی دستور پایان دادن به عملیات را صادر کردند ولی یانگ از طریق ایستگاه نیکوزیا ترتیبی داد که دستور واشنگتن پس از ۲۸ مرداد به تهران برسد یعنی زمانی که کودتا پیروز شده بود.

267. دکتر غلامحسین صدیقی در مصاحبه با دنیا (۲۰ شهریور ۱۳۵۸) درباره این تظاهرات گفت: >یک نیم روز چپ‌ها با نظم و ترتیب خاص و قدرت تشکیلاتی فراوان و یک نیم روز عناصر ملی با ضعف تشکیلاتی دست به تظاهر زدند.<

268. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۲۱-۲۲.



در سال ۱۳۷۶ نیز بر این نظر پای فشردم و نوشتم:

اسناد انگلیس غنی‌ترین مجموعه موجود در جهان برای پژوهشگران تاریخ معاصر است و بی‌تردید تاریخنگاری معاصر ایران به این مجموعه سخت نیازمند است؛ ولی قطعاً این مجموعه "معجزه" نمی‌کند و با توجه به پنهانکاری سنتی "انگلیسی‌ها" نمی‌توان انتظار داشت که اسناد رازآمیزترین تحولات دو سده اخیر ایران را در طبق زرین به مورخ اهدا کند؛ ولی محقق سخت کوش، هشیار و دقیق می‌تواند از درون اسناد موجود به "اسرار" مدفون گذشته نقب زند.<sup>269</sup>

امروزه نیز بر همین باور هستم. به این دلیل است که برای اسناد شخصی سر شاپور ریپورتر، و اسناد مشابه موجود در آرشیوهای ایرانی، جایگاهی منحصر به فرد در شناخت لایه‌های ناشناخته تاریخ معاصر ایران قائم و هیچ دلیلی نمی‌بینم که سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده، اگر اجبار یا مصلحتی در کار نباشد، تمامی ابعاد اقدامات پنهان خود را برای ارضاء کنجکاوی این یا آن پژوهشگر و روزنامه‌نگار آشکار کنند.

تهران، ۲۵ مرداد - ۱۲ شهریور ۱۳۸۱

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**